

۵۲۸۰ ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجروح کفر الاناس (شرح در هر صفحه یک کلمه)
مؤلف ۲ - رابطة الاسلام في طهران ۳ - کفر المومنين
موضوع ۴ - فقه ۵ - ترجمه فقه الفلاح بهاء

۱۴۲۱

حفظه ملک محمد علی شاه قاجار

شماره ثبت کتاب

۸۵۸۲۷
۱۳۴۷

خطی «فهرست شده»

۱۴۲۱

تفتقد
الشيء

الشيء
من الشيء
الشيء

حركات
الحركات
الحركات
الحركات

هذا الكتاب
من اعتقاد
الكتاب
من اعتقاد

نصفه الآخر
الآخر
الآخر
الآخر

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم

صم
صم
صم
صم



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين محمد محمداً على جميع نعمته
يؤاتي نعمته ويكافي مزيته كما هي اهله يستحق الله
هدينا لهذا ما كنا لنفتقد لولا ان هدانا الله
وعلى هدانا والصلى والسلام على سيد المقطع
رسوله المجتبي محمد وآله الصغرى من النبىان الخ
في كل وقت واوان على كل حال في كل زمان اما
اني رسالت تحفة الاخوان نام او کرده شده معنی از عباد
واصول دين اهل البيت صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين که با
دانستن و اعتقاد بدين ايمان واضح نباشد و مقبول معنی شرح فصل
بر معنی در اصلي از اصول دين **فصل اول** در توحيد و دروي ده
بحث اول در توحيد و بيان صفات صانع تعالي و قدر
دوم در تکلف **سیم** در افعال عباد **چهارم** در جبر و تفويض
و استطاعة **پنجم** در مشيئت و ارادت **ششم** در قضا و قدر
در فطرت و جدايت **هفتم** در روح و قلم **هشتم** در کرب و جد
دهم در افعال الهی **فصل دوم** در عدل و در فضيلت

و است

بحث اول در عدل **دوم** در حساب و ميزان **سیم** در صراط **چهارم**
در عقبات **حشتم** در نسبت و در ذوق **ششم** در اعراف **فصل سیم**
در وعد و وعيد و درين فصل هفت **بحث اول** در وعد و وعيد
دوم در نفوس و ارواح **سیم** در کرب و جد **چهارم** در سوال و جواب
کنش و زنده شدن بعد از مرگ **ششم** در حوض و شفاعت **هفتم**
در اخيه و برادر بنده و پسند **فصل چهارم** در نبوت و درين **بحث اول**
اول در بيان انبياء و رسل عليهم السلام **دوم** در نزول و وحی **سیم** در
صفت قرآن و کتب و نزول ان **چهارم** در مبلغ قرآن و در امر
معروف و نهی منکر **فصل پنجم** در امامت و درين فصل ده **بحث اول**
اول در عهد و الله **دوم** در عصمت **سیم** در منع از علو و توهين **چهارم**
در تبرا و توتی **پنجم** در تقيه **ششم** در امان و امنی و الله عليهم السلام
هفتم در حد نبیای که دارند و مخالف يكديگر باشند **هشتم** در ائمه
و احوال انهم در آثار الله عليهم السلام **دهم** در نکات متفرقه **فصل اول**
و درين فصل ده **بحث اول** **بحث اول** در توحيد و بيان صفات
حقت واجب الوجود تعالي و تقدس بديکه اول چیزی که تکلف
واجب ميشود شناختن خدای تبارک و تعالي است و اثبات
ذات او و اين حاکم شود الا ببطر و مکر در موجودات ضایفه
گوئیم که هر چه موجود است از دو قسم سر و من است باطنی الوجود
یا واجب الوجود زیرا که وجود ان موجود از دست او پند
رسيد اکسند و غیر موجود است و غیر او را از موجودات وجود
از دست یا وجود ان موجود از غیر او است و باین غیر محال

که موجود شود اول واجب الوجود دوم ممکن الوجود و جمیع ممکنات
 در مرتبه یکند یعنی وجود ایشان از غیر ایشان است ولی آن غیر وجود
 ممکن است پس اگر ممکن الوجود را متوجهی نباشد هیچ ممکنی موجود نشود
 و حال آنکه ما می بینیم که ممکنات موجودند پس ممکن الوجود را متوجهی باشد
 و این متوجهی را باید که ممکن الوجود بود و لابد و ریاضی لازم آید
 و این بر دو باطل آید یکی ممکنات را متوجهی باشد واجب الوجود و
 ابطال و واجب الوجود را بلیست صفت آید صفت
 شوی که حضرت عزت تعالی و تقدس بر آن موصوف است و صفت
 سلی که شایسته است و این بدان حضرت کرد و اما در صفت
 شوی که خدای تعالی را ثابت است اول آنکه قادر است که اگر قادر باشد
 عاجز باشد و عاجز خدای را شاید دوم آنکه عالم است که اگر عالم
 نباشد جاهل باشد و جاهل خدای را شاید سیم آنکه زنده است که اگر زنده
 قادر و عالم و زنده بود و بی زندگی تصور نتوان کرد چهارم آنکه موجود است
 زیرا که قادر و عالم و زنده است و اینها تعلق بیکدیگر دارند و پنجم آنکه بسیط
 یعنی شواهد آنکه نه ناقص باشد و ناقص خدای را شاید ششم آنکه یکتا
 یعنی بی شریک و اگر نه ناقص باشد و ناقص خدای را شاید هفتم آنکه مدبر است
 یعنی در پائینده و اگر اینچنین باشد احوال بر او پوشیده ماند و اینچنین
 که خدای را شاید هشتم آنکه مبدء است یعنی حواریه زیرا که به
 سائر چیزها امر کرد و بدان مبدء و اینها ارادت باشد نهم آنکه
 کار است یعنی ما حواریه زیرا که از سائر چیزها خلق کرد و باز داشت
 و مبدء کار او آنست که امر است باشد دهم آنکه قلم ازلی و باقی است

به
 از
 مبدء

در

همی نیست بوده و خواهد بود زیرا که چنان نباشد حادث نشد و حادث
 محتاج و محتاج حدیث باشد و بعضی از این صفات صفت ذات است
 پس قدیم باشد و ازین تقد و قدما لازم نیاید پس توان گفت که خداوند
 و تعالی همیشه قادر و عالم و حی و موجود و سمیع و بصیر و حکیم و عزیز و
 و قدیم است و بعضی دیگر از این صفات صفت افعال او از صفات حادثات
 حاصیه است بدینست که خداوند تعالی همیشه خالق یا رازق و مرید و راجی
 و کائن و وایمب و مکلم است چنانچه در قرآن مجید وارد است
 و کلامی که خود فی شان و تحقیق این بحث در افعال الله ذکر کرده بود
 است و الله العزیز و آماده صفات سلی که شایسته است بدینست خدای تعالی
 کردن اول آنکه جسم نیست که اگر جسم باشد قابل محبت باشد
 در طول و عرض و عمق و در چه قابل محبت باشد حادث باشد و حادث
 خدای را شاید دوم آنکه جوهر نیست و اگر محتاج باشد مکان
 و مکان حادث است و محتاج حادث حادث حادث خدای را
 شاید سیم آنکه عرض نیست که اگر عرض باشد در محل باشد و این محل
 اگر قدیم باشد تقد و قدما لازم آید و این باطل است و اگر حادث باشد
 لازم آید تعلق قدیم حادث و این نیز باطلست چهارم آنکه او را
 حای و مکانی نیست و اگر نه لازم آید که مکان قدیم باشد یا واجب بود
 قدیم متعلق حادث و اینها دو باطلست پنجم آنکه با غیر متحد نیست
 زیرا که اتحاد است که دو چیز یکی گردد و این باطلست زیرا که
 باید دو موجودند باید دو معدوم یا یکی موجود است و دیگری معدوم و هیچ
 ازین سه قسم اتحاد نیست پس اتحاد محال باشد ششم آنکه او را

در

سرکشت که اگر ترک نشود در حدایی سرکشی باشد و باید
ما به الاثر اگر غیر ما به الاستیلا این لازم این احتیاج هر یک که محتاج
حدایی باشد یعنی در هر یک که محتاج باشد به خود و محتاج
حدایی باشد یعنی در هر یک که محتاج باشد و اگر نه فایده ندارد
حدایی باشد یعنی در هر یک که محتاج باشد و اگر نه فایده ندارد
روایت زهر که اینها لازم جسم است و ناست شده که حدایی تعالی
جسم نیست و هم آنکه دیدنی نیست زهر که هر چه در اینها
بینند و رحمتی باشد و هر چه در رحمت محتاج باشد و محتاج حدایی
باشد **بحث دوم** در تکلیف اعتقاد اهل بیت مصطفی است
که حدایی تعالی میگوید از ناده از قدرت او تکلیف کرد چنانچه
میفرماید **لَا تَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا** و از حضرت امام
ناطق صوفی محمد صادق علیه السلام روایت است که در نفس این آیه
و مورد که و الله که حدایی باریک و تعالی تکلیف کرد بندگان را الا کمتر
از آنچه طاقت آن آفتابه آنکه در شبانه روزی ایشان از تکلیف
بیرون وقت کار و در سالی میوز و زدن داشتن و بکار کردن
و در دولت در هم که یکسال در تصرف مالک باشد چنانچه در وقت
ان تکلیف فرمود و حال آنکه بندگان بیش از این میتوانستند طاقت
دارند و تکلیف طلب عمل است یا من از ان حیثی که در فعل باشد
ان مشقتی باشد و تکلیف کننده حقیقی غیر ماری تعالی نیست زیرا که
تکلیف کردن را اختیار شرط است اول آنکه تکلیف کننده بر افعال

تو

نوازه عقاب قادر باشد دوم آنکه دانند که بندگان بر ان تکلیف
قادر نیستند باین سیم آنکه اصول عقاید و مطلقان از عطای او باشد
حول صیغه و قدره و قدرت و کمال عقل و انشال ان جهانم آنکه حکم
باشد تا ظلم و بیع از و صادر نشود و حدایی تعالی هیچ بنده را تکلیف کند
مگر بعد از آنکه او را قدرت داده باشد و سایر ما بجمیع ان تکلیف درج
نداشته باشد و جمیع مواعظ دفع فرموده **بحث سوم** در عقاید
اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و اله است که بندگان از روی طاعت و توحید
مخلوق حدایی تعالی آنکه حدایی تعالی بقادر بر انشای بیش از وجود ایشان
عالم بود و اما از روی طاعت و توحید و ایجاد منسوب به بندگان است
چنانچه اعمال بندگان از بندگان صادر میشود و تابع مقاصد و مشیقات
مصلح این است هر انچه محدث و پیدا کننده آن ایشانند
و احکام آنها از مدح و ذم راجع بایشان است و اگر نه تکلیف با امر
و نواهی آنها حاصل باشد و وعید و وعید را فایده نماند و عقاب
بر محاصی ظلم باشد حدایی الله عما یقول الظالمون **بحث چهارم** در جبر
و توفیق استقامت اعتقاد اهل بیت علیهم السلام درین باب است
که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده که جبر است که بخیلی
در کار خود اختیار نمایند و نه توفیق آنکه مجموع کارها بندگان
ما بختیار و اراده ایشان باشد و لیکن امر است سی انام بر
پرسیدند که چیست امر میان دو امری علیه السلام فرمود که بانی
جاست که کسی را بانی که بجهتی مشیقات و او را از ان ای
کسی و او قبول نکند و مشیقتی نشود پس تو او را بگذاری و او ان

نکند پس نه تواند و از فرموده باینکه و ان مصیبت نه باهر موکرده شد
 چون تو منع کردی و او قبول نکرد اما احوال عباد در تو
 یکی اختطاری چون ارزاق و شادی و غم و امثال و دیگری اختطاری
 چون عیان کردن و خراب کردن و عدل و ظلم و نیکی و بدی کردن
 و عطا و منع و امثال آن که اگر خواست کند و اگر نخواهد نکند اینها
است که در حق خداست که بگوید تقدیر که راجع به علم است
 از حضرت امام عالم موسی کاظم صلوات الله و سلامه علیه پرسیدند
 که سبزه صاحب استطاعت است یا نه فرمود که درگاه سبزه صاحب
 آن درست باشد و تمامت صواب او و سلامت باشد و با اختیار
 خود باشد و پیغام خدای تعالی بوی رسیده باشد بر اینه او را
 استطاعت نیست کشدن حیه کونه باشد امام علیه السلام فرمود
 که در کام سبزه هیچ اجسم و سلیم و اجزای و محتاج باشد نتواند که زنا
 کند مگر وقتی که زنی یا پند و چون زنی یاقت از دو حال بیرون نیست
 یا خود را نگاه دارد و منع شود چنانچه بوسف علیه السلام خود را از
 زنی نگاه داشت و فرمان مردان خدای کرد خدنه ناکره ملک یا قهار
 خود و آنکه زنا و نافرمانی کرد بمحکمی اما کراه و غلبه بر آن نیست
 و در توبه مذکور است که ای موسی من ترا از بیم و بر کبریم و قوت آدم
 و امر کردم طاعت خود و منی کردم از مصیبت خود پس اگر طاعت
 کنی مدد دهم و اگر مصیبت کنی ترا بدندم و در طاعت مت
 من آبر تو و در مصیبت من آبر تو و خدای تعالی در کلام
مجد فرمود که ما اصابک من حسنة و ما اصابک من

سنة من تفک منی نیکی که بتو می رسد از خدای تعالی آید بدی که
 بتو می رسد از نفس تو است بخت بخت در منیت و ارادت
 اعتقاد اهل بیت صلوات الله و سلامه علیه است که حضرت امام
 صادق فرمودند که خواست خدای تعالی بر مراد او بود و دوست
 نداشت و راضی نبود و خواست که هیچ چیز نباشد الا که علم او
 محیط باشد بان و مراد او چنین بود و دوست نداشت که او را
 سه خدا گویند و راضی بود که بندگان کافر شوند و اعتقاد اهل بیت
 علم السلام است که خدای تعالی خواست که مصیبت عاصیان علقاق
 طاعت مطیعان باشد و محاصی از جهه فعل مستوجب ما و نباشد و علم او
 بر همه شما محیط باشد چنانچه که هم خواست و اراده خدای تعالی
 آن بود که قتل امیرالمومنین حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام
 مصیبتی باشد بخلاف طاعت و از آن بلی فرمود و مان امر نکرد و نزد
 حضرت حق تعالی بیع بود و سخن نبود و خواست که قتل او
 سبب ختم خدای باشد نه رضای او و خواست و اراده او
 آن بود که بجزیره و قدرت قتل او را دفع کنند چنانچه قبول بلی فرمود و از
 سدغ نشود چنانچه سرجی از ابراهیم علیه السلام دفع کرد
 و کشتن از عیسی علیه السلام و همیشه حضرت خدای تعالی عالم کوم مایه او
 کشته شود و بسبب درجه شهادت سعادت ابدی یا بدو کشنده
 او بسبب مباشرت فعل او شقاوت ابدی یا بدین درجه او
 خواست چنان شد و در جدا و خواست چنان شد ما شاء الله
کاین عالم نشاء و لم یکنی بخت ششم و در حقا و قدر و اکت
صحیح است نه که زراعه از حضرت امام صادق سلام الله علیه

سوال کرد از قضا و قدر حضرت امام فرمود که بدستی که خدای تعالی چون
 جمع کند مدکان را روز قیامت آنرا سوال کند از نعمتی که با ایشان کرده
 یعنی از او امر و نواهی که بفرموده برای آن بایشان فرستاده و سوال کند
 از آنچه بر ایشان و قدر تقدیر کرده و از هر چه شرف و کرامت و کسب کرده
 طریقت سوال کرد شخصی از قدر جواب داد که در بایا بی با یان آ در
 قدم منه ووم بار سوال کرد فرمود که قدر را می یارند است
 در آن راه مرد و دیگر بار سوال کرد فرمود که قدر بر خدای است آنرا
 کشف کن و هم از وی روایت که فرمود قدر بخت که حاصل خاص
 حضرت خدای راست عقیق این کج چند است که میان آسمان و زمین
 و عرض آن چند است که میان مشرق و مغرب و سیاهی و طلعت و غروب
 شب تاریک بود نیز است از مار و ماهیان کاه میل ملندی کند
 و کاه میل بستی در قعر انبیا بیت تا بان سزاوار نیست که کسی
 بر آن مطلع شود مگر واحد از جمله جنات پس بر کسی که خواهد که بر آن مطلع
 شود بداند بر این که باشد یا خدای تعالی و بیرون او است و کشف
 کرده باشد و بر که چنین کند بازگشت او چشم خدای تعالی باشد
 و قرارگاه وی و درج باشد و درج بر قرار گاهی روزی از او
 علیه السلام گویند از شیب و نواهی میل کرده عدول کرد و بجای
 دیگر است و گفتند ای امیر المؤمنین از قضای خدای معلوم میکنی
 فرمود که از قضای خدای معلوم میکنم بقدر او بخت و نعم و در قطره
 و بدانت اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آله
 است که خدای تعالی جمیع صلاقی را بر قطره و در آن است و تو حید
 افزاید چنانچه قرآن مجید بر آن مطلق که قطرة اللہ الی مطا

و افزاید آن را که از آن قطره عبادی صفای
 و از آن قطره عبادی صفای
 و از آن قطره عبادی صفای
 و از آن قطره عبادی صفای

علیها و حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که در نزد
 که زاییده میشود بر قطره ایمان و توحید زاییده میشود بر ایمان
 و مادران ایشان ایشان را سزاوار بود و محو و لغو وانی بکنند و آنست
 هشتم در لوح و قلم و عرش و کرسی اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات
 الله و سلامه علیه است که لوح و قلم نام دو فرشته است که خدای تعالی
 محفیات علوم بر ایشان کشف کرد و آنست از آن علوم عیب اطلاع
 بخشید و عرش ظرفیت مرجم مخلوقات را و کرسی ظرفیت
 با همه مخلوقات یعنی عرش محبط بر جمیع موجودات و کرسی محبط
 بر عرش و هر چه عرش بان محبط بخت نعم در ترک جدال
 اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه است که
 جدال و مناظره در خدای تعالی است تا بنا که مودعی شود و خدای
 که حضرت نباشد و حضرت مصطفی ص فرمود که بدستی که
 شیطان میاید منزه یک یکی از قضا و میگوید که که از پدر این را
 و که از پدر این را که گوید که از پدر خدای تعالی با چنان رسد با و همه
 بنیاد خدای تعالی که بر دست است اب و این بجانب خود نشاند
 و در روانی دیگر آمده که قل و احد خواند و از امام حق صادق
 علیه السلام روایت که در خطبه بر سبیل تمیل فرمودی که ای سر
 اوم نظر کن که اگر چشم تیرا پاره نه آن به نهند چشم تیرا بشود
 و تو میخوانی که ملکوت آسمانها و زمینها بان به بینی اگر راست
 میگوی بطرین یافت که یکی از مخلوقات خدای تعالی است اگر راست
 بینی و چشم خود را از آن بر کنی پس چنان باشد که تو می بینی
 و می بینی نزد اهل بیت علیهم السلام جدل در امور دینی منتهی است

مطلق

و امیر المؤمنین علی علیه صلوات الله و سلامه و فرمود که هر کسی بگوید
 طلب دین کند زندنی شود و اما محامد و بخت گرفتن بر محافل بول
 اما آن مخصوص علیهم سلام است کسی که ادای سخن الله بگوید آنکه در
 مطلقا حایر باشد و کسی که ادای سخن الله بگوید آنکه در حرام است
 بر او محامد کردن و برکت تقیته کردن تا آنکه استطاعتش پیدا شود
 خدا که امام صادق علیه السلام فرمود که بخت گیر بر مردمان نوی یاف
 نسخی من که اگر غالب شوند بر من غالب غلبه شده باشند و معلوم است
 با شتم و بیم و بی اعتمادی فرمود که سخن گفتن در حق نبی است از خاموشی در
 باطل که خاموشی نوعی از اعتقاد است و در اعمال الی اعتقاد اهل
 بیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم که اعمال الله مخلوق است
 خدای تعالی روزی زنده میکند و روزی می میراند و همچنین روزی
 میدهد و روزی باز میکشد و روزی باز می زند و وجهت عزت خدا
 و تقدس روز در کار است چنان که در کلام مجید و اقصی که
 کل نوب هو فی شان به حوائست کرد و در هر چه خواهد کرد
 که ثبت فرمود و گوید هر چه خواهد چنانچه فرمود بحواله الله با شهادت
 و ثبت اعمال الله همه با حصار حضرت اوست و همه موافق حکمت
 است و هیچ کس را هیچ نوع به رضاء او در مملکت او تصرف نیست ثابت است که اگر در امور دنیوی نیز لطف و مکنی واجب باشد
 در عدل شش بخت است اول در عدل بر آنکه عدل
 فعل حسن او ظلم فعل قبیح و عینا که خدای تعالی باری و محالی بر فعل حسن
 قادر بر فعل قبیح نیز قادر است که آنرا قادر باشد بر لازم آید و عاجز
 خدا نمی تواند و مکنی فعل قبیح بر خدای تعالی حایر نیست چه آنکه معیار

ندان

که آن قبیح است و از آن به نیاز است و چون خدای تعالی حکمت بر هر چه
 و اندک قبیح است و از آن به نیاز باشد بر آنست مباحث آن شود آنکه
 چه از فعل به خدای تعالی نیاز است و اما مباحث آن فعل قبیح مذکور
 شود و مباحث آن فعل حسن مذکور پس ظلم بر خدای تعالی و انباشت و تکلیف
 فعل حسن است و وجه حسن او است که در مقابل او ثواب می خورد
 و وعید که بر او در وصول آ و طلب ایمان از کافر با وجود آنکه علم
 حاصل آ عدم قبول او میسر است و در وجه آن که عقلا مستحق دارند که دعوت
 کنند بطعام پس آنکه معلوم باشد عدم اکل آن و همچنین اگر بر سبیل
 فرض فرضی مجموع کفار در یک محل جمع آیند مسیحی در یک محل که ایشان را ایمان
 دعوت کنیم با وجود آنکه علم ما حاصل است که همه را اقلیت قبول ایمان
 پس چون معلوم شد که تکلیف حسن است واجب است بر تکلیف کننده
 مابقی کردن تکلیف تا تکلیف بالا لایق باشد چنانچه در تکلیف
 مذکور است پس لطف و مکنی واجب است و چنانچه منع هر دو قبیح است
 منع هر یک قبیح است و قبیح بر حضرت خدای تعالی روا نیست اما
 و چون لطف و مکنی است باید آنرا در امور اخروی که تکلیفات متعلق
 است ثابت است ثابت است که اگر در امور دنیوی نیز لطف و مکنی واجب باشد
 مستوجب و خوب بالا نیاید باشد و لازم آید که واجب الوجود
 تعالی و تقدس در هیچ حالی خدای تعالی از اعدال نواقب باشد و آن مطلقا حایر
 و آنکه ما و مرها که خدای تعالی عباد میشود از قبیل قبیح باشد چه آنکه
 هر یک از آن هم مستغنی غرض باشد و هم در مقابل عوض و هیچ نوع از حکمتی

حالی باشد و در وجه در مقابل غرض باشد یا مستغنی غرض می باشد و آنچه
 با محال است از شش بیرون است مرع و ثواب و شکر و دم و عذاب
 و عوض اما در عبارت از تعظیم که دلالت بر تعظیم محدود کند و استحقاق
 آن یاد اگر در فعل واجب واجب و محذور باشد یا با حذر از کردن
 از قبیل و ثواب فعلی است مستغنی استحقاق که متعارف تعظیم و اجلال باشد
 و استحقاق آن با سبب استحقاق مدح است شرط آنکه مستحق متعارف باشد
 و شکر اعتراف است نسبت به معنای تعظیم از تعظیم و استحقاق آن با تمام
 و احسان باشد اما دم عبارت از فعلی که دلالت کند بر حقیر مردم و تعظیم
 او و استحقاق بجا نرسیدن آتیج بازرگ و اجابت شد و عقاب عبارت از فعلی
 ماقولی که دلالت کند بر امانت مستغنی و استحقاق آن با سبب دم است شرط
 آنکه فاعل اختیار را بر وجهی کند که او را در آن مستغنی یا مصلحتی باشد
 گفتیم که ترک واجب مستغنی دم شود چنانچه فعلی مستغنی آن شود همه آنکه
 عقاب و حکما مذمت کند کسی را که ترک کند چیزی را که بر وی واجب بود
 و اما عوض عبارت از فعلی است خالی از تعظیم و اجلال چنانچه سبب آن در آن
 و احوال عباد و عبودیت با طاعت محض یا محض محض یا در وجه
 اما طاعت مطیع سبب استحقاق ثواب و مدح است چه آنکه خدای تعالی با تعظیم
 کرده و از مشقت خالی است پس در محال آن البته فعلی باید دانست از قبیل
 عوض نسبت آنچه عوض در محال آن باشد بر این الم ابتدا آنکه باشد الم ابتدا
 چون الم ایبا و از صبا و صبا آن الم غیر است و چون المی که بر عیب
 مانع عاقل رسد و این باشد که کفار و کائنات او باشد نمی مصلحتی باشد
 و اجلال واجب از عباد سبب استحقاق عقاب و مذمت همه آنکه خدای تعالی
 فعلی واجب کرد ایند که مشقت بر مشقت است و اجاب فعلی چنین حکم

که در

همه مجرد باشد بلکه باید که ترک آن مستغنی ضرری باشد که عبادت از آن
 و از روی عقل هیچ دلیلی بر دوام ثواب و عقاب بلکه بسج حواله میگرداند به دلایلی
 نقلی چون ایات و احادیث بکن استیسا عقاب از مستغنی آن بفضل و کرم
 مستغنی است و استیسا آن باشد اما بلکه محاسن است علت حضرت
 الوهیت از سبب عقاب غرض باید اما آنکه فعلی که میان طاعت
 و محبت بر این طاعت او سبب استحقاق ثواب و دم باشد و ممکن است
 و ممکن است که در دو و اصل شود و در وجهی که ممکن باشد ممکن است
 بل که در لای عقلیت تعلیم می علی او عقاب استفسان ایمان موقوف علیه
 است همه آنکه غرض از آن تحولت و دلیلی قطعی بر عقاب ایشان دارد
 نیست بلکه غرض از آن سبب توبه یا محض و عتاب و زاری است و اگر
 قال الله لا اولئک یبدل الله سبلکم حسنات منی اهل توبه را جای
 خالی بدیاد است زیرا بیکدی بدل کند و غرض از جمیع کائنات آن است که
 ماموست و مستوع و مقهور چنانچه فرموده قال الله لا یغفر
الذین یشرکون و محض یاد و دلالت بر این است که خدای تعالی بیایا عز و
 شکر را و بیایا بر دین غیر از شرک را بر آنکه اگر خواهد و جای دیگر فرمود
 و این ربک لذو منقره للناس علی ظلمهم و جای دیگر فرمود ان الله یغفر
الذنوب جمیعاً منی بدین و تحقیق که خدای تعالی بیایا همه را
 و شفاعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله مر جواز است در استیسا
 عقاب نه در از یاد ثواب همه آنکه اگر شفاعت بر شرک کند میان
 استیسا عقاب و از یاد ثواب پس بر این باشد شافع با سبب سبب
 چون مرید در جات و مسائل او از حضرت خداوند تعالی میطلسم
 در مدح و صلوات و یقین ایشان از شفاعت تا نیازند بر حکم

در وجهی که مستغنی از آن است

و استی و دوزخ چون کبر که رسد او را و بر پادشاهان زمانه است
 هدای تعالی باشد و اسم عقید اول ولایت است که در عقیده اول است
 امیرالمومنین علی صلوات الله علیه می پرسند که در آن عقیده اسان
 نبشت و کبر عقیده بیرون اسان کرده و دشوارتر کرد و هر که در آن عقیده
 که قرار شود در آن عقیده عقوبت او زیاده تر باشد و عقوبت اخروی
 عقوبت مرصداست و در آن عقیده از امامت و عدالت سوال کنند
 و فرشته بر آن عقیده رسیده باشد و می کنند که در آن عقیده ای می رسد
 که در آن عقیده و جلال من که بگذرد بر من ظلمت عالمی پس هر که از آن عقیده
 امام کرده باشد در آن عقیده که قرار شود و عقوبت شود و چون از آنجا
 بگذرد بعضی را می کشند تا از هر در که خواهد در نبشت کرد و بعضی را
 از هر یک خانه دمسد تا در ایندخت هم در نبشت و دوزخ
 اعتقاد و طبیعت عاصی مصلحت صلوات الله و سلامه علیه است که است
 و دوزخ هر دو از این است و موجود است و حضرت مصلحت صلوات الله علیه
 فرمود که هیچ یک از شما بیرون نروند تا خای خود را از نبشت و دوزخ
 نبینند و بدینکه می بینون نروند از دنیا تا دنیا را خوبتر می شود
 می نایند و خای او را از نبشت تا و نایند و او را خوبتر سازند
 چون نبشت را اختیار کنند بهر او را قبض کنند و او از شرقت
 نبشت جان سرافشند اما نبشتی که ادم را در آن جای داده بودند
 و او را از آنجا برودن کردند از آنجا و نایند که در به ای انباشت
 بر من آمد و فرو می شد به بعضی نبشت تا قیامت نبیند که اگر نبشت تا
 می بود که از آن بیرون نیاید و بعد از آن که نبشتان در نبشت شوند
 نعم نبشتان و نبشت خانه نشود و دوزخ و عذاب مومنین هم

خانه
 در آنجا

و در رخصان هم خانی نشود و از حضرت امام صادق علیه السلام نایند
 که فرمود هیچ یکی از کافران و منافقان را دوزخ نبیند تا جای او را در نبشت
 تا و نایند و او را کوبند که این خای است که اگر تو فرمان نرواری خدا
 و رسول خدا و خداوند این خای تو بودی پس فرمان برداری این
 خای است این بمرات کبر نه و این است که خای خانی فرمود در صفت
 مومنان که او بیک هم الو کون الدین یرون افراد می هم می
 کمال کون یعنی آن نبشت کبر نه کمال انما که مرآت کبر نه و نبشت
 انسان در نبشت و الله و محمد نبشت و حضرت مصلحت صلوات الله
 و سلامه علیه و الله نبشت شده که فرمود که از مومنان کسی که مرآت
 او در نبشت کبر نبشت از همه نبشتان که او را در این نبشت و نبشت
 و در این نبشت نبشت از نبشت نبشت ششم در اعراف اعتقاد
 طبیعت مصلحت صلوات الله و سلامه علیه است که اعراف نبشت
 میان نبشت و دوزخ که هر اربعه فقره را در نماز علی نبشت که هم
 نبشت و هم در دوزخ مصلحت نبشت و این معنی بعضی کلام است و مجید
 نبشت است که در علی الاعراف بر جبال الله نبشت و کلام است
 یعنی هر اربعه مومنان نبشت که ایشان هر اربعه نبشت
 و از حضرت امام صادق صلوات الله علیه سوال کردند که ان
 مردمان که هر اربعه نبشتند چه را شناسند چنانکه از امام
 علیه السلام فرمود که سبقت با و و از به امام که از صبا و
 او نبشت نبشت نروند تا کسی نبشت نبشت نبشت نبشت نبشت
 ایشان ان نبشت که با مات ایشان او را کرده نبشت نبشت نبشت

باشد و از دشمنان ایشان قهر نموده فصل در روح و جسد
و تواجیع آن و درین فصل بحث است از بحث اول در روح و جسد
اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله علیهم است که هر کس را که خدای
تعالی مصلی و عده ثواب فرمود چون آن عمل بجا آورد البتة آن ثواب
با او حاصل شود و هر کس را که بر عملی و عبادت و تقوی فرمود چون آن
عمل از او صادر شود حضرت خداوند باری و تقدس ماعمل کند
آنکه خواهد او را بعد از خود عفو نماید و اگر خواهد مصلی خود او را
عفو نماید چنانچه در کلام مجید تصریح فرمود که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْنِي
أَنْ تَكُونَ بِرٍّ وَ يُغْنِي مَا دُونَ ذَلِكَ لِيُنْزِلَ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ رَحْمَتِهِ
مَن يَشَاءُ و خدای ماهر و دانا کسی که نیک کرده باشد و ماهر و دانا
هر کس را که غیر از نیک است که خواهد و محقق این در بحث بعد از این است
بحث دوم در نفوس و ارواح اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات
الله و سلامه علیهم است که نفوس و ارواح من یکدیگر از جنایه در
روان مجید و در نفس کرده و اراده ارواح نموده ای که فرموده أَلَمْ
يَتَوَفَّيْنَا آلَ آدَمَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنْ جَنَّتِهَا مَا تَنَاقَرُوا فِيهَا مِنْ أَزْوَاجٍ
وَمِنْ بَيْنِهِمْ سَاقُوتٌ و این ارواح و صفات مختلفه اسامی مختلفه حاصل
کرده اند چنانکه اگر بر قاعده علم قدیم که در آنست بر یک مرتبه
ثابت بوده و متساوی بود چنانکه مایل سفلیت میکرد و با امان و امان
اطمینان یافت و او را لقب نفوس مطمئنه باشد که با اینها الْأَنْفُسُ
الْمُطْمَئِنَّةُ از حیثی ای که سَاقُوتٌ و مُطْمَئِنَّةٌ و اگر از نفسی غریزه
بود بر آتش سخی بودی پس بر صرح مناسب بودی و اگر چنانچه بر یکدیگر

باشد

نماند باشد و در بیشتر اوقات مایل بر طریقی که عالم علی است کند و اگر
و حیایا مصلی سخی کند و جبری تعاقب و در حفاظ او ظهور کند و الحال از آن
خروج کند و هر کس که مصلی شود آن روح را نفس مطمئنه خوانند و صلا
در کلام مجید ما فرمود که وَلَيْفِي مَا سَوَّيْتُهَا فَأَتَتْهَا خَوْفًا وَ تَوَقُّعًا
وَمِنْ دُونِ ذَلِكَ و این اوقات متاع است و آن کند و عده از آنی فراموش کند
و چون متد کمر شود چنان شود و بماند در صرح با حوال و اجمال مناسب
کند او را نفسی که ائمه خوانند چنانچه صلا ای با آن صمیم یاد کرد
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا یا الْقُدُّوسُ و اگر نموده باشد مبارکی عند الهی فراموش کرد
و متاع است و آن شد و از دست شیطان گشت بلکه ناپیدا شد آن
روح را نفسی آگاه خوانند چنانچه صلا ای خدای در کلام مجید ما فرمود
که إِنَّ الْقُدُّوسَ یا الْقُدُّوسَ یا الْقُدُّوسَ و این ارواح غیر حیوان است
چون آنکه نفسی قرآن ناست شده که چون کسی در خواب شود روح او
مفارقت نماید و معنی آنکه حیوة مفارقت کند پس روح غیر حیوة باشد
و اعتقاد اهل بیت صلوات الله و سلامه علیهم است که ارواح و ارواح اول
جمع مخلوقات است چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود
که برستی که اول چیزی که خدای تعالی مافر و ارواح کند بود پاک و پاک
و این معروف بر صمد خود خدای لطف ارزانی داشت پس بعد از آن
مافی مخلوقات را مافر و این ارواح برای تقاضا فرموده برای اینها
چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود و شما را از برای اینها
از خدای تعالی برای تقاضا فرموده اند و یکی سبب بر صلا

حکیم

21

و بود که در یک یکی از سه کار است که پس مردمی اید با نشارت آن خیم
 با نشارت اعدا اید یا که تبار است شریک و هم نهاد و ستار که
 مطیع امر ما بوده و کفر و نشارت آن خیم اید و اعدا هم که مخالف باشند
 و در نشارت اعدا اید اما که مثل یک کار اید و نیز اید که حجت حال
 او موجب است که اسراف کرده و ظلم بر نفس خود نموده اند که مال حال او
 چه باشد نمی اورا اعدای مملکت و در عداوت با او دشمنان ما بر او بکنند و یکی
 شفاعت نماید و او را از دفع فداش و مانعش علی عمل کنید و فرما خبر دایم
 و یک که در محبت اهل بیت بکنند و عیوبت حقایق را با اسان بکنند که
 باری که بسیار از خیر فای اهل ایمان که شفاعت او را در میان اعدا
 عداوت و از هر شاخه از موسیقی حسن بر علیه صلوات است و سلام علیها
 که حجت این که یک کسی ضعیف از علم داند فرمود که هر یک که از نیکو
 شادان است که در میان و دو دایم چون نقل کنند از خانه که رفتاری خانه
 خیم اید و نیز که نیکو بگویند که او ان چون نقل کنند از نیکو
 سوزنی است که یک نفر بگویند و فانی شود و همچنین از حضرت امام حسن صلوات
 سلام علیه و آیت که فرمود و نیز از ان معرفت و گفت که هر که در
 حضرت ایشان است همیشه ایشان و حضرت است و در نیکو ایشان
 و از امام حسن و امام حسین و سید الزهدی امام رضا علیهم السلام
 و سلام علیه سوال کرده اند که صفت کن ما را که در هر صفت وی علیه السلام
 فرمود که هر که مؤمن را بجز بکنند جامه ها بکنند آ که شیش باشد
 و طلا صفتی از علیها و سید جاه گران و بعضی از جامه ها فاخر بکنند
 و بر روی اندکی در کعبه بپوشانند و خوشی آید و برین منظر نماید و
 آهن و کافران را بپوشان آ که بکنند جامه ها فاخر و نقل کردند از علیها
 خوشی آید و بعضی از جامه ها بکنند بپوشان و برین منظر نماید

فرمود اعراب و بهرگز کسی ندانست که رفتن و از حضرت امام هادی
صلوات الله علیه سوال کردند از او که فرمود که هر که می خواهد
چون من می باشد که می بیند و او را از خوشی آن بوی خواب
و از بوی عالم بکشد و او را قطع شود و کافرا چون از خواب بیدار می
شوند و در غفلت و به بدترین عورت کشی و در می گویند که مرا
که به بدترین صفتی با او برادران و عورتی کشی و اگر در آن
بست که کشی و سوزن در دیده فرمودن بلکه هر که او را هیچ عیبی نباشد
و دنیا سخت نباشد که نرسد پس چو دانست که ما می بینیم کافرا که کاروان
برونیا سان میگرد و او می میرد و در آن حالت نمی بیند و می بیند
و در میان مومنان هم نمی بیند و صبی می باشد و در میان مومنان
و کافران کسان باشد که انواع این و رفت می کنند در حالت نزع
امام علیه السلام فرمود که هر احمی که مومن می بیند و در حالت نزع پیش
روی تو است او در سختی که در آن حالت می بیند از همه بیک شدن
او است از گناه تا با حق است یا کینه او را از گناه می بیند و تاب
او کرد که هیچ چه او را از آن مانع نشود و در راحت اسالی که کاروان
در حالت نزع می بیند از برای آنست که با دست نگیرد و بیکباره
خود تا با حق است او را در آن حالت از چیزی که مانع سختی است نشود و در
سختی و زحمت که کافر در حالت نزع می بیند آن است که او را موت کردن
حالی مانع او را از آنکه او را هیچ یکی نبوده آنکه عدل خلاص است
و عظم و در حضرت علی علیه السلام حضرت امام موسی علیه السلام صلوات
الله علیه و آله می از احوال خود رفت او در حاکم است نزع اگر کسی
بین از رسول الله ما میخوانیم و دوست میبازیم که ما را میبازیم که

و السلام

و حال صانع است چگونه از خود که هر که می بیند که من زاده جومسان را
از رنگ و چه کلمات این است که هر که می بیند که من زاده جومسان را
شده باشد و اما صانع شما با کسی که در میان او است و هیچ بر ما صانع
و خاصه با کسی که در حالت نزع باشد و صانع را هر که می بیند که صانع است
و صانع نیستی که ما می بینیم داشته باشد در خانه ما خانه ابد و در آن است در حضرت
الهم علی ابن موسی علیه السلام صلوات الله و سلامه علیهما اینها که اگر کتاب خود
در وقت و او در حالت نزع بود او را کشت چگونه باقی حرکت کشت در میان
سختی فرمود و علیه السلام که در آن فرموده آن است که در آن بدینی که در میان در حرکت
دو صاع است کسی که در حرکت صانع باشد و کسی که در میان از و صانع باشد
پس کشت اینان خدا و رسول مانع کردن ما بیا سامی این صانع کرد
و کلمات نزع هر دو کسان شد و کسی که در غفلت است و کشت با حق است
مکرم می داریم کشت برای آنکه شما دنیا را عاریت کردید و آخرت را
خراب و مکرم می داریم که نقل کردن از عارفانی کشت میبازیم و رسول قبر
استقامت اجلیت صانع صلوات الله و سلامه علیهم است که چون مندر را
در قبر نهند و فرشته سیاه از برقی قوی بر عیبت یکی از نام منکر
و دیگری را بکشد و او را در قبر نهند و به عیبت نام از سوال کنند
که عدلی تو کشت و رسول تو کشت و امام تو کشت اگر جواب بگویند که
کو را بر روی فراخ کنند و در عیبت از کشت در قبر او کشته اند و اگر جواب
بگویند که عدلی تو کشت قبر را بر روی ننگ کرد و آنست که صانع است که ابد و ابد
است و صانع می گرد و ما را و علق لباه و در فرخ و کما ریزه
در فرخ و صانع عدلی تو کشت قبر اهل ایمان را از سخن می و در حلقه باشد
و آنکه خود را از رسول نگاه ندارد و دستور برین عدلی که مومنان را بکشد

چنان بود که چون شنید کلام خدای را که یا مومنین صلوات الله علیکم من بعدکم
 گفتند این را تصدیق کنیم تا حدیث را انکار کنیم پس عیال عیال را درین
 بر وجه اجلاس کردند پس مومنین صلوات الله علیکم من بعدکم مناجاه کردند که یا خداوند
 منی بر سر من را چه گویم پس خدای تعالی ایشان را زنده کرد و بیدار و باریز انداخت
 و فرمود که این را شنید پس باطلی خود را درین و همچنین خدای تعالی را که
 یا مومنین صلوات الله علیکم من بعدکم از آن سخن را با خودی و مراد است که چنانکه
 که مدعی چندی از زنده شدن در دنیا رجوع کردند و باز بر دند و فتنه
 ای که کف خود مستور را که مستفید سال عمر و دوزخ و زنده شدن
 پس مدعی دلائل است که نشان نداشتند از این باب و مع بود از افسوس
 حضرت علی علیه السلام را و آنست که فرمود در جری که در میان من و شما
 و برین است نرسد چنانچه تحمل با تحمل بر این دنیا و زنده شدن و زنده شدن
 پس ثابت شد که درین است نرسد چنانچه تصدیق بر این است که در دنیا
 حضرت رسالت ۱۵ زنده شدن و دنیا رجوع کردند و مقول منی که بعد
 از سیرت به عیال احب المومنین ۱۵ زنده شدن و دنیا رجوع کردند و مقام
 حضرت بود و در هر صحنی شهادت و اعتقاد بر این است
 و همچنین با اتفاق مسلمانان چون مهدی صلوات الله علیه خرج کند پس در عالم
 و در عین او غایب که آمد و محقق فرمود اعدا او را که است و دنیا
 و همچنین با اتفاق مسلمانان است که حضرت مصطفی ۱۵ فرمود که و قال کسی
 نه نرسد نکند و زنده شدن و این زنده شدن و زنده شدن است
 و دنیا رجوع کردند و در عالم و بعد از مقام بیدار شود و در هر صحنی
 که گفتند یا مومنین صلوات الله علیکم من بعدکم و یکروز رسد و یکروز
 آمدن مومنان میسر میگردد با یاتیا مومنین این آیه اول است که

عنه کرد انیم این را یکی فرمودند از علم و معنی است و معلوم است که حضرت کریم
 از هر امری که در حق او است که در روایت باز میباید که از آن امری معلوم شد
 که در روایت گفته است احسن کند غیر از این است که حضرت کند از امری که در روایت
 و زکتن بر سبیل تسامح است چه تسامح است که هر دو می که از این جدا
 میشود و حال بدون دیگر و اصل میشود و در عالم می باشد و این اعتقاد
 باطل است و صاحب اعتقاد نزد اهل بیت است که از این بطلان
 نیست و در روایت عدم ثواب و عقاب لازم از آن که نرسد و اعتقاد
 اهل بیت ۱۵ است که حضرت مصطفی ۱۵ فرمود که ای فرزندان من اطلب
 مدی که در دنیا و آن باطل خود در روایت میگوید شما را میانی که در این است
 حتی نمی بینم هر اسیر بکیر بد شما چنانچه جواب میدید و هر اسیر زنده می شود
 چنانچه بیدار میشود از خواب و بیدار از حرکت هیچ خانه نیست الا نیست
 با و در روایت اعتقاد اهل حق است که از این همه جلالت و بزرگواران
 چون بر این است و از این که نفس است چنانچه در کلام محمد صلی الله علیه و آله
ما خلقکم و لا یبغکم الا لنفسکم و اجملة تحت شتم و حوض و شفاعت
 اعتقاد اهل بیت است که حوض حق است و عرض او چنانکه آن که بیان
 آید که از ملاذ شام است و صفا که از بلا و کین و بعد از آن
 بر کنار آن که در عالم است و ساقی بر سر آن حوضی امر مومنین علیه صلوات
 الله علیه باشد از آن شربت دهد و در آن حوض و در آن حوض
 حوض دشمنان خود را و هر که کثرت از دست او بخورد و هر که بخورد از آن
 نشسته شود و از حضرت مصطفی ۱۵ روایت و در هر صحنی و در هر
 از کتب معتبره اهل سنت مذکور است که در روایت که محبوب شوند از حق حق

از اهل بیت و من بجز عرضی با شمس و سید بن ابی طالب است چه سید بن ابی طالب
 و سید بن ابی طالب من کو سید بن ابی طالبی که بعد از تو می آیند
 و همچنین اعتقاد اهل بیت مصطفی است که شفاعت حق در حق کسی
 که صدای سالی از اعتقاد و دینی ایشان را صدای خداوند کند و بیرون
 و کیهان بوده باشند اما کسی که از آنها جدا شود و خود توبه کرده باشد
 ایشان بر خود شفاعت که حضرت رسالت ص فرموده که شفاعت
 را نمانده تر از توبه نیست و اول کسی که شفاعت کند حضرت مصطفی ص
 باشد که میفرماید که هر کسی که ایمان شفاعت من نزد از وی روز یکصد صدای
 حقانی او را شفاعت من و بعد از حضرت مصطفی ص سیم آن دیگر شفاعت
 کنند پس او میباید همان معصومین علم پس از ایشان و حضرت مصطفی ص
 فرموده که درستی که از میان کسی باشد که شفاعت او قبول کنند
 در حق آن کاران خود را بگویند و حق و این دو اسم اسم و قبول است
 در عرب که مثل شده اند بسیاری دیگر و خود کمتر کسی که شفاعت او
 قبول کنند در حق کسی که از اهل بیت و اعتقاد اهل بیت است که می
 باشد اهل بیت و شکر و کفر و کار را بلکه شفاعت خاصه ایشان
 کار آن اهل ایمان نه کار آن منافقان را تحت نعم در آنچه در حق
 پس اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله علیه است که هیچ ستم
 ای که در نوشته بود و مکتوب که من نویسد بدون رحمت مکتوبه میکنند
 و من نمود و من نویسد اگر سینه قصد کرد که عمل یک کند یا کرد یک
 نویسد و چون بجای آرد یکی را ده نویسد و اگر قصد کرد که عمل یک
 پنج نویسد و چون در عمل آن بدی را یکصد و پنجاه و حضرت عیسی
 و اهل بیت

و اهل بیت

و اهل بیت و من بجز عرضی با شمس و سید بن ابی طالب است چه سید بن ابی طالب
 و سید بن ابی طالب من کو سید بن ابی طالبی که بعد از تو می آیند
 و همچنین اعتقاد اهل بیت مصطفی است که شفاعت حق در حق کسی
 که صدای سالی از اعتقاد و دینی ایشان را صدای خداوند کند و بیرون
 و کیهان بوده باشند اما کسی که از آنها جدا شود و خود توبه کرده باشد
 ایشان بر خود شفاعت که حضرت رسالت ص فرموده که شفاعت
 را نمانده تر از توبه نیست و اول کسی که شفاعت کند حضرت مصطفی ص
 باشد که میفرماید که هر کسی که ایمان شفاعت من نزد از وی روز یکصد صدای
 حقانی او را شفاعت من و بعد از حضرت مصطفی ص سیم آن دیگر شفاعت
 کنند پس او میباید همان معصومین علم پس از ایشان و حضرت مصطفی ص
 فرموده که درستی که از میان کسی باشد که شفاعت او قبول کنند
 در حق آن کاران خود را بگویند و حق و این دو اسم اسم و قبول است
 در عرب که مثل شده اند بسیاری دیگر و خود کمتر کسی که شفاعت او
 قبول کنند در حق کسی که از اهل بیت و اعتقاد اهل بیت است که می
 باشد اهل بیت و شکر و کفر و کار را بلکه شفاعت خاصه ایشان
 کار آن اهل ایمان نه کار آن منافقان را تحت نعم در آنچه در حق
 پس اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله علیه است که هیچ ستم
 ای که در نوشته بود و مکتوب که من نویسد بدون رحمت مکتوبه میکنند
 و من نمود و من نویسد اگر سینه قصد کرد که عمل یک کند یا کرد یک
 نویسد و چون بجای آرد یکی را ده نویسد و اگر قصد کرد که عمل یک
 پنج نویسد و چون در عمل آن بدی را یکصد و پنجاه و حضرت عیسی
 و اهل بیت

فصل چهارم در بیان فضیلت اهل بیت

اول در بیان و رسول اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله علیه است که انبیا
 و ائمه از طایفه فاضله اند از جمله آنکه صدای حقانی و شکان را بحد ادم
 علیه السلام امر کرد و اگر از ایشان فاضلتر بودی بمسجد کردن او مأمور
 نکرد و بدی و از حضرت مصطفی ص روایت که فرمود که من فاضلترم
 از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از طایفه شکان و مخلوقات صدای ام
 و من بگویم و سرور فرزندان ادم و چون این معصومین علم ابدام از نور
 مصطفی اند و از حضرت از و شکان فاضلتر است ایشان نیز فاضلتر باشند
 اما اعتقاد است که فرشتگان روحانی را و مقرر است صانع صدای
 و صدای اهل بیتان صد داد که لا مقصود ما امر و مقصود ما امره
 یعنی ما امری میکنند صدای را در احوال است از فرموده آمد و میکنند آنچه
 ایشان میفرمایند و بخوبی دنیا شایسته و اهل و در حق ایشان کرد
 و میر و صغیف کردند و سراب ایشان بسج و تقدیر حضرت صدای اهل
 باشد و عشق ایشان شیمی باشد از جانب عرش و در حضرت جدا اند

جل جلاله است بر احدی کامله خود از نور و روح افزایه خواجه ادا
 او بود و هر صفتی از ایشان نوعی از مخلوقات خداوند تعالی از کافه
 و آنچه گفته که اجباب و ادویه ایشان فاضله اند لطیف عاقبت
 که اخراج احوال آنها و ادویه ایشان به علت حضرت خداوند تعالی
 که فرموده اند ایشان خواهد بود چون ای من مژ را بخیزد و زنی
 ملائکه ایشان استلا فرما بدین قدری در فضیلت ایشان شود پس بخوبی
 کمکی ایشان فاضلترند و هدایای الهی هدیه و بیست و چهار هزار
 خلق فرستاد از ایشان سفید و سیزده هزار اند نمی خیر علی السلام
 آمده و روح آورده و از ایشان پنج الوالوهم اند نمی صاحب شرف
 بر فاضلترین ایشان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و درین جمعه بر
 خلق شد و آن پنج روح است و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و جبرئیل
 علیه و سلم و الهی تا بهادری اند توریه موسی اجیل عیسی و ابراهیم
 و او در فرقان محمد صلی الله علیه و فاضلترین و محقر است از برای
 حکم بر حکم قرآن منوع شد اختلاف در میان آنها در وقت
 اما در اصول اعتقاد و در خصوص موافق اندکست و در بعضی از
 اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه اهل بیت است
 امام جمیع صادقین علیهم السلام سوال کرد که هدایای الهی روحی به ستم از
 مغرور سازد و فرمود که در میان دو چشم اسماعیل از حبیب
 هوکاه که خواهد هدایای الهی نه به ستم از روحی و ستم از
 زنده در آن نظر کند و آنچه به ستم بخوابد و بیگانه را ستم و بیگانه
 جبرئیل رساند و او به ستم از رساند و فانی شده است که جبرئیل

که به ستم علی الله علیه و آله احدی به احاطه در نیامدی و چون در احدی
 شخصی چون ستم کن نزد حواصکان با چون ستم کن نزد است و آن
 آنچه را داشت که در حال مصطفی ص و دیگر شندی در حالت روحی آن بودی
 در حالتی که با حضرت خداوند ستمی نه و فانی به واسطه حق گفتی که در آن
 که حضرت روحی و عدل شندی و همه کشندی اثر حق ظاهر شد که
 هم و حقیقت قرآن و کیفیت نزول آن اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات
 و سلامه علیه است که قرآن کلام خداوند تبارک و تعالی است و در شان
 است و حقیقت و بعد از آنکه در نگاه دارنده و نویسنده حضرت است
 هدایای الهی و مجموع و آن ستم از روح محفوظ در ماه رمضان به بیت المور
 در شب قدر فرود آمد و از آنجا بیست و سه سال حضرت مصطفی ص
 و در آن روز و علم از برای یک حضرت مصطفی ص و اله عطا فرمود و ازین جهت
 هدایای الهی میفرماید که لَا تَحْلِلُ بِالْقُرْآنِ حَتَّىٰ أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ رَبِّهِ
 است و در بیان قرآن اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه
 است که کلام قرآن که حضرت مصطفی ص فرود آمد بود است که ایشان
 حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بعد از وفات او هم کرد و در آنکه
 با علی بابین الَّذِينَ قَسَمُوا بِاللَّهِ قَالًا لَمْ يَكُنْ كَمَا تَحْفَظُهُ بعد از آنکه
 ستم کرد و نیز دیگر ابوبکر و در وقت این کلام آنچه در ستم سازد
 ستم ستم است آنچه ستمی فرمودست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
 نیست و گفته قَسَمْتُ دُونَ مَا أَقُولُونَ و أَشْنُوهُ و أَلْمَسُوا و أَلْمَسُوا
 ستم در آن روزی که در جنگ کربلا که آب و دل زده هر
 حمله حافظ و آن گشته و مکتوب شدند و جمیع اصحاب کردند که عثمان و امیر
 ستم کردند ابوجهل کرد و شوع سر نهاد و اینها منقوشه از هر یک میطلبید

و مصطفی سید و با مصطفی خود برابر مسکند و شیخ ابی جعفر طوسی علیه السلام
 که از محمدان است آنکه مسکند که تغییر و تبدیلی که میگویند در قرآن شده است
 نزد من ثابت شده و احد اعظم اما آنچه مشهور است و دارد و در سوره است
 خداوند و الفصحی و الم شرح یکسوره اند و همچنین الم ترکیف و الماعن
 و آنکه مصطفی صلوات الله علیه می کرده اند که در سوره خداوند و در
 عار خوانند اگر نماز از وضو بود و همچنین می کرده اند که در نماز می خوانند
 و کم از سه روز جایز باشد ثابت شده که بسیار در می است که
 از باب قرآن می کنند و در کتب است بر آیه باشد و اعتقاد است که در جای
 که در قرآن عتاب و تندی تا سیر رفتن مراد تنبیه است و هر جا که در قرآن
 نطق آورده اند صاحبان امر در آن تحریر باشد و هر جا که در قرآن آیه
 رحمت باشد و بیان احوال کنند آن در حق حضرت پیغمبر و اوصیایان است
 و اشباع ایشان است صلوات الله علیه و همچنین و هر جا که در قرآن آمده است
 و دعیه و بیان اهل دوح آن در شان دشمنان است و اینست
 در امر معروف و نهی منکر بر ائمه است و حضرت بر بسیل کفایت می خوانند
 و در مصطفی ابواب و دست و چون منکر امر بواجب و واجب
 نهی و امر است نهی باشد و چون منکر کیف منعی است نهی منکر نهی منکر
 و این امر و نهی به دل کردن مطلقا واجب است یعنی هم فاعل هر دو است
 معروف و دست و آتش و فاعل منکر را الله فعل آن دشمنی داشتن و در
 از اخص دوست داشتن و اما دوست و زبان واجب است بر کلام
 حاصل شد اول آنکه اگر کشنده و بی کشنده داند که معروف است
 و منکر

هر منکر کدام دوم آنکه مصطفی داند که این مصطفی این امر و نهی او از خواهر
 کرد و بیسم آنکه مودودی بخیر می شود که هر زمان بیشتر باشد از ترک معروف
 و فعل منکر چنانچه امر منکر کسی است که سنتان بنوازیست شده باشد
 و او گوید که این اصحاب نیست نیست یعنی که این کار از ترک منکر بدتر است
 و کسی از صبیح تا لای کند و او قبول کند و گوید که فعل حرام را اگر به بیت
 این اعتراض را اگر کند از فعل او بدتر است چنانچه مصطفی علیه السلام فرمود که
 هر کسی کسی از شما منکر را بدست می کشد بی آنکه ترسد که مودودی شود
 و نهی زبانی و کلامی منع کند پس اگر بتواند بدل الحاکم کند و این ضعیف
 ترین ایاست یعنی هرگاه که امر معروف و نهی منکر است و هر زمان هر زمان
 که در آن ضعیف ترین ایاست **فصل در احوال و احوال**
فصل در دست کشیدن و دست کشیدن و اوصیایان
 اهل بیت مصطفی صلوات الله علیه و سلم است که او صیبا و دانیان اند
 یعنی بر سبزی را و می بود چنانچه پیغمبر فاضلترین پیغمبر است و حق او نیز
 فاضلترین خدا و صیبا و راجب اعتقاد کردن که حضرت در حق است
 و بعد از پیغمبر فاضلترین محمد و اهل بیت و علم السلام بنا بر مد و نزد حضرت
 حق تعالی دوست برین خلق و گرامی تر از منکران باشند و اول کسی که در آل
 در روز میثاق است بر تنگم او از هر دو حضرت محمد بود و اهل بیت و علم السلام
 و خداوند ایلا هر چه از پیغمبر ایشان از پیغمبر ایشان بودی همان تبارک
 و تعالی نه رستی نه آسمان و نه نبوت و نه دوزخ و نه زخم و نه خواوند
 و ششگان و نه هیچ چیز و ایشان محبت خدای مظهر بر کلام و نگاه دارند و این
 و دین و عالم بخیر و بعد از حضرت رسالت ص دو رزده اقام اند اول

تجسم علوم و کلمات موصوف اند و هیچ وجهی از روی ایشان را نمی توان
 و عینیت و عصیان نسبت نتوان کردن بحتسم در هیچ مخلوق و توفیقی
 ندانند آنچه در بعضی و ارشد با و بل ان در سخنان و علم حواله نماید
 کرد از اجل علویانی اند که نسبت آنست با جمیع خصوصیات خلوقات ایشان
 کنند و اهل عقل توفیق سالی اند که مکتوبند که هدای بنا برکت تعالی و عباد
 مایه و در مجموع کارها را با نشان توفیقی که در ایشان گذاشت که در
 سازینند و در روزی دهمند بر طیارانند و در کس اعتقاد اهل بیت
 است که ایشان را و اندک خدا و سارک و تعالی و ایشان از یهود
 و محسوس و نصاری در بر اند چنانچه حضرت خداوند تعالی و تقدس صفت نماید
 که ما کما کان یعتقون ان لو شید الله و انکما ب و انکم و انتم لم یقول
 لئن اسی کو نو ا عباد الی می و دون الله و یکن تو فوا را یبسی غنا کتم یقولون
 افکانت و ما کتم یکن مرسوم و لا ما کتم ان یخذه الملائکة الیقین
 از بابا انیا قریم اما کلف تعاد انتم مشکون می نرسد هیچ وجهی را که
 خدا تعالی او را کتاب و حکم و نبوی بخشیده باشد پس او کو در دنیا را
 که بسند و می شنیدند از آن هدای بلکه هدای باشد چنانچه می خوانند
 از کتاب و می خوانند و همچنین نرسد کسی که خدا را سارک و تعالی بود
 کتاب و حکم و نبوت داده باشد که اگر کند سارا که طایفه را خدا را شنید
 ای شما امری کند بکفر بعد از آنکه سلطان باشند و خدا را سارک و تعالی نمی
 که در آن از خلق کردن در دین چنانچه فرمود لا تعولوا الله و یسلم و اعتقاد
 حق است که سیم را در دروغی جبر زهر و دادند و هر سال آن هر چه کرد
 تا بدان سبب شنیدند و حضرت امیر المومنین علیه السلام را علیه السلام

ای

این علم علیه السلام شنید کرد و حضرت امام حسن را علیه السلام زن او
 محله بنت است زهر داد و شنید کرد و حضرت امام حسن را
 در کربلا نشان من صدق شنید کرد و حضرت امام زین العابدین را علیه
 اسم و سلام علیه و لیس علیه السلام زهر داد و شنید کرد و حضرت امام
 محمد باقر را علیه السلام و لیس و بر و انبی بنام علیه السلام شنید کرد
 و حضرت امام جعفر صادق را علیه السلام مقتور که دوم خلفاء عباسیه بود
 زهر داد و شنید کرد و حضرت امام موسی کاظم را علیه السلام زهر داد
 زهر داد و شنید کرد و حضرت امام علی بن موسی الرضا را علیه السلام زهر داد
 زهر داد و شنید کرد و حضرت امام محمد تقی را علیه السلام زهر داد و شنید
 کرد و حضرت امام علی نقی را علیه السلام متوکل زهر داد و شنید کرد و حضرت
 امام حسن مجتبی را علیه السلام معتضد زهر داد و شنید کرد و اعتقاد
 است که این جمیع تحقیق بود که مرید در جاث ایشان و آنچه طاعت از
 اهل علم و سلوک شنید که توفیق ایشان و شنید با غیر ایشان شنید و ایشان
 شنیدند و غایب شدند و می شنیدند از آنکه کشتن ایشان حق
 نیست و شنید و هر که در این شنیدند او را زدن از انبیا هر چه
 نیست و ما از روی سیر ارم همه که حضرت مصطفی ص فرمود
 در کشتن ایشان عامل شد و سایر انبیا و دیگر پیرا و عده و موجودند
 پس هر که نمی آن کند ان را کذب کرده باشد و هر که ایشان را
 کذب کافر باشد و رواست که حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام در
 سکنت خدا را با سیدکان و سنده را و کما کان تو فیم و ما کتم یکنم از برای
 نفسها خود نفس و صریح را و نه روی و نه زدن را و نه هر که کشتن را
 حوالا بر کسی که کان برد که خدا ایم ما از و سیر ارم چنانکه علی از انبیا را

که حضرت مصطفی ص و فرمود که دوستی ال محمد کبر و زکوة است از خدا که بانه به که
 دوستی ال محمد ببرد و اقل شود و دوست و در کتاب کشف الغمیه
 الله نقل از محمد بن حنفیه فرمودی که در کتاب مناقب خود آورده
 روایت از امام صفیر بن محمد الصادق از امام محمد بن علی الباقر از پدری
 امام علی بن الحسین از پدری امام حسن بن علی الشهید صلوات الله علیه و سلام
 علیهم که فرمود شنیدم از جد خود رسول الله ص که فرمود که هر که دوست
 شد با من در دنیا و آخرت که زنده باشد زنده بودی و میرد مردی و داخل
 شود در بهشتی که وعده کنی که آری و در کتابی که با او دوست علی
 بن ابی طالب را و در تبه طایفه او را ابان حدیث و مناقب الذخائر
 و بی بی بدرستی و تحقیق که ایشان هر دو یکی در نزد شما از باب حدیث
 به باب کرامی و صفات و هم در کتاب کشف الغمیه الله که در
 مناقب مذکور شود مذکور آورده و روایت از سیر علی که گفت
 که حضرت مصطفی ص فرمود که هر که دوست دارد علی الله قبول کند
 صدای غالی نماز او را و و نه او را و قیام او را و صحبت مستجاب دعاء
 او را الا و هر که دوست دارد علی الله هر صد صدای غالی او را هر که
 که در دنیا دوست شمرد در بهشت الا و هر که دوست دارد ال محمد
 این باشد از حساب و میزان و هر اطا او هر که میرد در دوستی ال
 محمد پس س کفیل اذیم به بهشت با سیران الا و هر که دشمن دارد
 ال محمد را با سیر روز قیامت بکشت به بیانی او این می رسد
 یعنی فرمود از رحمت صدای خود و هم در کشف الغمیه الله آورده
 یحیی بن یحیی نقل می کند از کتاب مناقب مذکور که ای مؤمنان

ادامه

اولی که حضرت مصطفی ص فرمود که هر که دوستی ال محمد کند از نعم می کند
 بر دوستان علی بن ابی طالب چنانکه بنابر این می کند و هم در کتاب
 کشف الغمیه الله اصول آری با مناقب مذکور که اسیر با ملک گفت
 که کشف رسول ص و حال آنکه من او را در جواب بدم گفت چه خبر ترا
 بران داشت که ادا نکردی و در سبب ای چه شنیدی از من در حق
 علی بن ابی طالب تا دریافت ترا عوفت و اگر نه استغفار علی بن ابی
 طالب عا باشد برای تو بیانی نویسمت هرگز و یکی اشکارا کنی
 این خبر را در محبت علی که بدرستی و تحقیق که دوستان علی و در تبه طایفه
 ایشان سالکان او باشند به بهشت و ایشان هم سالکان جدا بید
 و دوستان جدای اند هر که و صف و حسن و حسین و امام علی بی و صبی
 اگر آری سیر روز قیامت کسی که دوست دارد او را و هم در کتاب
 کشف الغمیه الله اصول آری با مناقب مذکور که انسی گفت که حضرت
 مصطفی ص فرمود که حق تعالی از علی آ از نور روی علی بن ابی طالب عا بماند
 هزار خورشید که استغفار می کند بر آن آد و محلمان او را روز قیامت
 و اصل قوی است که اعتقاد کنند که امام حق بعد از پیغمبر ص
 امر المؤمنین علی بن ابی طالب آ و بعد از حسن و بعد از حسین و بعد
 از و نه امام و دیگر از نسل حسین عا که مجلس غیر از ایشان حسی
 امامت نیست و هر که غیر از ایشان دعوی امامت کرد ظلم کرد و هر که
 بهشت غیر از ایشان قائل شد در ظلم شریک است و تبس از ظلم حق
 بعیت این شد حیا که در کلام محمد و ائمه است که می علم علی بن
 مرتضی علی الله که گویا اولی که از رسول الله ص و قول استغفار
 هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لحنه الله علی الظالمین الذین

امام را که در وجهی که کسی که بفعل ایشان را می شد تبرا از او حجت
و اعتقاد حقانست که نشانه کان انبیا و الله کافرا و از شرکان برتر
فای ایشان احرار در کتب و از حضرت و در حق ایشان غیر اعتقاد که
و از دین اسلام هیچ منت تحت هیچ درستی نبیه اظهار کردن کفر بود
و اخفاء امان و تفاق اظهار امان و اخفاء کفر بر جواری نبیه غفلت
و نقل اما عقل کند دفع ضرر قطعی و قطعی واجب اما نقل قولی و لایق
باید که اگر انکار اعتقاد اهل بیت معصوم است نسبت نبیه واجب
و ترک نبیه غفله که ترک غارت و در روایت شده که علی از
اصحاب خصوص امام صادق صلوات الله علیه و سلمه را گفت که یکی
من شما در مسجد که دشمنان شما را تحت شکنند و یکی را نام می بر
ر نمود که چه شده است او را که گفت تحت جدای بر و باد ای بر حق
بر جایی او نشاند و دشنام میدهد تا دوستان ایشان را نیز از دشنام
میدهند و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله گفت که ای علی و که تبرا
دشنام داده باشد و از دشنام داده باشد و نبیه دین و اعقب
خود از مخالف پنهان داشتن واجب و برادر حقن ان جانیه
تا عالم ال محمد که صاحب الزمان آید و کس که کسی که شی را در
و ظهور امام برک نبیه کند و از دین المیه بر هیچ منت و جانیه
و رسول خدا کرده باشد و دعوی باطل و ان و منافقان هیچ حال جاری نشاند
حکم بر سبیل نبیه خدای تعالی می نماید که لا تجد المؤمنین انکار این
من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شئ الا ان یتوب

منهم نبیه منی باید که مومنان کافر را دوست ندارند بجای مومنان و دیگر
جایی کند از زحمت خدای تعالی هیچ نصیب ندارد مگر از جهنم که بر می کنند
خود را از شرابی و نگاه دارند خود را و حضرت امام صادق هم فرمود که
ایا با مومنان شرکت و با منافقان و رفاقه ایشان عیانه و محیی بود
که کسی که عاقل کرد با ایشان در صف اول جهنم باشد که با رسول الله
در صف اول نماز کرده باشد و همچنین مومن آن که عاقل کند جدای عالم
مردی را که هر دو مان را دوست بگرداند و دشمنی با یکدیگر انداخته است
در امانی و الله اعلم السلام اعتقاد اهل بیت معصوم است نسبت که بران
سپهر هم از آدم تا عیسی علیه السلام و در حدیث است و او طالب
رحمی عبد المطلب و عبد المطلب از حج و او صبی و البراهیم و هم
سلطان بود و اینه ثبت است عبد مناف که مادر حضرت محمد
بود و فاطمه بنت یسدر زنده هاشم که مادر حضرت امیر المومنین
بود سلطان بود و فاطمه مادر حضرت مصطفی و امیر المومنین علی
بر دین و ملت ابرهیم خود اند و برین دین وفات کرده اند و حضرت
مصطفی هم در شب مزاج دعا کرد و خدای تعالی را از خود دانست تا جوی
ایان او رود و باز روح ایشان را قیض کرد و حضرت مصطفی
فرمود که من از نکاح پیدا شدم نه از زنا و نکاح به اسلام صورت
می سید و شبیه که مخالفان از قرآن میگویند که در تفسیر قصه انیم
میفرماید که ای قاتل لایبید آتش اتحد و انما المصلح و اکثر
مومنان از مخالفان بر آید و بدان تصریح کرده اند که بیدار ایم
تا رخ بن ما خور کرده و در تفسیر تفسیری آورده که ابراهیم علیه السلام خود را

در دیده بود و از رتبه تراضی او را می برد و در این سبب او را به بخواند
 او را التفت می نمودی در غیر خود او را که از ثبوت بر یک اینان بوده
 و نموده بر آید صفتی کرده چنان که آنرا احصاها الله و یعد
 آنکه کا و خشن است و سیزده آن که گزیده گاه خدا باشد و هدای عالی گزیده
 خود را از خشن نیاید و پنج ابو جعفر طوسی رحمه الله و اسد و خن
 این می در کتاب حرفه کرده است بحث پنجم در بیان احادیثی که مخالف
 یکدیگر باشند اعتقاد اهل بیت معصی می دانند و سلام علیهم است که
 بر حدیثی که از حضرت معصوم و الله معصومین ثابت شده توافق است
 و هیچ نوع مخالف کلام الله نیست و حضرت معصومین فرمود که هر حدیثی
 که از من روایت کنند امر با کتاب خدا را بر آن بنویسند اگر موافق باشد
 قبول کنید و اگر مخالف باشد یکدیگر می نمایند بنا بر سببیت جایز
 در کفارت اظهار دارد که بنده از اد کنند و در روایتی دیگر است
 که دو ماه بیایه روزه دارند و در چیزی دیگر وارد است که شکلی را
 طعام دهند و از شربت است که اگر نتوانند بنده از آن کنند و مواد آن
 دارد و اگر روزه نماند و شستن شستن حکمی طعام دهد و در حدیث دیگر
 چنانست که صدقه کند آن قدر که تواند و در چیزی دیگر وارد است که هر
 طاهر آن خدا می نماید و آن است که هر یک بای آن دیگر باشد چنان
 در کفاله سوخته کند که خدای تعالی فرمود که اطعام عشره مسکین می
 او سطح تقوی احلیل او سولم او فری قید تلم یک قیام
 عیسی علیه السلام پس آن اخبار که در کفاله پس واقع است آنکه قائم مقام دیگر

در این

در روایت که سلمان بن قیس طایفی از حضرت امیر مومنین علیه السلام
 سوال کرد که یا علی من از سلمان و الله در حدیثی که از علی علیه السلام
 بسیار از تفسیر قرآن و احادیث سنی هم شنیده ام که مردمان بر خلاف آنست
 و شنیده ام از تو که موافق آنست که از نشان من سلمان و الله در حدیث
 بعضی از علم شنیده ام او بسیار احادیث و بسیار از تفسیر قرآن در دست
 و آنست که شما محافل سازید و ایضا باطل میداند و میگردانند
 در رسول خدا افترا می کنند و تفسیر قرآن برای خود میکنند پس امر او را
 فرمود که چون سوال کنی جواب نشو بفرستی که در دست من آنست
 و بطل است آنست و در روایت پنج است منوع است
 خاص است عام است حکم است و مشایخ است خط است و در
 و در حدیثی که در روایت کند هر چه تا خط و فرمود و گفت هر یک بر من بعد از روایت
 که بر کوهای خود و در درج معنی دان و بعد از آن همچنان بر روی خود کند
 و میگوید بعد از آن فرمود علی علیه السلام که بر آنی که حدیث شما را
 جایز است که است از این است اول مردی منافق که اظهار میکند ایضا
 و من مسلمانان داده از آنم و سره علی ترسد و هیچ یک ندارد که در روایت گوید
 هر چه حدیثی از حدیثی که مسلمانان بدانند که او منافق است و بعد از روایت
 میگوید در حدیثی که از او قبول کنند و سخن او را بپذیرند و یکی از مردمان میگوید
 که او در حدیث رسول من و او را دیده و او را شنیده پس آن حدیث
 از او قبول کرد و در حال او نه استند خاصه حدیثی که از علی علیه السلام
 حدیث و حدیث انصار النبا که فرمود و از آنرا هم مجتهد است

و این بخود و تسبیح و توحید می آید چنانچه در این سر احوالی از آن غلطی
 چشمهای ایشان و اگر کسی گویند سخن ایشان را گوش کنی پس از منافقان بداند
 ضاله نمی بیند و آن گاه که رفته و بدو می گویند که آن کذب و دروغ است
 و ایشان آنجا می روند پس ایشان را آن ضاله و در میان بدو راه دارد
 و همان غلطی دادند و ایشان را بر سر مردمان حاکم گردانیدند و بسیار ایشان
 صورت بد چه که بر روی که مردمان تابع پادشاهانند و تابع دنیا الاهی که خدا
 تعالی او را نگاه دارد پس ای یکی از آن چهار کسی است که حدیث شما می رساند
 دوم از آنها که حدیث بر زبان می رسد و می شنید که شنیده از رسول
 هدای جبری و یا دیگر نیست و هم کرد در آن چیز و بعد از روح بر رسول
 گوشت پس و هم محمد غلط در دست است میگوید و اهل غلط میگویند و این
 رواست هر کس که میگوید شنیده ام این را از رسول این را از رسول این را از رسول
 و استندی که آن و هم آن که میگوید که در نزدی از خود دانستی که آن فهم است
 این را از آن که در دست دارد و این که میگوید که از آنها که حدیث روایت
 میکنند حدیث که حاضر نمید که رسول ام بخیر احر که دو بعد از آن می رود
 و او حاضر شود یا حاضر بود که رسول از خبری نمی کرد و حاضر بود که در آن
 احر که در پس منسوخ زانیه دارد و تابع زانیه پس اگر او را استی که رسول
 بر این ترک کردی و اگر مسلمانان می شنیدند که تسبیح است از علی شنیدنی
 و این را ترک میکردی را از او قبول می کردی و در چهارم از آنها که حدیث روایت
 میکنند روایت که در دست رسول خدا از سرش خدا و برای عظیم رسول
 و انبیا

و سهوی که در آنجه شنید بلکه یاد گرفت آنجه شنید بر وجه او و چنانکه شنید و این
 که در روز عادت نکرد در آن دم کرد و ترک کرد و تسبیح را و در آنی که امر
 رسول صحرای آن تابع و منسوخ و حکم و مشابه است و هدای برای فرمود
 ما انیکم و رسول الله و ما انیکم عندنا تنهوا پس شبیه شد کسی
 که بر او خدا و رسول خداست و سوز که از صحابی از رسول قبول کردی
 و تحقیق و تحقیق هر چیزی توانی کرد از برای آنکه در میان صحاب حرمی بودند
 که رسول شنید و رسول را و تحقیق و تحقیق چیزی می کرد و در آنی که حدیثی
 از نبی الهی کرده بعد از رسول کردن آنجا که فرمود ما انیکم و انیکم
 لا تنهوا علی شیء و این بقولکم تسوءکم من ای انکسای که ایمان آوردید
 می رسید از خبری که ظاهر شود شما را بداند شما را چون این است و این
 شد ترک سوال کرد و در آنجا چنان شد که دوست میداشتند که از آنجا می آمد
 و از حضرت رسول سوال کردند و ایشان نبود و می داشت حضرت مصطفی در آن
 در احادی و با وی حدیث و استخفی بر روز یک جلوت و جواب نمی آید چه
 برسدی و کمی کشنی مادی بر جاکه طواف کردی و مسد است حدیث رسول
 که میگوید غیر من آن میگوید و در خانه می بودی و چون می نوی بدی
 در بعضی از منبر لواء او جلوت می کردی او برای من در زمان خود میفرمود ای
 تا مانی در خانه غیر من و او هرگاه که او در خانه می از برای جلوت
 فاطمه را بر غیر ایندی و همه نه میگویم از فرزندان مرا و در سوال که کردی
 جواب سکنت و چون سکوت کردی و خاموشی شدی و سوالات من تمام
 شدی خود را نهد فرمودی پس هیچ آید از زبان و در نیامدی هیچ چیزی معلوم

و حضرت مصطفی و رضا و در روز غدیر و غیره که بعد از مصطفی
 قابل با محبت اند و حضرت امام فاضل بغیر او بلا فصل نبود و در
 و علم و کرم و سخاوت و در حد از حد است زبان نود و هجرات کرد
 او ظاهر شد خلافت او بعد از حضرت مصطفی و سی سال بود قیام کرد
 الله الملك و قات او روز جمعه است بمکه ماه رمضان سنه اربعین
 من الهی و قبر او در غری نجف کوفه گشته او بعد از حسن و حسین و ابی
 اولاد زکورا و حسن . محمد صنفه . محمد بن عباسی و محمد بن
 عبد الله بن بکر بن عثمان . عبد الرزاق . عون بنی . حنفی . کمال بن زید و اولاد
 اثبات حدیث . بکر بن رطله . ام ثانی . زینب . ام سلمه . فاطمه . حمزه .
 ام کرام . امامه . زینب الصغری . ام سلمه . نفیسه . میمون . ام عبد الله . رقیه .
 ام الحسن . ام کلثوم . الصغری . ام کلثوم الکبری . امام دوم حسن علیه السلام
 کنیت او ابو محمد الزکی پدر او امیر المومنین مادر او فاطمه بنت رسول الله
 حای و ولادت او مدینه تاریخ ولادت او شب نیمه رمضان سنه ثلثین
 الهی و مدت عمر او هجده سال و هشت سال و هشت سال و هشت سال و هشت سال
 و آنکه معصوم بود و از حد امت فصل زادت بعد و هجرات کرد و
 ظاهر شد مدت خلافت او بعد از پدر سی و سه سال و هشت سال و هشت سال
 تاریخ وفات او در ماه صفر سنه هشتاد و هشت من الهی و قبر او در نجف گشته
 و در آن او حمله یافت و الاثنت الکنز و هر روز اولاد و کور او و زید
 عمر قاسم . عبد الله . عبد الرزاق . حسن . امامه . حمزه . حمزه .
 اولاد الاثبات . فاطمه . ام عبد الله . ام سلمه . رقیه . ام الحسن . ام کلثوم
 امام سیم حسن علیه السلام کنیت ابو عبد الله الشهید پدر او حسن علیه السلام

مادر او

مادر او فاطمه بنت رسول الله حای و ولادت او مدینه تاریخ ولادت او سیم
 شعبان سنه خمس من الهی و مدت عمر او هجده سال و هشت سال و هشت سال
 و آنکه معصوم بود و از حد امت فصل زادت بعد و هجرات کرد و
 ظاهر شد مدت خلافت او بعد از پدر سی و سه سال و هشت سال و هشت سال
 تاریخ وفات او در ماه صفر سنه هشتاد و هشت من الهی و قبر او در نجف گشته
 و در آن او حمله یافت و الاثنت الکنز و هر روز اولاد و کور او و زید
 عمر قاسم . عبد الله . عبد الرزاق . حسن . امامه . حمزه . حمزه .
 اولاد الاثبات . فاطمه . ام عبد الله . ام سلمه . رقیه . ام الحسن . ام کلثوم
 امام سیم حسن علیه السلام کنیت ابو عبد الله الشهید پدر او حسن علیه السلام

حای ولادت او مدینه تاریخ ولادتش سید نور محمدی من البره مد علی
 سیده و بیست سال دلیل امامتش نفس برش و جدش علی السلام و ائمه
 معصوم نبود و بر محاسن فضل زیاده بود و زیادت بر دست او ظاهر شد
 مدت خلافت او بعد از پدرش نوزده سال نفس یکیش سال و فانی
 تاریخ وفاتش سنه اربع و عتق و مانه من البره قبرش در مدینه کشنده است
 هشتم من عبد الملک محمد بن عبد الله قسبا اولادش ابی الدیور عبد الله بن ابراهیم
 صفر عبد الله الایات زینت ام سلمه قره امام ششم معصوم
 کنشش ابو عبد الله الصادق پدرش محمد بن علی بن علی بن علی السلام مادرش
 ام زینب بنت القاسم من الیه نک حای ولادتش مدینه تاریخ ولادتش
 ثانی و ثانی من البره مدت عمرش بیست و پنج سال دلیل امامتش نفس برش
 و جدش و ائمه معصوم نبود و بر محاسن فضل زیادت بود
 زیادت بر دست او ظاهر شد مدت خلافتش بعد از پدرش سی و چهار سال
 نفس یکیش ابو حاد سید امیرام تاریخ وفاتش سنه ثانی و اربعی
 و مانه من البره قبر او در مدینه کشنده او معصوم بود و هم هفتاد و شصت
 بود اولادش ابی الدیور اسمعیل عبد الله موسی اسمعیل عباس علی

محمد الایات ام حور ۱۰ ساله فاطمه امیرم موسی علیه السلام
 کنشش ابو الحسن الوائلی و ابوالبراهیم علی بن محمد بن محمد بن علی
 من الحسنی جلد ایشان و سلامه علیهم مادرش سیده ابی الدیور حای ولادتش
 ائمه اثنان مکه و مدینه تاریخ ولادتش سنه ثانی و عتق و مانه من
 البره مدت عمرش سی و پنج سال نفس یکیش سال و فانی سنه ثانی و
 عتق و ساریخ وفاتش سنه ثانی و ثانی من البره قبرش

در مدینه کشنده است نامش مارون الرشید علیه السلام اولادش ابی الدیور علی
 ابراهیم عباس قاسم اسمعیل حور ثانی حور عبد الله عبد الله
 محمد بن عبد الله سلمان الایات فاطمه فاطمه موسی رقیه حکیمه ام و ابیه
 رقیه موسی ام کلثوم ام صوفیانه زینب خدیجه علییه امند زینب
 زینب ثانی ام سلمه معصوم بعد از کلثوم موسی امام هشتم علی علیه السلام
 کنشش ابو الحسن الرضا پدرش موسی بن جعفر علیه السلام مادرش ام البنین
 البریه حای ولادتش مدینه تاریخ ولادتش سنه ثانی و اربعی و مانه
 من البره مدت عمرش سی و پنج سال دلیل امامتش نفس برش و ائمه
 معصوم نبود و از زیادت بر دست او ظاهر شد مدت خلافتش بعد از
 او ظاهر شده مدت خلافتش بیست سال نفس یکیش موسی رقیه حور
 کنشش سید ابی الدیور تاریخ وفاتش سنه ثانی و ثانی من البره قبرش در مدینه
 کشنده او مادر موسی بن حور و سیده ابی الدیور اولادش ابو محمد موسی
 صفر امام نهم محمد علیه السلام کنشش ابو جعفر انتخاب انوار
 پدرش علی بن موسی بن جعفر علیه السلام مادرش سیده البریه حای ولادتش
 مدینه تاریخ ولادتش رمضان سنه ثانی و ثانی من البره مدت
 عمرش بیست و پنج سال دلیل امامتش نفس برش و ائمه معصوم نبود

و از زیادت بر دست او ظاهر شد مدت خلافتش بعد از پدرش سی و چهار سال
 خلافتش بعد از پدرش سی و چهار سال نفس یکیش این بود که من زینب
 و ام حسنیه اند تاریخ وفاتش سنه عتق و ثانی من البره قبرش
 در مدینه او کشنده است اسمعیل عبد الله اولادش ابی الدیور علی
 الایات فاطمه امامه امام دهم علی علیه السلام کنشش ابو الحسن
 انور پدرش محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام مادرش سیده
 شریه پدرش حای ولادتش مدینه تاریخ ولادتش سنه ثانی و ثانی

در شناخته باشد امام خود را پس چنان باشد که مرده باشد و در
 حق ایان بخود ماوراء شمع گوید که حاکم علیه السلام شدیم
 و الله صلوات الله علیه و آله و سلم گفتند الشک فیما کفر چون تردد
 در صحت ایشان گوشت پس چون باشد حال کسی که معتقد باشد
 جز با بطلان ایشان **نکته** افعال کاوان معلول است زیرا که ایشان
 متقی نیستند و هدای مالی می یابند اما بقتل الله تعالی متقی
 و متقی شیعیه اند برای آنکه رسول الله و مرده حق تعالی می گوید
 در حق علی سه چیز است علی سید المرسلین اولیام المتقین و قاتل
 انور المجلیس و نیز بنا بر عقل اعتقاد چون کلام ایان مستقیم دارد
 عمل که منتهی باشد از هر ان ضایع و علف باشد لکن انبساط علی
 محال است و علی باطل باطل **نکته** اگر کسی در حق علی و علی و کس
 بجه معلوم شود که او امام آگوشم ۱۲ معلوم شود که حرکات شیعیه
 سیدان او را باشد و هیچ سکی و کلمی نکند الا که ان گویا ده
 که ان امامت و در زمان او خطبه خوانده کردند چنانکه در عام عالم
 مسخ می باشد و هیچ در نه کان منتهی امام کردند و ما بهایم و رحمت
 و هیچ بر روی برساند و از زمان زهر برده تا که کوهکان با ماران
 باز کند **نکته** از علامات خروج امام علیه السلام
 که صدای از آسمان بد آید چنانچه الله جل و علاه فرمود که اولی
 از اسما بد آید و گوید **یا ایها الذین آمنوا مع علی و شیعته**
 حق با علی و شیعیه است پس در احوال خود را پس معی
 از زمین

از زمین بد آید و گوید **یا ایها الذین آمنوا مع علی و شیعته**
 که حق با علی و شیعیه است پس این هنگام ماطلان و بد منزهان
 در شکافتند و صاحب کتاب کشف الحجه میگوید که در شک
 شیعه الا جاهل زیرا که صدای آسمان اولی امول از صدای زمینی از
 ایام عید الله علیه السلام روایت که عالم خروج میکند نادرده
 من تا ختم خروج میکند در کتب معلوم است کند و اولیام روایت
 از ایام عید الله علیه السلام که عالم خروج کند الا در سال و تر
 از سالها با یکم با سیم یا پنجم یا هفتم یا نهم **نکته** از صادق علیه السلام
 روایت است که هر که نجات باشد در تحت عا در زمان غایب بودی
 هدای مالی او را مردن از رسیدن برسد مثل سندها بدو و خود
 و ایام زمین ای بدین فرموده کسانی که باطل باشند امامت عالم علیه السلام
 و مستقر خروج او باشند در زمان غیبت او ایامان فاضل ترین
 اهل هر روز کاری باشند برای آنکه هدای او داد ایشانرا باطلی
 شدن امامت ان و ایشانرا العالم داد تا غیبت از ایشانرا
 بجای مشاهده کردند و هدای قتل ایشانرا مثل کسانی که دانند که
 جهاد کنندگان بودند یعنی رسول الله و شیعته **نکته** در آنکه
 امام صادق علیه السلام فرمود که امام را ده چیز یابد اول آنکه
 مخوف باشد نمی خشنود اما برای احتیاط است که در هر
 برانند و قطره خون ساورند و دوم آنکه بر کف است که
 باشد که در وقت کلمه بگوید صدق الله لا یتبدل لکلامه و هو

اما بغيره واحدة او بغيره مثال الاول ان يتوقف **على**
د على **ا** وحصل مثال الثاني ان يتوقف **على** **د** على **ج**
ج على **د** و **د** على **ا** والاول حال للزمه بوقف الشيء على نفسه
وليزم منه اجتماع الوجود والعدم في حالة واحدة والثاني محال
لانه يلزم منه بوقف الشيء على نفسه لان المتقدم على ذلك الشيء
وتقدم الشيء على نفسه محال والالزم ان يكون الشيء في الزمان الواحد
موجودا ومعدوما لان المتقدم من حيث كونه متقدما يجب
ان يكون موجودا والمتأخر من حيث كونه متأخرا يجب ان يكون
معدوما فليزم ان يكون الشيء الواحد في الزمان الواحد موجودا
معدوما والمراد بالتسلسل ذاتيا امور موجودة متوالية
الى غير النهاية وهو ما ظل ايضا لا يجمع تلك الامور كلها في سلسلة
واحدة فيكون محتمل لانها مركبة وكل مركب محتمل لما ياتي
فيقتضي لا مؤثر فالمؤثر فيها اما نفسها او جزء منها او
خارج عنها لا جابر ان يكون المؤثر فيها نفسها لان المؤثر
متقدم على اثره والشيء لا يتقدم على نفسه ولا يجوز ان
يكون المؤثر فيها جزءا لان المؤثر في اجزاله مؤثر في كل جزء
من اجزائها ومن جعلها المؤثر يلزم تاثير الشيء نفسه في حال

فصل

ان يكون المؤثر فيها افرار عنها والموجود افرار عن جميع المحللات هو
واجب الوجود لانه لو كان محتملا لكان واضحا في السلسلة
باتتوا بها الى الواجب فظل التسلسل والمؤثر كل من صدر عنه
فعل واقدر من كان فعل تبع داعية فهو انشاء فلو انشاء
لم يتوكل والموجب من صدر عنه فعل وليمتنع ان لا يصدر عنه
فأثره بقراره في الوجود ولا يتأخر عنه كما لا يحرق للشيء
اذا عرفت هذا فنقول اننا موجودا بالضرورة فان كان
الذات ثبت البطلان وانما هو موجودا واجب الوجود
تستند الموجودات في وجودها اليه وهو انه قد بدأ
كان محتملا افتقر الى تأثيره فان كان واجبا فالمطلوب
وان كان محتملا افتقر الى مؤثره وهكذا فان رجع الاول
دار وان ذهب الى غير النهاية تسلسل وبما باطلان
وان انتهت الى الواجب ثبت المطلوب والصفات
التيوتية ستنته عشر فاذر عالم هي قديم ان الى باقى ابدى
سعدى مستكمل مدرك جميع بصير مرئى كمال غنى واحد
اما كونه فاكونه فانه فان العالم انزه وهو حادث
ولم يكن قاصدا لكان موجبا واثره الموجب فآثره
فكان يلزم من قدمه قدم العالم او من حدوث العالم

حدوثه فما باطلان فثبت انه مما فادرجتار وهو المطلوب
 اما قد مر مسبقا واما بيان حدوث العالم فلان العالم
 لا ينشأ عن حوادث اعمى الحركة والسكون فما حادثان كلا
 لا ينشأ عن حوادث فهو محدث اما ان العالم لا ينشأ عن
 الحركة والسكون فلان اخر او بالعلم الاصح والجواب
 يقول الا حاصلا في مكان فان كان لابتداء فانه كان ساكنا
 وان كان مستقلا عنه كان متوقفا واما حدوث الحركة والسكون
 فلان الحركة عبارة عن الحصول الاول في المكان الاناني فيكون
 مسبوقا بالمكان الاول والسكون عبارة عن ان يثبت الجسم
 الواحد في مكان اكثر من زمان وكلاهما يستدعي السبق
 بالغير والحركة مسبوقه بالمكان والسكون مسبوقا بالزمان
 وكل مسبوق بغيره محدث واما ان كل ما لا ينشأ عن حادث
 فهو محدث فلانه لو لا ذلك لزم احد الحالتين وهو اما
 قدم الحادث وانفكاك ما فرض عن نفسك وبيان
 ذلك انه لو حاز قدم العالم لكان الحركة والسكون
 لا يعلم اما ان يكون عاصبا له وهو موجود معلني
 العدم او لا فان الاول لزم قدمها وقد ثبت حدوثه

هذه اعلا

هذا محال وان كان الثاني لزم انفكاك العالم عن الحركة والسكون
 ووجوده بدونهما وقد ثبت انه لا ينشأ عنهما هذا باطل
 وقد مر بتعلق جميع المقدورات باستوائها في المكان
 وهو العلم في عقل العقلة بالمقدور فيكون قدرته عامة ان
 كونه مما علما فلان عن العلم هو الكشف والظهور ومج
 الاشياء ظاهرة له لا يعجب عنه منها شيء ولانه محل الال
 المستند الحكمة وكل من كان كذلك كان علما وعليه معلول
 لانه ان لم يعلم شيئا بطلت صفته اعلم في حقه مما قد ثبت
 انه عالم وان علم البعض لزم البرهان بلا مخرج وهو محال والعلم
 الجميع ثبت المطلوب واما كونه محدثا لان من اعمى هو الذي
 يصح منه ان يقدر وعلم وقد ثبت انه قادر عالم فثبت
 سكونه مما لا سما له صدور القدرة والعلم عن الزمان والعلم
 هو الموجود الذي لا اول لوجوده والا لتي هو الذي لله النهاية
 له في جانب الماضي والباقي هو استمرار الوجود والابدي
 هو الذي لا نهاية له في جانب المستقبل والسردي هو
 الذي لا ثمانية له نهيا ويجب انه مما موصوف بما لله الصفات
 والافعال عليه العدم فيكون ممكنا وقد ثبت انه واجب

ومع كونه قد شككاً انه خلق الكلام في جسم من الاجسام بغير
 عن ارادته ولها نيته كما فعل في القشرة حتى خاطبت به
 وكلامه قد حدث لانه مركب من الحروف التي تستخدم في
 منها بوجوده اللاحق وهي كونه قد حدث كما انه عالم بالمدركات
 بالحواس نظايرة كالحركة والبرودة والحرارة والظلمة
 عالم بكل المعلومات فتشتمل المدركات وهي كونه سمياً
 بصيراً انه عالم بالمسوعات وهي الاصوات والحروف
 وبالمسرات وهي الاشكال والاصوات والالوان وهي
 جملة المعلومات قد بينا ان عليه علم ومعنى كونه قد حدث
 هو تخصيصه بما دون بعض الاشياء في وقت وجوده ما دون
 ما قبله وما بعده مع قدرته على الخلق في كل وقت فلا بد
 لذلك من محض وهو الارادة ولانه امر بالطاعات
 فيكون حريداً لها ومعنى كونه قد كارتا انه تعالى على المعاني
 يكون كارتا لها ومعنى كونه هو غيباً كانه يدانه بحسب
 لا تعيقه غيره في شيء البتة والآن لكان محسناً ومعنى
 قد و احد في التركيب عنه ويدل عليه قوله قد قل هو الله
 ولانه لو كان صفة الله لكان فيفسد نظام الوجود لانه

لو اراد

لو اراد احدهما حركة جسم واراد الاخر تسكته فان وقع المراد
 ان لزم ان يكون جسم الواحد في الزمان الواحد فهو كما ساكت
 ويوحى وان لم يقع لزم خلق الجسم من الحركة والسكون وهو
 ضروري البطلان وان وقع مراد احدهما دون الاخر كان
 مرجحاً من غير مرجح ويوحى فتعين ان يكون واحداً المطلوب
 واما السلبية فتشتمل على ليس بـ ليس بـ ليس بـ
 ليس بـ ليس بـ ليس بـ ولا يجوز عليه الاتحاد لا يرى
 هو في جهة اياها انه ليس بجسم ولا هو في وجوده فلا بد
 التفتة لا يفتك عن الحوادث اعني الحركة والسكون وكل ما كان
 عن المحذات فهو محذات وقد ثبت انه قد علم واما انه
 ليس بـ في عينه لا يلزم لا يلزم منه افتقاره الى غيره وكل
 متفرد ممكن وليس محسناً لغيره لان المحل متخير وخلق فيه اللزوم
 وكل متفرد جسم وقد ثبت انه ليس بجسم وليس بـ
 التركيب ان يوحى في المادية شيء الى كل جزء من افراده
 والجزء متاخر في المادية فيلزم افتقاره الى غيره وكل
 متفرد ممكن وقد ثبت انه ليس بـ في والى ادمية
 صمد الاثنين واحداً وهو محال فاما بواجب فلا يحد

شئ ولا نه لو اتحد قد شئ عالم الواجب او محتمل والاول محال
لان الواجب احده والثاني محال ايضا لان المتماثل لا يحد
بعد الا اذا كان كانت واجبة لزم العلق بالملك اجبا
وان كانت محتملة بطل وجوب الواجب وليس محتملة
والا خلط باقي الجهات منه وتجاوز عليه التركيب لان
طرفه غير الاخر فيكون محدثا ولا يجوز عليه البرؤية لان المرئي
حاجب البصر لا بد ان يكون متبعا او في حكم المتقابل وكلاهما
لا يتصور الا فيما كان واجبه وقد عينا بطلانه **المرئي**
اشارة في محال وهو عبارة عن تنزيه البارئ عن فعل
القيح وعن الاطلاق بالواجب في كل شيء بل لا بد من عالم
تفاصيل الصديق لانه عالم لكل معلوم عنى من فعلها لما ثبت
من استغنائها عن كل ما سواه ويدخل فيه امتناع الكذب
عليه وتكليفه بالاطلاق وخلف الوعد لهما ويجب عليه
فعل بعض الامام الصادق عنه وفعل الاطلاق كونه اكل
ولصلا لا وصلا وتكليف العباد وافعالنا مستندة
اليها لاننا قصد رجب واعينا وتوقع ان يخلق فينا
معدا

معدا ثم يعاقبنا عليه **المرئي الثالث** في البين البين الانسان
المحتمل عن الله بغير واسطة من البشر ومحمد لانه ادعى البين
وقوله الحق عليه وهو كثير فضيل الفقيه مثل الشافعي والشافعي
الشافعي وعلام النافذ والذراع والطبقة وتصابح الصفا في
ويعتبر في الملاءمة بين اصابعه واشياء خلق الكثير من الراد
لقليل وهو في عدة مواضع والقول الذي تقر به الوجود مع
مضاهها وتوزدوا عينا عن محارضة والبيان بيني من قبله
ابو علي الله عليه واله موصوم والارفع التوثيق لوجه
من اقله في افرد عن الكبار والصغار بعد احوالهم
وصالح المرسل لقوله قد وحال البين **المرئي الرابع**
في الامام وهي رتبة عامة لشخص من الاشياء صالحة امور
الدين والدنيا وهي واجبة على الله كوجوب البين لانا
الطف ويجب في الامام ان يكون محصوا ومنصوصا عليه
بالجماع او من البني او من امام قبله وان لا يتقدم عليه احد
من اهل زمانه في فضله فيكون اعلم واعبد واسما وازهد
واشجع واودع ولامام الحق بعد رسول الله صلى الله عليه
عليه وآله لا اجتماع الرسل المتكلمون فيه بالجماع وخلق
غير منها ويجب ان يكون مفرقا عن زما الابداء وعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بصرني على ادراك دقائق فضول الكلام وهو
 موشى به افضل رسله محمد طه واليه وسلم **ومعه**
 محمد ما فرغت من تحرير القواعد الكلامية سارت في الله
 ميرة الشاع من المعنى صادقة الى انشاء ذلك مطالعة
 من خصائصه بانفس القديسة لافشاء الكالات الالهية
 وهو الذي يفرج من سمته العليا روائع الغاية الالهية وما
 من غيرة العوا ولوايح السعادة السعيدة زايير
 الطائف من الركن والمعالم كمال الذي صامى حسبي
 الى غايه ما يتقناه ولما وجدنا بحيث يتفرج من تقرير
 الكلام اذ لم يورد فيها مسئلة آت وديلهما وارادة
 مسئلة الاتباع الظاهر الاستلزام المطبق من غير افتقار
 تصرف تقديم وتأخير او اصرار بعبر اقترح احفظ
 اخرى محذوف ما جاز من التوايين المنطقية وال

مسئلة الشاع من القواعد صادقة في انشاء
 فالله بمطالعة بعض من خصائصه
 بالنفس القديسة ولما وجدنا بحيث
 من تقريراتها ليا مع ان كلامه اذ لم يورد
 فيها مسئلة آت وديلهما وارادة على صينية
 الانشاء الظاهر الاستلزام المطبق من غير
 تصرف تقديم وتأخير او اصرار بعبر اقترح
 احفظ اخرى محذوف ما جاز من التوايين المنطقية
 فيها من الدلالة على القديسة ولما تكررت
 ذلك باهت الى عقبتن اشارت بها

محمداً به يروي في التواتر ويحل صفات كذا
 في يرافقه النجاة وهو مرتب على خمسة
ابواب الباب الأول
 في التوسيد **مسئلة** فاجيب
 من جود اذ لو لم يوجد لزم الاختصاص
 في الممكن وظل الاختصاص في المرات في الممكن
 ان لا يوجد اصلاً ينتج انه لم يوجد
 الوجود لم يوجد موجود اصلاً **اما**
المقدمة الأولى فلان الموجود قدما
 فان كان موجوده ضرورياً بحيث لا يقتصر الى
 شيء من غير ان كان موجوده من غير حيث

لم يوجد لم يكن له وجود اصلاً ليس يمكن ان
 لولا انه في احد الصيغ اعني واجب الوجود
 تحقق الوجود **اما الثانية** فلا
 الممكن في وجوده مقتصر الى غيره وكل مقتصر
 الى غيره لا يوجد بنفسه لا يستلزم
 لا يستلزم رغبة من جود اصلاً **فاجيب**
 انما ثبت انه واجب الوجود
 لان الواجب لما كان وجوده
 استلزم ضرورة يجب قدمه **مسئلة**
 في واجب الوجود في احد لانه لو كان مستلزماً
 يمكن يثبتها بالضرورة بالضرورة

امراء الا ضيقه و اذا امكن بينهما التماس
 على هذه الصفة المتضمنة او امر قضا
 او الترخيص بلا مرجع او مجزأ احد جان التماس
 بدينه المطلقا **اما المقابلة الاولى**
 بينة غنية عن البيان **والثانية**
 فلا ان التماس الى تقدير الحاجة و اقامتها
 معا و هو اجتماع النقصين او لا هذا هو
 و هو ان ينفكهما او احدهما دون الآخر
 فلا يترك عن سبب و هو ان يجمع بلا مرجع
 بسبب قوة احدهما و ضعف الآخر
ايضا المنجذب من اجابة التعادق
 في قوله و العلم انه لو لم يكن العلم بالامر
 و هو ان ينفكهما او احدهما دون الآخر
 و هو ان ينفكهما او احدهما دون الآخر
 و هو ان ينفكهما او احدهما دون الآخر
 و هو ان ينفكهما او احدهما دون الآخر

لم يكن قادرا لكان موجبا وكلما كان موجبا كان العالم
 انما هو اثره لا زعمه وكلما كان العالم لازما له فلو لم
 العالم قد يكون ينجح من علمه كمن قادرا محتملا كان العالم
 قد لم يكن قد علم العالم محال لان العالم متغير وكل متغير
 يمكن محتاج الى الغير في الوجود وكل محتاج الى الغير لا يوجد
 بنفسه وكل ما لا يوجد بنفسه يستفيد الوجود من الغير
 فلو لم يستفد الوجود من الغير كان قبل الوجود محذورا
 وكل ما كان قبل الوجود مسبوق بالعدم فهو حادث
 فخرج ان العالم حادث **سند** و احب الوجود عالم
 لانه تعالى ان محال المحكمة المشتملة على حكم ومصالح وكل من فعل
 ان المذكور من عالم والمقدمة الاولى من ربه
 حسيته وبنية عليه تأمل الانسان في احوال الخلق
 و امره على السفليات بالعلويات بل في احوال نفسه و حوائج
 حوائجها و الثانية ايضا ظاهرة غنية عن الدليل و بنية
 لم يكن يعلم كمن عالما لما تاتي عنه الافعال عنه افعال
 كمن كان كثرها واللائم بطل بالمشاهدة فالعزوم

مسئله واجب الوجود عالم لجميع المعلومات قادر على كل
مقدورات ذاته قد ثبت انه قادر على كل ما خلقه
وقدرة بعض نزع التخصيص من تخصيصه واللازم ظاهر الطلاق
عالمه وم **مسئله** واجب الوجود سمح بصيرته ان عالم
بالسموات والمنبرات لان المسموع والمحيط على
المعلومات وكل ما هو من جملة المعلومات معلوم له المسموع
والمبصر معلوم له فيكون سمياً بصيراً اولاً انه قادر في النفس
حيث قال ان ربي سميع الدعاء وبصير بالعباد وكل ما هو
وارد في النفس فهو حق **مسئله** واجب الوجود مريد
لبعض الموجودات وهو الافعال الحسنة وكل ما هو
وهو التمايز منها والدليل على ذلك انه امر بالعبادات التي
على العباد وكل امر له ارادة وكل ما له كرامة فانه له
ارادة كرامته واما اختصاص ارادته بالافعال الحسنة
وكرامته بالعبادة فلان ارادته بالعبادة وكرامته بالعبادة
وكل ما هو عقلاً فيجب مستقلاً على **مسئله** واجب الوجود قادر على كل

عالم

عالم وكل عالم من بالضرورة كمن حيوة ليست كبقية تامة للمراج
لاستحالة المراج في حقيقة فهو من امر وهو صلاح العلم والقدرة
مسئله واجب الوجود متكلم بالاصحاح يعني انه او جود
والاصوات في اجسام ليس من شأنها التكلم حتى يسميها
الكلام والدليل عليه ان التكلم بالعين المذكور مقدور ورد
النقص بوقوعه وكل مقدور ورد النفس بوقوعه حتى ما يكلم
بمن المذكور حتى اما انه مقدور فلا يمكن في كل ممكن مقدور كما تقدم
واما انه وارد في النفس فلا يمكن عليه من الانبعاث حيث
وحيت تواترتم كما كانوا يقولون لا منهم قال الله له الامر
بكذا وتنتهي من كذا وكل ذلك من اقسام الكلامية وهو كونه
القرآن ايضا كما في قصة موسى وكل ما هو مجمع عليه بالاشياء
ومذكور في القرآن ومنصوص عليه في التكلم بالعين المذكور
منصوص عليه **مسئله** واجب الوجود حكيم لانه قادر على كل ما
الاشياء وصفاتها من الحسن والقي قادر على كل ما هو
كذلك يفعل الاشياء على وجه يلقى وينبغي فهو فعل
الاشياء على يلقى وينبغي فيكون حكيماً اذ لا ينبغي بالحيكم

ان من يعمل الاشياء كما ينبغي ويعلم الاشياء على ما هي عليه **نصل**
في القترينات مسئلة واجب الوجود ليس مركبا
كل جسم مركب منقسم الى اجزاء وكل منقسم الى اجزاء منقسم الى اجزاء
لان جزء الشيء غيره وكل منقسم الى اجزاء منقسم الى اجزاء
لان كل عرض محتاج في وجوده الى الجسم والكل محتاج الى
ولا جسم الا كل جسم منقسم الى اماكن وكل منقسم الى اماكن
ولا حاصل في مكان ولا جهة بما ذكرناه من الجسم بعينه فتثبت
ان كل ما كان احدهما الاشياء فهو ممكن وكل ممكن حادث
رواجب الوجود وليس حادث فلا يكون احدا الاشياء **مسئلة**
الواجب تعالى لا يتصف بالحادث لو كان او غير لان
ان تصفه بها اما ان لا او متجدا او كلاهما باطل فان
لما عطل بيان الاول لا ينافي ان تصف بالحادث لو كان ارضا
لزم كون الحادث ارضا واللازم طار البطلان فالمراد
مسئلة واما الثاني فلان ذلك الحادث صفة كمال السب
لاستحالة اتصافه بما ليس منها ولا شيء من صفة كمال القوة
عنه فكذا لا شيء من ذلك الحادث معقود عنه فلا يكون

القادر

مسئلة الواجب تعالى ليس منقسم
لان كل منقسم الى اجزاء منقسم الى اجزاء
لان كل عرض محتاج في وجوده الى الجسم والكل محتاج الى
ولا جسم الا كل جسم منقسم الى اماكن وكل منقسم الى اماكن
ولا حاصل في مكان ولا جهة بما ذكرناه من الجسم بعينه فتثبت
ان كل ما كان احدهما الاشياء فهو ممكن وكل ممكن حادث
رواجب الوجود وليس حادث فلا يكون احدا الاشياء **مسئلة**
الواجب تعالى لا يتصف بالحادث لو كان او غير لان
ان تصفه بها اما ان لا او متجدا او كلاهما باطل فان
لما عطل بيان الاول لا ينافي ان تصف بالحادث لو كان ارضا
لزم كون الحادث ارضا واللازم طار البطلان فالمراد
مسئلة واما الثاني فلان ذلك الحادث صفة كمال السب
لاستحالة اتصافه بما ليس منها ولا شيء من صفة كمال القوة
عنه فكذا لا شيء من ذلك الحادث معقود عنه فلا يكون

الواجب

لا يصح بعبارة مائة على مائة مائة
 له لا يترتب على نحو تصانيف الكميات والذات
 عليه ان كل صفة بالموصوف قائمة بالوصف
 محتاجة الى موصوفها وكل صفة يمكن وكل ملك
 حادث فلما تصف الراغب بالصفات
 فتم محال للمصادف من حادث في الوجود
 يكون الحادث انزاعيا فلو كان الواجب محلا
 الحادث لم يرد ان يكون حادثا فيلزم ان
باب الثاني في القدر المشكك العقل
 فحين بعض الافعال في قبح بعضها
 تحاشا من ان يقع العلم بالشرع

عنه

بحسن مراعات القيم وتفقد في قبح
 انما انه لا يقدح في كذا يحكم به موزن
 يتدبر منه **مسألة** في اجابته
 لا يصح ان يفتي في قبح القبح
 فوجه ان محال في الله او عايت في
 بطلان بطلان من علمه وبقوله
 بطلان الاستدلال في القبح في ان كونه
 في علم الصبر باطل **مسألة** افعال الصالح
 صادرة عنهم باختيارهم و هو قبح
 معنى غير التلذذ في كونه على فالت
 المولى الصبر في قبحه على حسب طاعة

والمستثنى من غير الاختيار هو انفسه
 لم يكن العبيد مختاراً في فعله لم يمتنع
 التكليف الا ان لم يظهر بالمعنى من متناه
 اللزوم ان التكليف حتمي ان يكون
 على العاقل في كل وقت كالتكليف
 العاقل في جميع مديته **مسألة**
 بعد ذلك انما معنى ان غير مرتك كالتكليف
 في السر والنجاة واما ان التكليف
 معنى انه يفعل بهم واما من الفعل كالتكليف
 انما الى الكتب حتى يكون الماسر
 الفلاد بعد فلا ان التكليف

المتكلم من حيث سبب الحكم بل هو بالمرح
 وكل ما يلزم بالمرح فانما هو عليه لانه
 في وجه العباد **مسألة** التكليف بالدين
 واجب عفاً لان المكلف بطبعه ما تلزم
 التمرات في الفبايح واما في غيرها فلا
 مرتباً في ذلك الزاوية ليس هو العقل
 لعدم اطلاقه الحرة والقول في بعض
 في الصيرفة من مغلوبة القوة العقلية
 في التبع لغيره لعدم حاكم غيرهما **الطبي**
الملك في العباد **مسألة**
 الاقسام على لانه المرح

ما حجبها فائدة المرجح فهد يمكن ثم
 ذلك يمكن واجب الوقوع لأنه مما يقين ^{يقين}
 عليه العقل إلى اجراء الذي يحجب ^{يقين} ثم من
 حكم العقل وقصر الكتاب على كل ما يشترط
 عليه العرف الرابع **باب** واجب **باب**
 عذر القبر وتغيره لا تراش من القصة
 في السراقة والماشية والطاق والجرائم
 المستعمل اعمال العباد وحرمانها ونظام
 المكتبة عداو شملها وقراءتها
 او غيرها وصاحبها والخوف والظلمة
 فاما امره ممكن اخبار الصادق في

في كل مكان فهد حق فلا يصح ان يكون
باب العذر عن الكبار التي لم ^{يقين}
 عن الكفر وحقوق العباد جازية فيه
 الله حتى ينقذ به العبد المحتاج اليه
 ولا ضرر فيه بل حتى كل في جازية
 ان الوقوع فاما ما حق ولا بد من خلافه
 العذر منها من غير رضا صاحبها الا
 ظلم منه عنه **باب** الرابع
 في النبوة التي افاضت بحضرة الله تعالى
 في المعجزات والظواهر للعامة مقولها
 بالصدق مطابق للدعوى لا يكتفي بها

فخلق الله تعالى علي بن النبي وصديق
 له **عبد بن عبد الله بن عبد** ^{المطلب}
 بن هاشم رسول الله صلى الله عليه وآله
 لأنه ادعى النبوة في طهر المعراج على حجة
 دعواه وكل من كان كنهك فنهى
 حتى محمد صلى الله عليه وآله لم يسمي
 حدة المقدرة التي في يقينية
 لا محال لأنكارها في الثانية بدعية
جميع الأنبياء الذين فيهم ^{الدين}
 في آخر محمد صلى الله عليه وآله ^{معه}
 الذين ب صغرها كيداً عمل

قبل البعثه ان يعدها وكذا عن المبدأ
 المنقورة حة التي بدلتها حة
 ليس السراويل في السور والعلما
 الاكل في الطراف من الأرض
 المنقورة لير من الحوام ودراته
 الأمان في الأمانات كذا في ذلك
 حب النصف من الأرض عن معياهم
 في قوله محبة لهم والها وحب النص
 حب نصيبهم في الغرض من نصيبهم
 اعتقنا لاهلهم وقبولها حكمهم
 أماناً في من الأضلاع وملكهم

فما في حجب النفس بيا في الغرض من ذلك
 فلا يلتزم بالحكم ان سال من اقصا
 المعجزة **مسألة** اذا ثبت خروج النبيا
 محمد صلى الله عليه وآله وسلم في الزمان
 فكما ورد في كلامه في القرآن الذي
 هو محجبة من بيان ارسال الرسل على
 و اخبار الانبياء السابقة واللاحقة
 و التلويح بالخاوية و التكاليف الواجبة
 و ما يترتب عليها من الاعمال الدائمة
 يجب الايمان ببداهة كلام من ذلك المعجزة
 اقدم كل كلام فكل من جهة **مسألة**

نفسا
 محمد صلى الله عليه وآله وسلم خاتمة الانبياء
 اذ قد ورد في القرآن انه خاتم الانبياء
 و ان من كل امم ارسلا رسولا عليه السلام
 انه لا ينبي بعدى و شرعية بقاء بقائه
 اذ لا ينقطع مع بقاء المكلفين لهم خلق
 المكلفين من الشيعة الواجبة لهم
 و هي باطل كما تقدم في وجوه التكليف
الباب الخامس في الامامة و هي
 ولاية عامة في امر الدين و الدنيا
 عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم او غيره **مسألة**
 نسب الامام و احب على الله ثم عا

هـ ناسب الحكمة لآلة الأفعال يجب ان يكون
 معقولا وكل معصوم يجب ان يكون معصوما
 من قبله تعالى **أما القضية الأولى** فتسمى
 بآثارها واما الثانية فلا تسمى بآثارها حقيقة
 في كل امر حتى لا يطلع عليه إلا عدمه فيكون
 لا وجوب له حسب الأقسام على الخلق له ما لا يعلم
 على الأمر الحق لا متناه في تعيين الأقسام
 علم بكونه معصوما في اللازم والظن فالمرجع
 متناه إذا لم يجب على الخلق له من وجوب
 الله وهو المطلق **مسألة** العلم ما يجب
 يكون معصوما بغير ما ذكرناه في عصمة

الأنبياء وهذا كونه لأنه لو صدر عنه الخطأ
 لا احتياج الى إقامه امره لم يتم تسليط
 لا يكون نفس غير المعصوم زيادة اقتل
 على المعاصي ويرد الى القبح فكل
 فرد في الدنيا القبح فمن قبله فنبينا
 قبحه **مسألة** لا يجوز تسمية الأقسام
 في علمه أو احدها في تعدد الأقسام
 امتثال الخالق في امر منه في تكاد كذا
 في تعدد الآلهة وكل ما يجب امكان
 يرد الى المحال فمحال ففقد كذا
 والله فان قيل هذا منقوض بما ذكرنا

من تعدد الانبياء في وقت واحد
 اثباتا جازما ذلك فيها انما كان لكل نبي
 شرعية مفارقة لشريعة صاحبه فكل واحد
 امر ونهي من امر بينه او كان احدا
 تنحيا لا ضرورة كان هرون النبي عليه
 السلام يحرره بخلاف الامام من فساد
 روحه على ما بينهم ما عني النبي صلى الله عليه
 وآله لو كان احدهما ما عني من مناهية
 يخرج عن غير كونه انا فاذن نبيته
 على وجه التعهد فلا يصح فطلب
 ام **مسئلة** الامام المحمدي

ان



ان صلى الله عليه واله وسلم انما
 الخ طالب عليه السلام ان لا آثم
 ان يكون معصيا ما لا ينبغي من غير
 فلا ينبغي من غير ما دام ان الامام لا يفتقد
 ما يفتقر الى ما لا يفتقر فبا جماع الامم
 من ان من عزم الكفر في الحق لا يخطئ
 في الامام حقوقا معصيا من حفظت
 من عزمه في فقهه في ميراث الجاهل
 عا لفت بعضها بعضا وبقوله عليه السلام
 من المماثل في المواقف من عا لفت
 ولا لا الامام منصوص عليه في

منصور عن علي فلا ينبغي منعه بالأساس
 بيان الأئمة ان الأئمة مشرقة
 بالعمدة لا تخرج من البيت كما
 بالآية ان الأئمة بالبيت كما
 حققت النفس بل هو تمام في البيت
 وتبين في البيت في البيت كما
 يتبين في البيت في البيت كما

مسئلة الإمام الحسن عليه السلام
 قال الحسن ثم الحسن ثم الحسن ثم الحسن
 الحسين ثم الحسين ثم الحسين ثم الحسين
 الحسين ثم الحسين ثم الحسين ثم الحسين

مسئلة الإمام الحسن عليه السلام
 قال الحسن ثم الحسن ثم الحسن ثم الحسن
 الحسين ثم الحسين ثم الحسين ثم الحسين
 الحسين ثم الحسين ثم الحسين ثم الحسين

مسئلة الإمام الحسن عليه السلام
 قال الحسن ثم الحسن ثم الحسن ثم الحسن
 الحسين ثم الحسين ثم الحسين ثم الحسين
 الحسين ثم الحسين ثم الحسين ثم الحسين

أجل أن المصنفين ^{قد} كانوا من جنس
 على إمام معصوم حافظ من الشريعة
 والتوفيق ليس فيه حافضات
 فمن على الله ما لا يدرك من مثل ما قيل
 فاحفظوا ذكركم معشر الأئمة
 سلف العبيد أن الله تعالى تصدق
 من الله تعالى في يوم القيامة
 أصدق من قول الله تعالى في القرآن
 وإمام بين يميني يومئذ من الجنة
 من الكتاب والسنة مع الله تعالى
 على جميع الأحكام من أمكان الأئمة

يقول

تطرق إليه هليلج بغير الحلاوة
 كبح له من حج لا مستفاده ^{من} الجهر
 السعيد فلا بد من حور اطام ^{من} معصوم
 فلهذا الحالة لا بد من المكلف ^{من} حجة
 على الله تعالى في يوم القيامة
 قالوا إمامنا ليس بغيرنا ^{من} فاحفظوا
 بغيره إمام حله العبد ^{من} لا حاجة
 إلى أن نأجل الأمر العبد قاله قيل
 قد علمت فأنهم قد لا بد من حجة
 اطام حليل إلى آخره مدح ^{من} بال
 ذلك من حجة في تلك إلى الله تعالى

فأما في حجة

بما قيل في البعثة اذ انما من كان في الدنيا
 مكلفين مع انه لم يكن مقتضوا من راجع
 انا نقول فرق قبل البعثة وبعد
 لان الشريعة السابقة كانت راجعة
 للباس من الصالح في هذه اوص
 في اوصاف من من الشريعة ليست طوع
 انما كان في هذه البعثة بحيث ادى
 الى العمل المتكفين بعث الله نبيا
 كما انه المخرج و لما انقطع الرعي
 في ما بعد البعثة فلا بد من مقتضى
 اليه انطلق و يكن له ذلك فلا من

مصر

و مقتضى امر الرمان ينتهي الى
 لا فصل في راجع و مقتضى البعثة
 في الدنيا مسئلة الغيبة في هذا
 و مقتضى العمل في الكتاب المسمى
 و انما هي في الكتاب في هذه الرمان
 في الكتاب في الكتاب في الكتاب
 امر الرمان في الكتاب في الكتاب
 في الكتاب في الكتاب في الكتاب
 في الكتاب في الكتاب في الكتاب

و مقتضى العمل في الكتاب في الكتاب
 في الكتاب في الكتاب في الكتاب
 في الكتاب في الكتاب في الكتاب

ਗੁਰੂ ਗ੍ਰੰਥ ਸਾਹਿਬ ਜੀ
ਪ੍ਰਸਿਦ੍ਧਿ ਪ੍ਰਾਪਤਿ
ਸ੍ਰੀ ਮਾਤਾ ਜੀ
ਸ੍ਰੀ ਗੁਰੂ ਜੀ
ਸ੍ਰੀ ਗੁਰੂ ਜੀ
ਸ੍ਰੀ ਗੁਰੂ ਜੀ

ਸ੍ਰੀ ਗੁਰੂ ਜੀ

ب
وغسل من سبيل المصوب عاذا بعد ثلثة ايام والمدة
ثمانية وعشرون غسل يوم الجمعة وروايت
واجبة غسل ليلة النصف من رجب ويوم السابع
العشرين منه وليلة النصف من شعبان واقل ليلة
من شهر رمضان وليلة النصف منه واليك سبع عشرة
ليلة عشرة واحد وعشرين منه وثلث وعشرين وليلة
الغفر ويوم الغفر ويوم الاخر وغسل الايام وعند دخول
الحرم ودخول مكة وعند دخول المسجد الحرام ودخول الكعبة
ودخول المدينة ومسجد النبي صلى الله عليه وآله وعند زيارته
وعند زيارة الائمة عليهم السلام وغسل يوم الميادين ويوم
الغدير ويوم المولد وغسل التوبة وصلى على ابي جعفر ومولاه
الاستخارة فانما اجابته في بارئ الله الذي حسنه الولد
وعلمته الدفق سواء كان معه شهوة او لم يكن وان
شهوة من غير ذوق وكان مريضا فكذا ذلك وان كان صحيحا
لم يكن ذلك شيئا اذ لم يكن معه ذوق وبغيبوبة الحشفة
في فوج آدمي حتى اوميت قبل او دبره وكبش على عظمها
واذا اجاب ان باجده فانه محرم عليه السنية

قراءة القرآن وهو خالص المساجد لا يقرأ في سائر الأماكن
 ومسجد الزعماء لم يوضع شيء فيها ومن كان في المسجد
 كل كنيسة معطرة من اسماء الله تعالى أو اسماء أجداده أو
 أسماء عظماء لم يوضع فيها شيء وذكره كسبعة أشياء الأكل
 والشرب واللبس المصنف والاستنشق واليتم أن لا يبعد الوضوء
 وأن لا يمس المصنف ما بعد الكتابة وقراءة ما بعد الغمام
 فوق سبعين آية ولا تراه من الماء الرأكد وإن كان كالماء
 فاما الغسل ففعله الوضوء والذبح لغرض معد
 ومما روي في المصنف أنه استبرأ الاستبراء وكيفيته
 وهي أن يستبرأ أن كان رجلاً فأن لم يأت لم يأت راحته
 وأزله المني عن رأسه لا يطير عن جميع جسده أن
 أصابه والمقارن من فاعل وكيفيته فالفعل النية
 وغسل جميع البدن وكيفيته أربعة أشياء مقارن
 النية كحال الغسل واستدانة حكمها إلى عند الفراغ
 وإيضاح الماء إلى جميع أصول الشعر والترتيب هو أن
 يبدأ بغسل الرأس ثم باليدين ثم باليسار وإن أفاض
 الماء بعد الفراغ على جميع البدن كان أفضل والتدب

بجوابه

حتى يشغل اليد من قبلها لا يقرأها إلا ثلث مرات والمصنف
 والاستنشق ثلثاً والغسل بضع من الماء فما زاد والدعاء
 عند الغسل والخوض أو اسم وقد اجب كافراً الزم الغسل
 الجنابة والمخاض استبرأ قائم فرائضه لم يرد إلا عادة
 وإن لم يتيها عاد وإن اجتمع عليه غسل كثيرة كغسل
 الجنابة عن الجميع ولم يكف عنه غيره وسر الغسل لا يبد فيه
 من تقديم الوضوء عليه أو تأخير عنه ويؤخر في الغسل الوضوء
 معارف الحديث أو استبراء من المقتوة أن كان الغسل
 واجباً أو كليهما من غسل من سبب المصلوب بعد ثلثة أيام
 وإن كان الغسل قللاً ارتفع الحديث بالوضوء المأبود صورة
 نية الغسل من الجنابة على ما احتراه غسل من الجنابة
 فوضو قربته إلى الله ثم فصل في بيان أحكام الخفيف
 الخفيف هو الدم الأسود الغليظ يخرج من المرأة بحرارة ودفقة
 على وجهه رافع وتعلق بأحكام من يوجب المرأة وانقضاء العدة
 فيه كذا والخفيف امرأة لها دون تسع سنين ولا من زاد
 سنتها على تسعين سنة من القرشية والنبطية وعقلى
 سنة من غيرهما وعلى بعض ثلثة أحوال إما ترى الدم قليلاً

س

ط
دفع

وهو ثلثة ايام متواليات ودر مقدار ثلثة ايام عشرة او اكثر
وهو عشرة ايام او متوسطا وهو ما بين الثلثة الى العشرة فاذا
بلغت المرأة تسع سنين فصاعدا وراثة دم لم تكفر من
ثلثة احوال اربعة ثلثة ثلثة ايام او دم حيز او غيره او اشتبه عليها
فان عفت بغيرها عفت عليه وان اشتبه عليها بدم الحائض
فهو حيز وان اشتبه بدم العذرة اعتبرته بقطعة فان
انفتت فهو دم حيز وان تطوقت فهو دم عذرة وان
اشتبه بدم القرح فان كان خارجا من الجنب الايمن فهو دم
قرح وان كان جابجا من الجنب الايسر فهو دم حيز والصفوة
والكدرة في ايام حيز او فيها يمكن ان يكون حيزا حيفا
وفي ايام الطهر طهرا فاذا رأت الدم بعد انقضاء تسع سنين
ولم يشبه عليها او اشتبه وكان مملوفا عليه باكثر تركت
الصلوة والصوم ولها اربعة احوال احدها ان ترى
ثلثة ايام متواليات ثم تنقطع ولا تراه بعد ذلك انقضاء
عشرة ايام والى ان ينقطع الدم ثم يعود قبل انقضاء
عشرة ايام والثالث ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع
عنها ولا يعود والرابع ان ينقطع عنها بعد يوم او يومين ثم

يعود الثلثة عشرة ايام بمقدار ما يتيم به ثلثة ايام فالاول
لم يقبل ان تعلم على بعض الايام الترات فيها الدم ثم يغفل
والثاني كان الدمان معا والظهر المتخلف بينهما حيفا والثالث
يكون دم فربا ويجب عليها قضاء الصلوة والصوم
والرابع يكون عشرة ايام يحكم اى بعض في احد الروايتين
واذا رأت الدم في شهرين متواليين على حدة واحدة جعلت
ذلك علامة ترجع اليها وتعمل عليها ويتعلق بها بعض بزوجهما
احكام تقسم الى اربعة اقسام واجب وذنب وكلها
فعل وترك فالحق الواجب ثلثة اجزاء الموضع
بالكرسف والاستغفار ومنع الزوجه من الوطى والترك
الواجب عشرة الصلوة والقيام والاعتكاف والطهارة
وودخول المكاجد ووضع شئ فيها ومسكن به المصحف
والاسماء المعظمة وقراءة الغرايم وسجدة التلاوة
والفعل المندوب اليه شيان لا يلحق به رفع الحرك
وقد الصلوة وجلسهما في المحلى ذكره الله تعالى بمقدار
زمان صلواتها والترك المندوب لربعة قراة ما عدا
الغرايم ومسكن المصحف وحمله وانحصر بما يتعلق بزوجهما

جميع

فاربعة لا يخرج منه طلاقا حاضرا بعد الدخول بها وحرم عليه
وطيها ويجب عليه الكفارة ان وطئها في اقل الحيض بغير
وفي وسطه سفوف دينار وفي آخرة ربع دينار وان
وطئ امته حائضا كفر بثلاثة اعداد من الطعم ويلزمه
التعزير فاذا اظهرت وكان عادتيا اقل من عشرة
ايام استبرأت بقطنة فان خرجت نفية فوطئها
وان خرجت ملوثة صبرت الى التقاء وان استبرأت
عليها استغفرت بيوم او يومين اغتسلت وان كان
عادتيا عشرة ايام لم يكن عليها استبراء ولا استظهار
اغتسلت واذا حاضت صائمة بطل صومها فان حاضت
بعد دخول وقت الصلوة او طهرت وتوانت
الغسل والصلوة وجب عليها قضاء تلك الصلوة
لم يكن لها ذلك لم يجب عليها القضاء بل يستحب ولا يجب
قضاء الصلوة العائنة في ايام حيضها ويجب عليها
الصوم فصل في بيان احكام المستحاضة الكافرة
دم اصفر فوق بارد وراه المرأة عقب ايام الحيض او
اكثر ايام النفاس المستحاضة مبتدأة وغير مبتدأة

فالمبتدأة لها اربعة احوال اذا استمر بها الدم اولها ان تستمر
لها بالصفة وتعرف بحمض من دم الكافرة نجس
ان تعمل عليها حالة الاستمرار اذا اقر عليها اقل ايام الحيض
وهو ثلثة ايام واقل ايام الطهر وهو عشرة ايام فاذا رأت
الدم ثلثة ايام متواليات عرفت بيقين انه دم حيض
فاذا استمر على حال تمام عشرة ايام وجب عليها ان تعمل على
اكثر ايام فاذا رأت عشرة ايام ثلثة عرفت بيقين انه دم
استحاضة فاذا لم ينقطع جاوزت ان ذلك دم حيض
لا نقضا اقل ايام الطهر واقل ايام الحيض وجوزت
خلاف ذلك فليزنها تعرف الحال فان تميز لها بالصفة
عملت عليها وان لم تميز رجعت الى المبتدأة وان
ايها وعملت عليها وان لم يكن لها من ايامها
العادة اقرانها من اهل بدنها وعملت عليها وان لم يكن
لها من ذلك تركت الصلوة والصوم في الشهر الاول
اقل ايام الحيض وفي الثاني اكثر ايام الحيض او تركت الصلوة
والصوم في كل شهر سبعة ايام وتعمل على المستحاضة في
الباقية وان لم تكن مبتدأة كان لها ايام اربعة احوال

أحدا ان يكون لها عادة بلا تميز والثاني ان يكون
لها عادة و يتميز والثالث ان يكون لها تميز بلا
عادة والرابع ان يكون لها عادة ولا تميز فالاول
يلزمها العمل عليها مثله امرأة كانت عاداتها خمسة ايام
من كل شهر ثم رأت في شهر خمسة ايام دما وعشرين
طلقة ثم خمسة دما وانصل الدم فغسلت في القدم الثانية
ما دلت على سقاية والثاني يجوز لها ان تعمل على العادة
والتمييز بخيرة فيما مثله امرأة عاداتها سبعة ايام من كل
شهر ثم رأت الدم عشرة ايام بعنفه دم كحيف في شهر
ثم انصل الدم او رأت ثلثة ايام بصفه دم كحيف وابتدأت
دما فو قد انصل الدم فان شأت عملت
على العادة وان شأت على التميز وامثال ذلك
كذلك والثالث يجب عليها ان تعمل على التميز اذا
لم يكن ان يكون دم حيف مثله امرأة كانت لها
عادة فسيئت او اختلطت عليها ولها تميز فوات
ثلثة ايام بصفه دم كحيف فوجب عليها عمل الى اخره فان
رأت بعد ذلك خمسة بصفه دم الا انها قد انصل

كان ثلثة الايام حيفا والباقي سقاية وان انقطع
كان الدمان حيفا والرابع لم يطرئ ثلثة اوجه اما كل
ذاكرة لا يام كحيف والعدد ما سبقت للوقت او ذاك
للقوت فاسية للعدد او ما سبقت لها فالاول رزما
عمل كالحيف عدة ايام عاداتها في وقت يكون الدم
فيه شبه دم كحيف وعمل سقاية فيما بقي من الايام
والثاني ترك الصلوة والقوم ثلثة ايام من اول
الشهر وعمل على السقاية في الباقي والثالث يكون
لها وجهان احدهما ترك الصلوة في كل شهر سبعة
ايام والثاني ان تعمل ثلثة ايام من اول شهر على السقاية
وتفعل عمل كحيف بعد ذلك لكل صلوة وتصل وتقوم
شهر رمضان ولا يبي او زوجها ولا يبع طلاقا
بوجهه ولمس سقاية ثلثة احوال احدها ان ترى الدم غير
راسخ على القطة وعليها ان تتوضا لكل صلوة بعد
الوضوء بلا فصل بعد تغيير القطة والخوفه والثاني ان
تراه راسخا فيربس على وعليها ان تترك الصلوة الغدا
والوضوء لكل صلوة ووضعت مع تغيير القطة والخوفه بعد

بلا فصل والثالث ان تراه رشي سائل وعلمنا
 اغسل اليوم والليلة غسل للمغرب والعشاء الآخرة
 وغسل لصلاة القيل والعداة ان اعادت صلوات القيل
 والا لصلاة العداة وغسل للطهر والعصر يجمع بين كل
 صلوتين واذا فعلت ما فعله المتيقن لم يحرم عليها
 شيء مما يحرم على اي يمين الا دخول الكعبة **فصل**
في حكم النفس واما النفس التي لا
 التي ترى الدم عقيب الولادة وحكمها حكم اي يمين في
 جميع المومات والمكدرات والكر الايام ونفاتها في
 الاقل فانها ليس بالنفس حتى وان ولدت ولدت
 ورات الدم بعد وضع كل واحد ابتداء حكم النفس
 من وضع الاول وحكم الايام من وضع الثاني
فصل في بيان احكام الموتي و
 كيفية غسلها وتكفينها ودفنها **الفصل**
 في غسلها خمسة انواع حكم الاثني والعشرون
 ويحمل الى القبر والدفن وحكم الاحتضار
 والمخل ينقسم ثلثة اقسام واجب وذو بكرة

فالواجب شيء واحد هو الاستقبال الى القبلة بياطن
 قدمه والذنب خمسة عشر شيئا تقينه بالثبات
 وبالاقرار بالامة عليهم السلام واحدا فواحدا وكلمات
 الفوج وقراءة القرآن عذره ونقطة ال موضع صلوة وسط
 ما كان يصلي عليه تحته ان تصعب عليه خروج نفسه
 وتغيب عينيه وشذوذه والطباق فيه وتديه
 الى جنبيه وتدساقبه وتغيبه بنوب والاستقبال
 في تجهيزه الا نجسة نزع المصعوق المسكت والمبطون
 والمدخن والمهدوم عليه ان يشبه امرأته حتى يتبين
 والاسراج عذره ان كان باليد وذكر الله تعالى
 المكروه اربعة تركه وحده وحضوره ليس بواجب
 عذره ووضع حديدته على بطنه واما التفتيل
 فلم يكره لميت اما يكون ميتا حيا فانه او متولا فانكرت
 حرقه فانه لا يغسل الا لمسلم او من كان في حكم من
 الظن والمجهول وهو مذبذب اما المكمل غسله او لم
 يمكن خيفة تنقطع او صابرا بغسل او صابرا عليه
 من المحرق والمجذوم والمجذور فان شأني يجب ان

يُتِمُّ الدَّوْلَ بِحَيْثُ غُفِّلَ كَانَ أَوْ غَيْرَ غُفِّلَ الْمُتَوَلَّى
 لَمْ يَكُنْ أَمَّا قِيلَ بَيْنَ يَدَيَّ أَمَّا عَدْلُكَ مَضَرَّةٌ أَوْ مَزَافَةٌ
 لِلْجَمَادِ أَوْ قَوْلُ بَعْضِهِمْ ذَلِكَ قَالَ لَمْ يَغْسِلْ إِنْ حُلَّ مِنْ
 الْمَوْتِ قَتِيلًا وَصَلَّى عَلَيْهِ وَدُفِنَ بِثِيَابِهِ وَخَفَّ أَنْ يَصَابَ
 الدَّمُ وَقِيلَ يَنْزِعُ خَفَّهُ إِنْ حُلَّ مِنَ الْمَوْتِ وَبِهِ مَقْرَنٌ
 غُفِّلَ وَكَذَلِكَ رَأَى الْعَقْلُ مَا لَمْ يَكُنْ بِأَعْيَانِهِ فَاتَّهَمَ لَأَيُّهَا
 وَلَا الْقَلْبُ عَلَيْهِ نَحْنُ وَأَوَّلًا وَجَدَ الْمُتَوَلَّى قَطْعَهُ فِيهَا
 عَظْمٌ غُفِّلَ وَصَلَّى عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مَوْضِعَ الْقَدَرِ وَأَوَّلًا إِلَى
 بَعْضِ الْمَيِّتِ أَوْ لَيْسَ فِي الْمَيِّتِ وَالْمَيِّتُ ذَكَرُ الْوَأْتِ
 فَالَّذِي لَمْ يَكُنْ مَوْتَهُ مَرْتَبَةً أَوْ جَاءَتْ مَاتَ بَيْنَ رِجَالِ
 وَبِأَسْمَاءِ أَوْ بَيْنَ رِجَالِ سَلْبِ أَوْ بَيْنَ سَلْبِ
 وَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ ذَاتُ رَحِمٍ وَكَانَتْ لَهُ فِيهِمْ ذَارِحٌ أَوْ بَيْنَ
 كَفَّارَةٍ فِيهِمْ مَوْتَهُ سَلْبَةً أَوْ بَيْنَ كَفَّارَةٍ فِيهِمْ مَوْتَهُ
 سَلْبَةً فَالْأَوَّلُ بَيْنَ غَسْلِهِ الرِّجَالُ وَالْثَّانِي وَالْثَّلَاثُ
 يَغْسِلُهُ أَوَّلُ النَّاسِ بِهِ وَالْثَّلَاثُ لَمْ يَكُنْ مَرْتَبَةً فِيهِمْ
 أَمَّا كَانَ حَبِيبًا أَوْ ثَلَاثِينَ أَوَّلًا كَثَرَتْ مِنْ ذَلِكَ أَوْ
 مَرَّاهَةً فَالْأَوَّلُ تَغْسِلُهُ النَّاسُ مَجْرَدًا مِنْ ثِيَابِهِ وَالْثَّانِي

تَغْسِلُهُ مَوْضِعُ ثِيَابِهِ وَالْثَّلَاثُ دَفْنُهُ مِنْ غَيْرِ غَسْلٍ
 وَالرَّابِعُ مَرْتَبَتُهُ الْإِسْلَامُ حَتَّى رَأَتْهُ مِنْ رَأْيِ ثِيَابِهِ
 وَالْخَامِسُ أَمْرُتِ الشُّوْءُ الْمُسْلِمَةُ الرِّجَالُ الْكُفَّارُ يَغْسِلُهُ
 وَعَلَيْهِمْ تَغْسِيلُ الْإِسْلَامِ وَالْثَّلَاثُ دَفْنُهُ مِنْ غَيْرِ غَسْلٍ
 غَسْلٍ وَالْثَّانِي لَمْ يَكُنْ مَوْتَهُ مَرْتَبَةً أَوْ جَاءَتْ مَاتَ بَيْنَ رِجَالِ
 فَانْ مَاتَ بَيْنَ رِجَالِ أَوْ بَيْنَ سَلْبِ أَوْ بَيْنَ سَلْبِ
 وَإِنْ مَاتَ بَيْنَ رِجَالِ مَاتَ فَذَلِكَ وَإِنْ مَاتَ
 بَيْنَ رِجَالِ سَلْبٍ لَمْ يَكُنْ أَمَّا كَانَتْ لَهَا فِيهِمْ ذَارِحٌ وَغَسْلُهَا
 مِنْ فَوْقِ ثِيَابِهَا أَوْ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ ذَارِحٌ فَإِنْ كَانَتْ
 صَبِيحَةً لَهَا لَمْ يَكُنْ سَلْبٌ غَسْلُهَا الْأَجْرُ مِنْ فَوْقِ ثِيَابِهَا
 وَإِنْ كَانَتْ الْأَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ دَفْنُهَا مِنْ غَيْرِ غَسْلٍ وَإِنْ مَاتَ
 بَيْنَ شَوْءٍ كَأَوَّلَاتِ رِجَالِ سَلْبٍ غَيْرُ ذَارِحٍ لَهَا أَوْ
 الشُّوْءُ الْكُفَّارَةُ يَغْسِلُهَا وَعَلَيْهِمْ تَغْسِيلُ الْإِسْلَامِ
 وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ رِجَالُ مُسْلِمُونَ دَفْنُهُ مِنْ غَيْرِ غَسْلٍ
 ذَا تَعْلُقُ بِالْغَسْلِ فِي رُبْعِهِ أَضْبَ وَاجِبٌ وَمِنْهُ
 وَمِنْهُ وَكَرَاهَةٌ فَالْوَاجِبُ سِتَّةُ أَشْيَاءَ تَحْتِجُّ
 الْمَيِّتَ وَغَسْلُهُ مَجْرَدًا مِنْ ثِيَابِهِ غَيْرُ مَوْتِهِ إِلَّا لَعْدَرُ

وتغسله ثلاث مرات على ترتيب غسل الجنابة فاست
 غسل ما خرج منه من الخبيث قبل التكفير فان كان
 قليلا وزعم غسله غسل الدم عنه والمندوب
 سبعون وثلاثون تغسيلة تحت سقف ووضع يده
 او ساجدة لغسل عليه قبل القيد وغسله اولاً
 بما التدر وتاليا بما جلا الكافور وثالثا بالماء
 القرم وتخيته بما اوحى التدر ولف حرقه على
 اليد عند التخيته وطرحها عن اليد عند الغسل وحفر
 حفرة لا تصاب الماء اليها ووقوف الغسل على جبا
 يمينة وغمر بطنه في الغسلين الاولين وذكر انه تم
 الاستغفار لميت عند الغسل وطرح التدر في موضع
 نظيف وصبا الماء عليه وضربه ضربا جديا حتى
 يرتفع ويطلع رغوته في موضع نظيف لغسل راسه
 وفق جب قميصه وزعم من تحته وتركه على عورة
 قدر ما ستره وتبين اصابه ان المني والاكن من جنب
 الماء عليه عند حقوه وغسل فرجه والخصية واحد
 ويجب عليه افواه الغسل برفق وغسل يد الغسل

على ركب

الى المنقر كما فرغ من غسله وغسل الاجانة واسنانه
 حيد يمسكها الاخير ويستغفر بغير لطيف بعد الوضوء
 من غسله وتعد الغسل على الكفين باليمين بحرف ظهورها
 به ووضعا احاب الكفن فما خرج منه بالمقراض
 المحطو وخمس شيئا اقصى شوهه وخطوه وتسريح الرأس
 والحية وخلق شيء من شوهه والمكروه احد عشر شيئا
 غسل تحت الماء فحار او سخا ان الله الا بريد في
 الغسل منه على نية وانصاب الماء الى البالوعة مع
 امكان الكففة والى الكنيف على كل حال والتعفيف الغسل
 وغمر بطن الجسد وغمر البطن في الغسل الثالث وركوب الميت
 في حال الغسل والوقوف بين يديه واقامه واحكام
 الكفن ضربان احدهما يتعلق بالكفن بغسله والاخر
 بالكفن والكفن فيه مروض ومسنون فالفرض فيه طلة
 الاختيار عليه اثواب ميزر ومبر وازار وحالة
 الاخطار واحد وهو قدرا يلف فيه جسده وان لم
 يوجد اصله دفن عاريا والمسنون ستة اشياء ان
 يزداد للبر ثوبان جرة يمينه عبرة غير مطر شيء

من الذهب او البرسيم وخفة تشبهها فخذاه وعلامة
 يتم بها تحيى والمرأة لثقات اولغافة ولفظ وخفة
 تشبهها ثديا فاما التكفين والتحنيط فكل
 حكمها على اربعة اوج فرض ذنب ومخطورة مكره
 فالفرض ثلثة اشياء مكفينة فيما يجوز في العترة
 للرجال اوفى الثوب الطاهر ومسح شئ من الثوب
 مساجدة والمندوب ثمانية وعشرون شيئا
 مكفينة في ثياب العطن الخالص وفي ابيض منه واقامة
 الغافة مقام الحجرة ان لم يوجد وخياطة الكفن بغيره
 واستعمال ثلثة عشر درهما من الكافور الحام والربع
 ان لم يوجد ودرهم مع الاختيار ووضع جريدتين
 خضراوين معهن الخبز او التدر او الكاف او
 شجر طبرقيا اذا وجد واستعداد مقدار رطل
 من القطن لتحشي به المواضع التي في جوف شئ منها
 وفرض الحجرة على موضع نظيف ونشر شئ من الذرة
 عليها وفرض القميص فوق الارز او ان يكن على الحجرة
 والارز او القميص والعمامة والجريدتين الشهادتان والارز

باللثة عليهم السلام بالتربة او بالاصبع ان لم يوجد وان يذرى
 شئ من الذرة على القطن ويوضع على فرضية قبله ويزر
 ويحشى القطن في دبره لئلا يخرج منه شئ وان يكون
 اخوة في الطول ثلثة اذرع ونصف في عرض يبر الى الكثر
 او اقل وشدة حقويه ووزنه الى ثلثية شدة او ثلثا
 وارجح راسه من تحت رجليه الى الجنب اليمين عشرة
 في الموضع الذي يلف فيه الخوفة وكون الارز في عرض
 ما يبلغ صدره الى التقي وتاثيره به وسحق الكافور
 باليد ووضع على جبهه السبعة ومسح بذلك ور القميص
 عليه بعدد والحق احد الجريدتين بكلمة من الجانب
 اليمين الى الزقوة ووضع الاخرى من الجانب الايسر
 بين القميص والارز وان يكون قدر كل واحدة منها
 مقدار عظم الزراع وان يتم بعد ذلك ويوضع وسطها
 على راسه ويتم بالثديين ويحشى ويظلم طرفا عينا
 صدره ثم تلف في الغافة ثم في الحجرة طويا جانب
 الايسر من كليهما على اليمين ثم جانب اليمين على الايسر
 وان يعقد طرفه بعد ما وضع في الكفن ما سقط من شدة

والمحظورة شيء، فخط الطيب بالكافور والكافور
 وحسب الكافور حبة المرمم والمكروه خمسة عشر
 الزيادة في الكفن على ما ذكرنا والكفن في المرفوع بالاسم
 مختار وفي الكفن كذلك وان لم يحيط للقبض كونه
 ابتداء وقطع الكفن بالكافور وتل الكفيط بالارتيق
 وتخير الكفن بالطيب وكثرة الشاهدتين بالتوا
 على الكفن والكفن في الميت بالمصوغه وجعل القطن
 في فيه الا اذا خيف فربح شيء منه وجعل الكافور في
 سمعه وبصره وقية سحقة بالكافور وغيره وتيممة الاعراب
 من غير خلك فاذا صلى عليه حمل الى القبر وسقن به ذلك
 اربعة احكام من الواجب والمندوب والمحظور والمكروه
 فالواجب شيء واحد وهو دفنه والندب
 خمسة اربعون شيئا اعلام اهل الايمان لموته لمخفوا
 الصلوة عليه جملة الجنائز والمشي ظفونا ومن احده
 جانبها مختارا وترتيبها وهو ان يبتدأ باليمين
 من مقدم السرير ويدار به دورا حاشا حتى يرجع
 الى المقدم من الجانب الايسر والدعاء بالثناء اذا

نظ اليها ووضع الرءاء بصاحب الحصة وليس للغير
 فيعزى ونعزية المصائب واتخاذ الطعام له لذو راته
 وميرته ووضع الجنائز عند رجل القبر بعد اذ راع
 للرجل وحمله الى القبر ثقب دفعت وقد ام القبر ان
 كانت لامرأة وزول الولي الى القبر او من امره الولي
 حاشا من جانب الرجل واتخاذ القبر في جوار الصالحين
 من افضل مواقع ذلك البلد وحفره قد رقا منه اوال
 الرقوة محمودا في سعة ما يمكن الرجل فيه من الجوس
 وان يؤخذ الرجل من جانب راسه من قبل رجل القبر
 والمرأة بالعرض والاربع اولي بها من غيرها وان تؤخذ
 من قبل كتفها ويدخل افرجه تحت حقوبها وان كنف
 راسه من يزل الى القبر ويكفر ازاره ويسل الميت
 الى القبر سلا ويدعو جني يرى القبر ويتناول الميت
 ونصيح الميت على الجانب الايسر والاستقبال به الي
 القبلة الا ان يكون المرأة ميتة جمع من علم فانها
 تستبرئ بها القبلة ويكفر عند الكفن ويوضع خذه
 على الرءاب فان كان الميت محرما عطي وجهه بثوب

ويجعل موشى من التربة ويشترج عليه القبر ويدعو الله
 نعم من يشترج ويلقى قبل التبرجج بالتقية المرسوم وان
 يهيل الزراب عليه من حفرة سوى الاقارب بظهور القبر
 الاطباع ويدعوله ويخرج من القبر من قبل الرجل
 ويقيم القبر ويرفع من الارض مقدار اربع اصابع من تحت
 ويتوى ويربع ويجعل عند راسه لوح اولية ويصبت
 الماء على القبر من اربع جوانبه بيدار بالصب من عند
 الراس ويصبت من الماء على وسط القبر ويترك
 شئ من الحصى على القبر وتوضع اليد عليه من جهة اليمين
 وتغرفه بعد ما يقع بالماء والدعاء عليه وتنفذ الولى
 لتلقيته بالمدبر في ذلك بعد الفراق الناس عنه ورفع
 صوته بالتقية ان لم يكن موضع تقية والرفع عليه
 والمحظور ثمانية اشياء القلم والخدش وجرح
 الشعر والنباح وتخرق الثياب به الا للادب
 والاف وارسال الاثار على الراس وارسال طرف
 العامة اليها ووضع الرءا في مصيبة الغير ودور
 ان ذلك مكره والمكروه تنوع حل

ميتن على جازة واحدة وتند الى بلد أو الى
 مشهد الائمة عليهم السلام فانه يستحب له والمشي العام
 الجازة الا بعد زحف اثنين في قبر وقد خد الى
 القبر دفعة واحدة والنزول فيه بالحصى الا تقية
 والنزول الى قبر ذوالقراية الا لقراية الميتة ويشترج
 الذي عليه ويهيل الزراب لذوالقراية لجلوسه في المقابر
 قبل ان يدفن وتحويله الى قبر آفوه لجلوسه للتزينة يوم
 اواكث وتزينة الشاة الامحار بها غسل الخلف
 وفرسى القبر بالساج او بالنعنع اذ لم يكن ندبا و
 تجصيص القبر والتظليل عليه المقام عنده وبجدي
 بعد الاندرا كس واذ كان الميت في السقفة و
 تقدر دفنه في الزراب ثقل وطرح في البر بعد
 النزاع من تجهيزه فصلا في بيان التسميم
 التسميم طهارة المصطفى ولا يرتفع به احدث وانما يتبع
 به الدخول في الصلوة اذا اجتمع فيه ثلثة شروط
 فقد الماء او حكمه وتنطق وقت الصلوة وحلها
 التفتيق عن اليمين واليار مقدار رمية في فوان

وربين في سملها وما هو في حكم فقد الماء اني عشر
 استقاء الله التوصل اليه وعدم منه او حكم من الماء
 واحذ في النقص استقاء لا وخوف الزيادة في طهارة
 به وخوف التثوية بالخلقة او تغير الصورة الا اذا تعد
 اجابة وما يكون منه وبين الماء من عدة اوسع
 والحاجة اليه السد المتق وقلة بحيث لا يسع للظلمة
 واحداث بعد التيمم بر غسل من وضو يكون معه
 ماء بمقدار ما يكفي الوضوء دون الغسل بوجوب بعض
 الطهارة بحيث لا يمكن غسلها وخوف الماء وسبب
 التيمم في اربعة مواضع غير استباحة الصلوة عند وضوء
 اجازة غير المتطهرة والمتم في مسجد احوام ومسجد غير عليه
 للخروج منه ثلاث او لحدث في المسجد في يوم الجمعة
 ولم عليه الخروج للصلاة فانه يقيم ويصل فاذا فرغ
 وضوءا عاد الصلوة اربعاً وانما لا يجوز له التيمم
 الا بعد تصديق وقت الصلوة اذا قصد بالتيمم الا حوال
 في صلوة حضر وقتها فاما ان يتم ببعضه فانه ناظر او
 ينقص فنية جاز ذلك على كل حال وان بقيت بطل صلوة

فنية وناظره وان لم يخلو وقتها قبل تصديق وقتها اذا بقي
 الوقت ومن هذا الباب على ان اقام وقت وجوبه
 وكيفية فعله وبما يقع ان يتم به ما وقت وجوبه
 فقد ذكرناه واما ما يتم به فهو الصلوة الطيبة المذكورة
 الله نعم او ما يكون في حكمه والارض وما يحيط منها خشية
 اقام ارض ومعدن وسحب من الارض وحجها
 بالارض هو الاصل رابا كان او دز او سبب ان
 يكون من عوالي الارض ويجوز من المماريط والوا
 فيه كونه طاهر او المعدن لا يجوز التيمم به كماله المستعمل
 مثل الصلوة والكعبين ويجوز التيمم بارضها ونفس بعض
 دون التربة واجوز يجوز التيمم به اذ لم يقد على التراب
 حار تراب حكم الارض والسجدة كذلك فان لم يجد شيئاً
 من ذلك يفتن ثوبه او ليدبرج وابسة وتيمم بغيره
 فان لم يكن معه شيء من ذلك او وجد وحلايم منه و
 ضرب بيد عليه وقد اطلق الشيوع رحم الله ذلك
 على الاطلاق والذي تحقق لي منه انه يزمه ان يغرب
 بيده على الوجه قليلا ويتركه عليها حتى يبس ثم يفتن

عن اليد وتيمم به فان لم يجد شيئا من ذلك وجب
وضعه به عليه باعنا حتى تتقديا ويحس الوجه اليد
على ترتيب الوضوء مثل العنق ومسح الرأس والرجلين
مسح جميع البدن ان كان عليه غبار فان لم يجد شيئا من
ذلك او القنوة الى ان يكبر واما البناء فلا يجوز
التيمم بوجوه وان كان محققا مثل الشان هو ان كان
مختلطا بانه ابا ولم يكن وحده النورة والحد والرفع
كذلك واما كيفية التيمم فيتم على وجهين والوجه
على فعل وكيفية فالوجه خمسة وهي النية وفرض اليد
على الارض ومسح الوجه واليد اليمنى واليسرى وكيفية عشرة
اشياء وهي مقارنه النية لمسح الوجه والقصد بها الى
استباحة القنوة دون رفع الحدث والى ان يتم مسح
من الوضوء او الغسل ومسح الوجه بقصاص شعر الرأس الى
طرف اللانف ومسح ظهر الكف اليمنى من الزند الى اطراف
الاصابع بطن الكف اليسرى ومسح ظهر الكف اليسرى بطن
الكف اليمنى كذلك والترتيب وهو البدء بالوجه
ثم باليمنى اليسرى ثم باليسرى والذنب ثلثة اشياء

تفريق الاصابع اذ ضرب يده على الارض ونفق اليد بعد
والتي تم مسح على الارض لا فوق من الوضوء والغسل الا في شيء
واحد وهو ان يضرب اليد على الارض مرة للوضوء
ومرتين للغسل ونواقض التيمم نواقض الوضوء وسجل حكم
يوجد ان الماء واليمنى من الاستعمال فصل في
بين احكام المياه كالماء كونه طهورا بغيره
اصل خلقته وتقسيم عشرة اقسام جارية وما هو في حكم
وواقف مثل ماء المصانع وما هو في حكمها من الغدران
والعيان وماء الاداى والى من ماء المستعمل وماء
الابار والماء المضاف والماء النجس والاسرار اما في
الاجاز طاهر ومطهر ولا نجس نجس وقوع النجاسة فيه
لا يستلزمنا على احدا اوصاف من اللون والطعم
والرائحة ويمكن نظيره باكثر الماء الى حد يزيل حكم الاستنابة
وما يكون في حكم الجارية بماء التمام مادامت له عادة
من الجارية فاذا انقضت المادة ارتفع عنه هذا الحكم
وحكم الماء الجارية من المشقة من ماء المطر كذلك
ماء المصانع لم ينجسوا ما بلغ مقدار كرفع خذ اوله

فان لم يقع بغير وقوع النجاسة فيه وانما غلبت
 النجاسة على احد اوصافه واذ لم يبلغ كذا نجس بوقوع
 كل نجاسة فيه وببشارة كل نجس العيز مثل الكلب
 والحمر وروايل الموضع وكل نجس كمثل الكافور وان
 وبارئ من نجس فيه سوى اللوزخ والغضب بولوع الطير
 فيه سوى ما كان الكيف او ما يكون في متعارفه اذ لم
 يبلغ كذا فصاعدا ونجس لكن القم نظيره بكثرة الماء
 الطاهر الى حد يزيل حكم الاستبراء واذ لم يبلغ كذا نجس
 لكن ايضا نظيره بالماء الطاهر حتى يبلغ كذا فصاعدا
 ان لم يتغير احد اوصافه وحتى يزول التغير ان است
 عليه وقد اكمل ما بلغ الفاعل ما في رطل بالواحد وقيل بال
 اركان في موضع يكون طوله ثلثة اشبار ونصف طولا
 في مثله عرضا في مثله عمقا واما مياه الاوان
 والياض فضر بان اقل من كذا او حكمه ما ذكرنا لان موضع
 واحد وهو انه لا يمكن نظيره الا باجزاء من موضع غسل
 الموضع لان غسل اليافض والاوان غير معتذر غسل
 المصانع والغدران والقبابان معتذر في تحقق فيه

ولا نجس ببول السباع
 والبهائم والحيار
 بأكثاره

اما المستعمل فثمة اضر بمتعلقه القلادة الضمير
 ومتعلقه القلادة الكبريت من غسل الخبايا والكهف
 والاحتياضة والنفس متعلق في ازالة النجاسة فالاول
 يجوز استعماله ثانيا في دفع الحدث وفي ازالة النجاسة
 والثاني وان استلج لا يجوز ذلك فيها الا بعد ان
 يبلغ كذا فصاعدا بالماء الطاهر واما ماء الايار فانه
 لا يغير فيه الكبريت حتى بوقوع كل نجاسة فيه قل الماء او
 كثر والنجاسة الواقعة فيه ثلثة اضر بحد ما يجب
 نزع جميعه على حال مع الامكان او تناوب اربعة
 على نزع جزء الغدوة الى العيشة اذ لم يمكن وثابتا بوجوب
 نزع جميع في بعض الاحوال ونزع البعض افرق وثابتا
 بوجوب نزع البعض فالاول يلزم حكمه بغيره شيئا بوقوع
 الخمر فيه وكل والغفغف والمني ودم الكهف والاحتياضة
 والنفس والبيبر اذ امانت فيه وبغير حيوان كان
 في قدر جبر او اكر وصغاره في حكم الكبار وكل نجاسة غلبت
 على احد اوصافه وروايل بعض الحمام ان عرق الابل
 بمجلده واجنب من دم كذا كذا وان كل نجاسة

ط
 مسكر

يوجب افراج معنى فنقص الماء عند ذلك القدر ولم
 عنه ولم يزد عليه والثالث تسعة اضر اما يوجب
 نزح كمن الماء او نزح سبعين ولو اثنى عشر او
 عشر اذ لا اوسبع اذ تحت او ثلثا او واحدة فالأول
 اربعة اشياء موت الدابة والحمى والبقرة او ما في قدر
 جسمها وصغارها في حكم كبارها والثاني شئ واحد
 وهو موت الانسان فيه والثالث شيان العذرة
 الرطبة والدم الكثير سوى ذكرناه مما يوجب نزح
 والرابع عشرة اشياء كل شيء لم يرد بنزح الماء
 لما نقص وموت الكلب والخنزير والثعلب والذئب والسنور
 والاشاة والغزال وكل حيوان يكون في قدر جسم
 وبول الرخا واني شئان العذرة اليابسة والدم الطليل
 والثاني ومن سبعة اشياء وقع الكلب في غير موت
 وموت الفأرة فيه اذا تسخت او انتفخت وتهاجم
 الذجاج وما كان في قدر جسمها وبول النجس اربعة اشياء
 ولا يعلو جسمه في ذلك والثاني شئ واحد وهو زرق الدجاج
 والثامن اربعة اشياء موت الحية والوزغة والفأرة

در
جسمها

اذ لم ينتفخ ولم تنفخ وبول النجس اكل الفم ثلثة ايام
 ثلثة اشياء موت العصفور وما كان في قدر جسمه وبول
 البقي اذ لم يطعم وانما يوجب النزح بعد افراج النجاسة عنه
 ما لم تسهل والدلو لدول العامة وما راها خيرة بخس وان سقط
 او شئ منها شئ في البر لم يوجب حكمة وان جفرت بربوب
 بالوعة جعل بينهما سبع اذرع فصاعدا ان كانت البر
 تحت البالوعة وكانت الارض سهلة وتصل اذرع فصاعدا
 ان كانت البر فوق البالوعة او كانت الارض صلبة وان لم
 تكن فوقها ولا الماء المضاف فثلثة اضر اما يخرج
 جسمه من الماء والورد او ثلثة غلبي والاسيس واسبابها او كان
 مرقا او وقع فيه شئ فانه لا يجوز استعمالها في ازار المائى
 ولا في رفع الاحداث ويجوز فيها سور ذلك وان ثلث ان
 سلبه لا يطلق اسم الماء لم يجز استعماله في الامور
 فيما سواها وان لم يسله جاز على كل حال ما لم يجس واما الماء
 النجس فلا يجوز استعماله كمال الا انما على النفس حاله الفرو
 فانه يجوز شربه ويجوز رفعه كمنه في سعة عنه بالتعليق
 ذكرناه واما الاستسار فثلثة اضر مباح مطلق ومكظور

والثاني

وكمه في صور طرشى طاهر طاهر كالم كمن في فمه نجاسة وسوء
 طرشى نجس نجس طرشى طرشى كبره كبره استعجاله وسوء
 السباع غير الكلب والخنزير وسوء رمي بعض المتهمة واذ اوقع
 في الآثام حية او وزعة وفوجت حية كره استعجاله في الآثام
 واذ اجتمع المياه نجسة حتى جارت كرا لم يرتفع حكم النجاس
 عنه وان اجتمع النجس الطاهر ارتفع والاول نجس ولا يجوز ان
 اثنى ذلك مع وجود المياه المتبقين طهارتها فصل
 في بيان احكام النجاسات وجوب ازالته عن الثياب
 والبدن والنجاسة من ثياب دم وغيره فالدن من ثياب نجس
 اما نجس ازالته قليلا كان او كثيرا او تسحب او يكبل ازالته
 كيثوا او تسحب ازالته القليل لا ولا نجاسة اضرب
 دم كغيره ودم النفاس والاختافاة والنفاس والنفاس والخنزير
 وان في النجاسة اضرب دم البقرة والغنم والتمسك
 اجماع الاذنية والقروح الدامية والثالث سوي
 ذكرنا نجاسة يراها فانه نجس ازالته ما لم يمتد ار
 درهم فصاعدا في موضع واحد او في مواضع متفرقة
 وهو اكثر وتسحب ازالته ما لم يمتد ذلك وهو القليل وغير

الدم من ثياب انما يجب ازالته قليلا وكثيرا او تسحب
 نجس ازالته قليلا وكثيرا او تسحب اضرب احدها
 نجس من ثياب ان كانا رطبين او كان احدهما رطبا
 وان في نجس الموضع الذي مرسته يابا بالمال ان
 كان ثوبا والثالث نجس بالتراب ان
 البدن يابس والرابع نجس بالاصابة بالمال على كل
 حال الا لا في الثياب والثالث تسعة اشياء الكلب
 والخنزير والقط والارنب والفأرة والوزغة وحيد
 الذئب والثاني وان صب فانه نجس الموضع
 الذي مرسته رطبا بالمال ثوبا كان او بدنا درسته
 بالمال ان تسب الثوب يابس ويصح بالتراب ان
 من البدن يابس والرابع احد عشر شيئا
 هو الدم ودم النفاس والاختافاة والنفاس والنفاس
 من جميع الحيوانات ودمه ودمه ودمه ودمه
 والوجع والخنزير وكل شراب سكر والنفاس ولعاب الكافر
 والثالث صب الكلب والخنزير والمسوخ وحيد الميت من
 النجاس بعد الرمي بالموت وقبل الطهر بالقتل

رشى

وقد قطعته وقرأه أربعين من الحي وحيد الميت من غير
 الآدمر أن لا يمسي لنفسه سعة سوى الودع والعقر
 وعرق الحنج من الحرام على أحد القولين ولين للصبي
 النجاسة مريئة وغير مريئة فالمرئية يجب أن يغسلها ولو
 مقدار رأس ابرة وغير المرئية إذا علم أو علم على الظن
 فذلك ما استحب من الزلثة فثلاثة عشر شيئا وبه يور
 الرب والبنان والحجر وروبو وجوب في كونهما ووزوق
 غير الجدا من الدجاج عار واية وبول الكلب وعرق الكلب
 من غير واد وعرق الحايض والمذرة والوذير وطير الطير بعد
 ثلثة ايام ما لم يذبح النجاسة عليه والقي ما لم يذبح شيئا
 وبول الصبي قبل ان يعلم وانما يجب غسله على بول الصبي
 وغسله مسوقا فصل في بيان حكم التطهير
 الطهارة ما يلزم تطهير المختلف من الشئ بدنه وتزوي
 وخفة وسلاخه وانما هو فاما تطهير البدن من النجاسة
 اذا وجد الماء وكانت النجاسة المرئية التي يغسلها
 وبذلك الموضع الذي اصابته حتى يزول العين والاشرف وان
 لم يجد الماء ان يبتلع اثره حتى يزول عينها بخلاف لو اصاب

وان لم تكن مريئة وكان من مثل الحيوانات التي ذكرنا ما رطبه
 مست على الماء وغسلها الموضع التي اصابته وان
 كانت يابسة مسحها بالتراب وان اشبه عليه الموضع
 من جميع البدن غسل الجميع اذا وجد الغسل وصح بالتراب
 اذا لم يجد المسح وان كان في غير موضع ذكرناه وعلم للموضع
 الذي اصابه غسله وذلك وان اشبه عليه الموضع من اجزاء
 غسل جميع ذلك الحجاب وان اشبه عليه من جميع البدن
 غسل الجميع وانما الثوب فيجب له بالماء وان كانت
 النجاسة مريئة حتى يزول العين والاشرف ان لم يجد الماء
 وكذا ذكر من كسيف والاشفاضة والناسيس سبع موضع
 الا في بعض الاشياء ولزم غمره اذا غسله وان كان في غير
 مريئة غسله وعده وان اشبه عليه الموضع كان حكمه ما ذكرناه
 في البدن وان لم يجد الماء ترك حتى يجرد وصفا عاريا يستتر
 الشئ انتم والاشفاضة الحيوان التي ذكرنا بابسة ريش
 الموضع بالماء فان اشبه الموضع كان حكمه ما ذكرناه وانما
 النجاسة فان كانت النجاسة اصابته داخل في مكان
 الحكم فيه مثل حكم البدن وان اصابته خارجة جاز فيه مسح

بالتراب حتى يزول عينا وان غسلا كالغسل في السجدة فكذلك
 انحنف وانما يكفى عليه فان كان فرسا وكانت النجاسة
 يابسة بحيث لا يتغير اليه لم يكن بالوقوف عليه بأس
 والترنؤ افضل وان كانت رطبة لم يحز الوقوف عليه حتى
 يغسل مثل الثوب وان كان حصى فكانت النجاسة رطبة
 وجب غسله لغيب الماء عليه وذلك حتى يزول وان كانت
 يابسة حاز الوقوف عليه ما ذكرنا اذ كانت مريئة دون
 التجرد وان كانت غير مريئة واحابته نجاسة ما بعد
 وكانت رطبة غلظت وان كانت يابسة وجفت كما
 حاز الوقوف عليه دون التجرد وان كان ارضا وكانت
 النجاسة مريئة رطبة لم يحز الوقوف عليه حتى يزول
 وان كانت يابسة فذكرنا ما ذكرنا وان كانت النجاسة
 مائعة رطبة كانت او يابسة بالشمس او بغيرها فذكرنا
 ما ذكرنا وانما الاكراه فان من احد الحيوانات التي ذكرنا
 ما يابس ريش بالآراء وان وقع في شئ من الحيوان
 ومات وفيه حيوان الماء او وقع فيه او وقع فيه نجاسة
 نجس للماء ووجب اهراقه وغسله الا من موت في الجوف

نفسا كمنصور الوضوء والعقب سبع مرات او ثلثا احد
 بالتراب او ثلثا من غير تراب بالتراب او مرة واحدة
 قالوا لا يلزم من شيئين وقوع الحيوان في الماء في ان
 من شيئا واحدا وهو ولو غلب الكلب فيه فانه نجس لها
 غلبت مرات احدى بالتراب وروى عن الحسن ان
 نجس لم يملك من وقوعه في نجاسة فيه وموت كل
 حيوان على ما ذكرنا والرابع يجب من مباشرة تسعة
 اشياء دون ولو غلب فيه وهو الحيوانات التي ذكرنا
فصل في بيان اعداد الصلوات
 المفروضة في اليوم والليل خمس في الحضر والسفر الا
 ان عدد ركعات السفر ناقص عن ركعات الحضر فصلوة
 الحضر سبع عشرة ركعة وصلوة السفر احدى عشر ركعة
 والظهر اربع ركعات بتشهدين وتليمة والعصر اثنتي عشرة
 كذلك والمغرب ثلث ركعات بتشهدين وتليمة والعشاء
 ركعتان بتشهد وتليمة وظهر السجدة ركعتان بتشهد وتليمة
 والعصر والعشاء الاثنتي عشرة كذلك والمغرب والعشاء في
 السفر والحضر سواء ونوافل الحضر اربعة وتسعون ركعة

ثمان بعد الزوال قبل الزقية وثمان بعدا وتسقطان في السفر
ونوافل المغرب أربع ركعات في الجمعة والسفر ونوافل العشاء
ركعتان في كل يومين بعدان ركعة في الجمعة والسفر وستر الزقية
ونوافل التيسر إحدى عشرة ركعة في كل يومين ونوافل العشاء
ركعتان في كل يومين ركعتين في كل يومين جميع سنة تسعة وعشرين
هكذا تكون نوافل السفر سبع عشرة ركعة فصل في بيان
اوقات الصلوات للزمن في وقت يعقل
عنها ولا اقل من اوقات لا وقت من المأذون ولا في
وقت من المأذون والبيع الصلوة في وقتها اداء سواء كان
في اول الوقت او آخرة الا ان اول الوقت له فضل وبعد
الوقت يكون قضا ولا يجوز ابتداء قبل دخول الوقت
ثم الصلوة ضريان اما يكون له وقت في بيوت آدم
بنوانه اوله يكون له ذلك فان كان لم يخل اما قضا
اوله يلزم قضا آداء وهي صلوة العبد والصلوة على الموتى
وما يلزم قضا ولا ضريان احدهما يكون القضا مثله في
العدد او يكون زائدا عليه مثل صلوة الجمعة فالثاني ركعتان
فاذا افنت لزم قضا وكذا أربع ركعات وما يكون القضا

مثل المأذون

مثل المأذون ضريان احدهما يجب القضا مع الغسل مثل صلوة
الكسوف اذا احرق القرص كله وركعتان ما جها متقدمة او لا
التي مع القضا الغسل هو ضريان احدهما يجب عند
مثل صلوة الآيات والآخرة يجب بدون سبب وهو
احدهما يكون معصوما مثل صلوة السفر والخوف والآخرة
ضريان وهو ما يكون له بدل من التيسر مثل صلوة المطاردة
والآخرة يكون له بدل وهو ما عداهما ذكرناه وادوات
الصلوة المفوضات تنقسم على اقسام اما يكون الوقت
وفقا لعمل مثل صلوة الكسوف والخوف فينبغي ان
يبتدأ بالصلوة اذا ابتداء الاخرى بالقرض ويستحب ان
يقف فيها حتى يبتدئ في الاخرى اما يكون الوقت في وقت
عند مثل الصلوة الخمس اما يكون ناقصا عنه وهو الصلوة الرباع
والزلازل فينبغي ان يبتدئ بالصلوة اذا ظهر
السبب وربما يخل قبل الغرض منها فاذا اتم في الغرض
اتم صلوة وكانت اداء فان لم يبتدئ بالصلوة حالة
الظهور ويخل قبل الشروع فيها كانت الصلوة قضا ولو لم
الاعذار التي يجوز لها تأخير الصلوة الى آخر الوقت فاربعة

السفر والمطر والمريض وسفل تركيزه في دينه اوردنا
 فاما اول وقت الظهر فالشمس واقفة للتحراز ان يعبر ظل
 كل شئ مثله سور ظل الزوال لصاحب العذر ان يبقى الى
 غروب الشمس مقدار ما يصح فيه ثمان ركعات وروى
 ان وقت التحراز ايقم محمد مثل وقت صاحب العذر
 واول وقت العصر عند ما مضى من الزوال مقدار ما يصح
 فيه فرض الظهر ثم هو وقت المقتولين الا ان الظهر مقدم
 على العصر الى ان يمضي وقت الظهر ثم يركع ركعتي الوقت
 للعصر الى ان يعبر ظل كل شئ مثليه لصاحب العذر الى
 ان يبقى من النهار مقدار ما يصح فيه العصر ووقت المغرب
 غروب الشمس وعلامته زوال الحمرة من ناحية المشرق الى
 غروب الشفق للتحراز والربع القيل لصاحب العذر واول
 وقت العشاء الاقوة بعد الفرائض من زينة المغرب
 وروى بعد غيبوبة الشفق واقوة ثلث القيل للتحراز ووقت
 لصاحب العذر واول وقت صلوات المغرب للتحراز الى
 واقوة للتحراز وظهور الحمرة من ناحية المشرق ولصاحب العذر
 الى ان يبقى الى طلوع الشمس مقدار ما يصح فيه ركعتان واول

جميع

ان وقت التحراز وصاحب العذر واحد في جميع الصلوة
 ووقت زوال الظل في غير يوم الجمعة بعد زوال الشمس
 الى ان يعبر الظل على قدمين ووقت زوال الظل بعد
 الفرائض من زينة الشفق ووقت الوتر
 بعد الفرائض من زينة العشاء ما لم يرد ان يصلي بعد
 صلواته فان اراد ان يصلي بعد صلواته اقرأ الى ان
 يفرغ منها ثم ختم بها الصلوة ووقت زوال الظل بعد
 انخاف القيل الى طلوع الفجر وكما قال رب الفجر كان افضل
 ووقت ركعتي الفداة بعد الفرائض من صلوة القيل الى ظهور
 الحمرة من ناحية المشرق وترتيب زوال الظل والعصر يوم
 الجمعة بخلاف ترتيبها في سائر الايام بحيث ان يصلي
 يوم الجمعة ست ركعات عند ابناء الشمس وست
 عند اشرافها وستا قريبا من الزوال وركعتي الزوال
 وان صلى الست انما هي بين الظهر والعصر واول بعد
 الفرائض من العصر حاز واما قضاء الفرائض فلم ينعقد وقت
 الا عند تضييق وقت الصلوة الفريضة الحاضرة وقتا وهو
 من زمان اما فاته سببنا وذكر ما فوقها حين يذكر

او تركها قهرا واعتمادا
 فان فاته سببنا حج

الأخذ بتضييق وقت الفريضة فان ذكرنا وهو من صلوته فريضة
 عدل بينهما الى النقصا لم يمتصيق وقت الحاضرة وان تركها
 قصد اجازة الاشتغال بالنقصا الى آخر الوقت الحاضرة
 وان قدم الحاضرة وقتها على النقصا كان الفضل وان لم يشتغل بالنقصا
 واقر الاداة الى الوقت كان تخلفا واذ لم يكن المصلي دخول
 وقت صلوته فدخل فيها فحضر وقتها مصليا اجزأت فان
 فرغ منها قبل دخول وقتها اعاد وجاز الايراد بالنقصا قبله في
 بلد شديد الحر لمن اراد ان يصلي جماعة خمس صلوات
 تصلي في كل وقت لم يكن وقت فريضة حاضرة اقل من
 وقتها اذ لما صلوته الا اقام واما فيها ركعتا الطلوع والعتمة
 صلوته الكسوف فلهذا الثلث يجوز الشروع فيها او يكسب بالمعظم
 وقت فريضة حاضرة ورابعها قضاء الفرائض وقد ذكرنا
 حكمها وخامسها صلوة الجنب فانه يلزم الصلوة عليها لم
 يتضييق وقت الحاضرة واما قضاء النوافل فمستحب لم
 يكن وقت فريضة ويستحب قضاء ما فات ليلة بالليل واما
 ما فات نهارا بالليل ويجوز ان يقضى عدة اوقات بصلوات
 فان عجز عن قضاء النوافل وصار على الكفاية تصدق عن كل

الحرم

صلوة نافلة بغير طهر فان لم يقدر ففرض نوافل كل يوم
 والادوات التي تتركها ابتداء النوافل فيها خمسة بعد فريضة
 الغداة الى ان تطلع الشمس عند طلوعها وعند غروبها نصف
 النهار الا يوم الجمعة صلوة ركعتي الزوال وبعد فريضة العصر عند
 غروبها **فصل في بيان القبلة القبلية**
 من بان قبله تخاروق قبله مضطرا قبله المني لم يكن في
 المسجد الحرام ثم هبط اليها في حكم الله بهدول لا يترك عليه
 جهتها وان كان خارجا من المسجد والمسجد الحرام من يجرى
 اهل الحرم ومثله اذ كان في حكم المشاهدة والحرم لمن
 نأى عن الحرم والناس يتوجهون الى القبلة من اربع جهات
 فذكرني العراقي لاهل العراق وان من لاهل انهم التمسوا
 والغزالي لاهل الغزب واليهاماني لاهل البصرة واليهاماني لاهل العراق
 فافقه اليه سر قبله والمطعم من بان حله الحرام وغاية ما كان
 يعرف القبلة بالمشاهدة والغائب باحد اربع اشياء
 بالبحر الموجب للعلم وبان يقبض النيران على اذن او
 احسن الا انهم يعلمون قبلة وبان يصلي اليها او بالعلم
 المعروف لها فلهذا ما تامل العراقي اربع الشمس والشمس

والجدي والفرج فاذا كان الشمس عند الزوال على الجدي
والشعر كذا الحجاب الجدي والجدي يغيب الحجاب الجدي والفرج
بجاء الحجاب الجدي حصل التوجه الى القبلة وعلاته اهل الشام
ست بنات الشمس والجدي موضع ميل وطلوعه
والقبا والشمال فاذا كانت بنات الشمس حال
غيبوتها خلف الاذن المميز والجدي خلف الحجاب المميز
اذا طلع وموضع مغيب ميل على العين المميز وطلوعه بين
العينين والقبا على مكة لايسر الشمال على الكنت المميز
كان مستقبله الى القبلة وعلاته اهل المغرب على الرشا
والعقود والجدي على صفوة هذه الدير فقد استقبل القبلة وعلاته
اهل الميز على الجدي وسهيل والجدي فاذا كان الجدي
وقت طلوعه بين عينيه وسهيل بين عينيته
الجدي على مرجع كنف العين فقد توجه الى القبلة والمصطفى
مربان لما استقبل القبلة فقد علاته اولم يكن التوجه اليها
مكسولة في سفينة تدور بها او على راحلة في السفر ولم يكن
النزول عنه اوفى مطاردة ولا يمكنه الشوب فيها فالاول
يصل على اربع جهات مع الاخبار والى جهات غلبت

ظنة من حال الضرورة والثاني ان مكة ان به ورع السنية
دار وان لم يكن استقبل القبلة وتكبره الاوامر على
الى السنية والثالث لا يجوز للمفوض محاراة يجوز
حالة الضرورة فان مكة الاستقبال في جميع الاحوال افضل
اذا امكن وان استقبل تكبره الاوامر محاراة وفيها ان
حيث توجهت به الرطة جازت والرابع صلي
كيفش وان استقبل تكبره الاوامر كان افضل
فصل في بيان ما يجوز في الصلوة للساكنين
ثلاثة اقربا ما يجوز فيه الصلوة او يكره او لا يجوز فيه
فالاول عشرة اشياء القطر والكدان وكل ما يمت
من الاضيق من انواع خشيش واليات بجلود ما يוכל كحه
اذا كان مذكرا وصوف ما يוכל كحه وشعره ووبره اذا لم يكن
منسوقا عن حي اومت به حمار الخواصر والحوادث وما
كان مخلوطا من ذلك بالقر والابريس وانما يجوز الصلوة
في ذلك بشرطين جواز التقصير فيه اما بالماء او
بالاخرة وكونه طاهرا من النجاسة والثاني احد عشر
الشيء بالشود وسور العامة والثالث في السجود

وما يكون فوق جلد الثعلب والارنب او تحتها يميني ^{المحضر}
 للثاء والمامة اذ لم يكن لها خنك وسند الا ان فوق القمص
 والقميص المكنوز في باجر المحضر والياب المكنوز في الثياب
 وروى خط ذلك واشكال الثما والقماء وهو ان يتخفى بالازار و
 يدخل ط فيه تحت يده واحدة ويخرجها على شكل واحد
 فقول اليهود والثعلب فحمه عرسيا الثوب المكنوز
 مع العلم به حتى راوا الثوب الخمس وهو المحضر لرجل اولى حال
 الحرب الصوف والشعر والوبر اذا انتفتحت من الحي او
 الميت وان كان مما يוכל لحمه وجها والميت وان كان
 مدبوغا وجلود السباع وان كانت مزكاة وشعورا
 والنكاح والسمور والاحاطة الاضطراب والحق المكنوز
 بوبر الارانب والثعلب والثوب المكنوز في الثياب
 المشدود الا في جل الحوب والثمام في موضع السجود
 واللقام اذ اصنع القراءة واما ما لا يتم الصلوة فيه منقودا
 ففان احداهما كبرة في الصلوة وهو سبعة اشياء
 الكثرة والجورث والظنونة المتخبرات من شعر الارانب
 والشعر والشمك والخط السندية والثياب والآفة

لا يكون في الصلوة وبخس اشياء الخفاف والجورث
 اذ كان لها ساق والكثرة والظنونة والجورث من غير
 ما ذكرناه **فصل في بيان ستر العورة** عورة
 الرجال من الشرة الى الركبة ويجب منها ستر التواطين
 ويستحب ما بقى الركبة داخله فيها وعورة النساء جميع
 البدن ويجب عليها ستره الا موضع السجود اذ كانت
 قرعة بالغة والصبيته وانم الولد والمدة والمكاتب
 المشروطة يجب عليهن ستر ما سوى الرأس ويستحب لهن
 ستره ويستحب لمرط الصلوة في ازار صفيق ورداء
 قميص ورداء والامانة ان تصير في ثلث اثواب مستغنة و
 قميص ودرع **فصل في بيان ما يجوز الصلوة**
 عليه من المكان يجوز الصلوة على كل مكان والوقوف فيه
 لها ما لم يمنع مانع من صحة الصلوة فيه ولم يعرض مانع فيه
 الصلوة له مما يمنع مانع من صحة الصلوة لثمة اشياء
 كونه مفعولا او محجبا بحيث يتعذر اليه النجاسة
 او كونه اوقدامه نصلا امرأة والامانة التي كثر الصلوة
 فيها سعة وعشرون بيوت الفايظ والارض الوطية

وجاف الماء وتكون الصلوة فيها وبسوت الزيل والبرسيم
 اختيارا وان اضطر الى تركش الموضع اولاً بالماء والكم
 وعطش الارض وقيل النخل ويطن الولد والارض الرطبة والصلوة
 اذا لم يكن السجود عليها وبسوت النحر وجواز الطريق ^{الطاهر}
 وكل موضع بين يديه صورة مما يمل غير مغطاة او نارية
 محجرة او قنديل معلق او سلاح مشتمل على او امرأة جارية
 او مصحف مفتوح يستعمل المصطفى بالنظر فيه او حائط من
 قبله من الوعة يخال فيها ومرتبط الدواب والحجر
 والبغال تحت راوبيت فيه مجوسى تحت راو وادير
 ضيقان والبيداء ووادى الشقرة وذات الصفاصل و
 المقابر الا اذا كان بين القبر وبين المصطفى عن قدومه
 ويعينه ويساره عشر اذرع الا عند قبور الائمة
 عليهم السلام لا يستحب الصلوة فيها ما لم يكن القبر والقبور
 في جوف الكعبة دون ان قد فاتها يستحب **فصل**
 في بيان ما يجوز السجود عليه الارض كلها مسجد
 يجوز السجود عليها وعلى كل ما يثبت منها لا يكره ولا
 يلبس بالعادة الا اكره المعمول بالشيور الظاهرة اذا

الى

اجتمع فيه شرطان الملك او حكمه وكونه خالياً من الحي
 وما يسي عليه الربيعان اما يستحب او يكره او يكون
 السجود عليه مطلقاً قالوا ليس بشيان الا لو كان من الزينة
 وخشب قبور الائمة عليهم السلام ان وجد ولم يبق و
 انسان ما سوى الارض وما يثبت منها ما ذكرناه **فصل**
 في بيان ما منتهى النار من الآب والخرق والوطاس
 المكتوب اذا البصر وحسن القراءة والرابع الارض
 والخرق والصحى وما يثبت منها ما ذكرناه **فصل**
 في بيان الاذان والاقامة **فصل**
 التي فيها الاذان والاقامة والصلوة الترتل الاذان
 لها ولا اقامة ومن عليه ان يؤذن ويقيم لعلونه كمنه
 الاذان والاقامة ومن له ان يؤذن للناس وشرائطها
 فالاداء الصلوة الخمس فانها مندوب اليها الرجال و
 استدتها ما كره ما يكره فيه بالقراءة وبها او كره في
 صلوة الغداة والمغرب منها في غيرهما وواجبان في
 صلوة الجماعة وانما في بقية الصلوة الخمس والثلاث
 الرجال دون النساء وانما عليهن ان يشهدن **فصل**

وان اذن واقب اختفى كان في ذلك فضل والرابع ان
يكبر في اول الاذان اربع تكبيرات ويقول اشهد ان
لا اله الا الله مرتين واسم الله محمد رسول الله فعني
ويدعو الى الصلوة وتعين والصلح مرتين والحمد
العمل مرتين ويكبر مرتين ويهتد مرتين والاقامة مثله
الا انه ينقص من اولها التكبير مرتين ومن آخرها التثنية
مرة ويناد قبل التكبير او اقامته الصلوة وتعين
جميع مضمونها خمسة وثلاثون فصلاً وقد روي عن
ذلك العمل ما ذكرناه من مسني ان يكون
المواذن قد اجتمع فيه ست خصال العدة الله والاما
والموقف والاصطلاح بالعمل وجهاً للصوت وحسنه
استحباباً ويجوز ان يواذن ويقم البقي ويكره ان يواذن
الا عمر لا ان يستدعي غيره وان شئت على الواجب
واللهدوب المخطور والمكروه ما لو اجب شي لم يحد
وهو الترتيب في العدة وفي الاذان ثمانية كونه
منظراً والقيام واستقبال القبلة والترتيب وتراد
الترتيب او اول الفصول في الاضاح بالحدود ورفع

الصوت على الميمنة وفي السبب لغير الاستماع عنه وفي
الاقامة كذلك الا ان استقبال القبلة فيها واجب
واجب ومنه وباليه بدل الترتيب والمخطور والمكروه
وقول الصلوة من يوم في اذان العدة الا اذا اراد
تعيين قوم والكلام في هذا الاقامة بعد قوله قد قامت
الصلوة انما يتعلق بالصلوة من تقديم الامام او
تسوية الصفين والمكروه خمسة الكلام في خلاصتها
الاما ذكرناه ان يواذن او يقيم ما شياً او راكياً والاشارة
باليد من القبلة في حال الاذان والاقامة في
الصلوة ومن شرط صحتهما دخول الوقت الا في صلوة
العدة فانه يجوز تقديم الاذان فيما على الوقت
ويستحب الفصل بين الاذان والاقامة بسجدة او
جلسة او خطوة وانما ما تقتصر المواذن من يفعلها
في النفس واعادة ما سمع الاذان في النفس يجوز الاتصاف
على مرة مرة حالة الضرورات **فصل**
في بيان ما يبادر من حال الصلوة الصلوة يشتمل على افعال
وكيفيات وتروك والافعال واجب ومنه وب

والكيفية كذلك والتركيب على المحاور على ما يتبع العقدة
في كل حال او في حال دون حال والفعل الواجب عليه اقرب
ركن ويتركب ويختلف فيه فالركن ستة اشياء القيام
مع القدرة واستئثار القبلة في راولية وتبكية الايام
والركوع والتجود وغير الركن المنقح على وجوبه ستة اشياء
قراءة الحمد وسورة معها في الوضوء مع القدرة والاشياء
وتسبيحة في الركوع ورفع الراس منه والعمود والتجود
وتسبيحة فيه ورفع الراس منه والعود الى السجدة الثانية
وتسبيحة ورفع الراس منها ويختلف فيها اثنا عشر
شيئا رفع اليدين بكبيرة الايام بكبيرة الركوع ورفع
اليدين بها بكبيرة السجدة الاولى ورفع اليدين بها
بكبيرة السجدة الثانية وجلسة الاستراحة اذا اراد
القيام الى الثانية والكيفية ستة عشر شيئا
مقارنة النية للتوجيه واستدانة حكمها عند الفراغ
والتملغ بائنه اكر والتسمية في اول النكحة وفي اول
كل سورة بقراءتها ووضع يديه مواضعها ان كان
في القراءة ويحكم بالقراءة فيها بكيفية والكيفية فيها ثمانية

فيه والابتداء بالحمد ثم بالتوراة والترقيب في الصلوة
في الركوع وفي الانصاف منه وفي السجدة الاولى وفي الانصاف
منها وفي السجدة الثانية والتجود على سبعة اعظم اجتهاد اليد
والركبتين واصابع الرجليين واستئثار القبلة باصابع اليدين
والمسند وبضربان فعل وكيفية في الفعل اربعة
وعشرون اعتبارا على الصلوة وخشوع والاعدام
الدعاء بالثاني بعد الاقامة والتوجه بسبع تكبيرات
واحدة منها بكبيرة الايام وعشرة ادعية بينها والاشياء
قبل قراءة الحمد والترتيب في القراءة والفصل بين التوراة
بسكتة خفيفة وهي التوراة والركوع وقول انا اذ علم
تسبيحة واحدة في الركوع التسبيح والدعاء وقول الله
لمن حمده عند رفع الراس منه والدعاء قول انا اذ علم
تسبيحة واحدة في السجدة الاولى من التسبيح والدعاء
ومثل ذلك في الثانية والارغام بالانصاف منها والدعاء
بينها والنظر في حال القيام الى موضع التجود وفي حال
الركوع الى ما بين يديه وانما في عينيه وفي التجود الى طرف
الله وفي جلوسه الى جرحه ووضع يديه على فخذي يديه

عيني ركبتين في حال القيام وعلى ركبتيه في حال الركوع وكذا
 اذ نزع الارض في حال السجود وعلى فخذه في حال الجلوس
 تليق الارض باليد اذا هوى الى السجود والاعقاب على
 يديه حالة النهوض والدعاء حالة القيام والكفنية
 عن شئ رافع اليد الى حد السجود اذ نزع مع كل ركعة
 وتزييد بعد الركعة من الادوية يكون بينهما أربع
 اصابع مفرجة الى شبر للرجل والمادة لا ترفع يدها
 وتضع في حال القيام يديها على ثدييها وان علم ان
 من الركبتين مفرجة الاصابع ويرد ركبتيه الى خلف ويسير
 ظهره ويمد عنقه والتأني في القراءة والدعاء والنج
 وقول سمع الله لمن حمده اذا تمكن من القيام وتقدم
 الاعقاب واجد بسبب الله الرحمن الرحيم في حال السجود
 بالقراءة فيه في الموضعين والنجوى اذا ارسل السجود
 وسط الكفني مضموم الاصابع جبال الوجه بين يدي
 الركبتين في السجود ورفع الاعضاء بعضها بعض في
 السجود وكشف الشوب عن الكفنين للرجال والمرأة
 تفضي الاعضاء بعضها بعض في السجود ولا ترفع يديها

وكشف عن شئ من اعضائها سور الحجة والجلوس
 على الفخذ اليسر ووضع ظاهرها القدمين على باطن اليسر
 بين السجدين وان قد مرت بقا جاز والمرأة لا ترفع يدي
 فديها وتضم يديها الى الصدر وتضع يديها فوق
 ركبتيهما على فخذيها في الركوع كما اذا جلست فكل ركعة
 على فخذيها في اليتمها واذا ارادت السجود قدت
 اذ لا تمسحرت لاطية الارض واذا تشهدت ضمت
 فخذيها ورفعت ركبتيهما من الارض واذا ارادت
 النهوض الى الركعة الاولى قامت على قدميها فاما
 الركعة الثانية فتسقط فيها من الواجبات خمسة
 اشياء البنية والمعاينة فيما والتمس وكفنتها
 وجبة الاستراحة ومن الغل عشرة اشياء البكرات
 الست والادعية الثلثة والاستعاذة وترت فيها
 من الواجبات ثمانية اشياء الجلوس الشهد والقيام فيه
 والشهادتان والصلوة على النبي والصلوة عند آية
 عليه السلام والترتيب في ذلك على ما ذكرنا والتسليم ان
 كانت الصلوة ثمانية ومن الغل ايضا ثمانية

اشياء القنوت بالدعاء المأثور ورفع اليدين في محلته
 قبل الركوع وبعد القراءة والتورك في التشهد على النخلة الا
 ووضع اليدين على النخلة من مضمون الصلوة والنظر في الركوع
 والايما بالتسليم تحاة القبلة الى الجانب اللام والمنفرد
 ناديا بخرج من الصلوة والايما الى اليمين للمأموم والي
 اليسار ايضا ان كان على ربه غيره وفي بعض الكتب
 التسليم سنة في جميع ما ذكرناه وان كانت الصلوة
 ثلاثية او رباعية سلم بعد التشهد الا في ركعة الركعة الثالثة
 فيسقط منها ما يسقط من الثانية وقراءة ما زاد على
 ولا يزيد فيها شي ان كانت الصلوة رباعية وان
 كانت ثلاثية زاد فيها ما يزيد في الثانية وسور
 القنوت وان الصلوة رباعية سقط منها ما سقط
 من الثالثة وزاد فيها ما يزيد في الثانية وسور القنوت
 واما الزواجر التي تنقطع الصلوة في كل حال فثلاثة اشياء
 البوار والغايط والحاجة والريح والنوم ومن لم يمت
 من الناس عما ذكرناه والتجسس على كوار الغامة على
 موضع ارتفع عن موضع القيام بالثمن من حجم المخذة

لن قد عد السجود على الارض وما تنقطع على حال دون حال فتسعة
 اشياء العمل التي لم يمس فيها الصلوة وكشف اليد
 وتولأ بين آخرة الحمد والالتفات الى وراء والتمتمة
 والنجاء الامور دينية والاني بحرفي والتمتة بحرفي
 والتكلم باسم من الصلوة فان حصل جميع ذلك فهو الصلوة
 نغية لم تنقطع الصلوة وان حصل عند انقطاعها والمكروه
 نحو عشر شيئا تدل على الراس في الركوع وان جعل
 ظهره في مثل الركن وان جعل يده تحت ثوبه وان
 في السجود ولبصق البصق بالنخلة هذا المرفوع فاما لذكره فرفع يده
 في الركوع والتجسس والتكلم عن غير المحنة والالتفات الى
 ما بين وبين العبد بشي من الاعضاء والبصق في النخلة
 والنافه بحرف والالتفات والتعطى ورفقة الاصابع
 على السجدة وفي التشهد ومدافعة الاجنتين والتمتة في موضع
 السجود اذ كان غير مكسبه واما ما يجوز له قطع الصلوة فثلاثة
 اشياء دفع الضر عن النفس وعن الغير وعن المال
 اذ لم يمكن الا بالقطع وما يقع فعد في الصلوة فثلاثة اشياء
 العمل الذي قد لا يمار وقد يجوز ان يكون من اجبة والعقوبة

ما ينبغي فعله في الصلوة

والصحيح ضرب الحائط بها على الحاض وما لا يمكن الترخيم
 كاذرا دما يخرج من خلد الانسان وقت الغزاة والغزوات
 وغسل ما اصاب الثوب من الرغاف ما لم يخف عن القبة
 او لم يكلم وجهه او تقا على عدا العباس ورد السلام عليه
 وسجد ان يعقب عليه التسليم بالدعاء المأثور ويحسب الزيادة
 عليه ثم ويسجد سجدة الشكر **فصل في**
بيان من ترك فعلا من افعال الصلوة
 من ترك فعلا واجبا من افعال الصلوة متعمدا اطل صلوته
 وان ترك ناسيا ولم يذكر بعد ذلك وان ذكره في
 تلافيه تلافي وان لم يمكن تلافيه وكان ركنا اعاد الصلوة
 وان كان غير ركن لم يعيد وتم صلاته وان ترك
 شيئا من فقهات صلوته لم يحل ان يعيد سبب اعادته
 الصلوة او لا يجب فما يجب له اعادته الصلوة **اشياء**
 احد لم يترك الظهارة وصلى ثم ذكر اعاد الصلوة على
 كل حال بعد ما ظهر وكذلك حكم من ترك عضو من اعضائها
 الظهارة وثالثا من صلى قبل دخول الوقت طائفة من ركعاته
 وخرج قبل دخول العاد وراى ان يوتر صلى وفي ثوبه نجاسة

وكان قد علم بها فوترها مسما من صلى وعليه نجاسة
 وثالثا من اشتبه عليه جهة القبلة فخرى وصلى مستدبرا
 القبلة ثم ظهر له ذلك وما لا يجب له اعادته الصلوة اربعة
 اشياء احد ان من طعن في دخول الوقت وصلى ثم دخل عليه الوقت
 محليا وثانيا من صلى على ثوبه نجاسة وكان لم يعلم بها
 ثم علم بها بعد الفراغ من الصلوة وقد مضى وقته وثالثا
 من صلى وعليه نجاسة ولم يعلم بها كذلك وراى انها
 من تحريمي جهة القبلة فاستبهرت عليه وصلى الى جهة ثم ظهر له
 انه قد صلى الى يمين القبلة ويبا رها وقد مضى الوقت فان
 علم ذلك وكان الوقت باقيا اعاد على كل حال **فصل**
في بيان احكام السهو اذا عرض للصلى سهو في الصلوة
 وذكرنا ونعلم على طهارة ذلك لم يكمل من اربعة اوجه اما يمكن
 تلافيه في الحال او بعده او لا يمكن تلافيه ويظهر الصلوة او
 لا يظهر وان عرض له شك محض لم يكمل من خمسة اوجه
 اما يوجب اعادته الصلوة او يوجب التلافي او لا يكون له
 حكم او يوجب الاحياط او يحرم ان قال اول ثمانية اشياء
 من نسي القراءة وذكر وهو قائم لم يركع وقرا ونسي
 الركوع وذكر قائما ونسي سجدة او واحدة منها وذكرها

من تسبيح الركوع وذكر الركوع أو تسبيح سجود وذكر
جاءت والثاني أحد شيئين من قراء التوراة قبل الحمد
نابسيًا وذكر قبل الركوع قراء الحمد وأعاد الصورة من
نسي الركوع في واحدة من الآخرين وذكر بعد سجود
لم يتعد بسجود وقام وركع ومن ترك التسبيح في واحدة
من الآخرين بعد الركوع لم يتعد بدقيعاه وقراءة و
جلس في سجدة من التسبيح الأول وذكر حال القيام
قبل الركوع رجع فشهد وقام وإن ذكر بعد الركوع مضى في
صلاته وقصر بعد التسليم وجبر ذلك سجدة في التهور ومن
نسي سجدة واحدة وذكر قبل الركوع قائما أو بعد
فحكم حكم من نسي التسبيح في الحالتين ومن نسي سجدة
من الركعتين الأخيرتين وذكر بعد القيام في مثل حكم من
نسي سجدة واحدة إلا أنه يجب أن يسجد بغير سجدة
إذا قصر بعد التسليم سجدة في التهور من جلس في الأيام
صلوة الغداة وتشهد وسلم ثم ذكر طريح جميع ذلك
وقام وأتم صلوة ما لم يكث أو لم يفرغ من القبلة
أو لم يتكلم وكذلك من سلم في الثانية من المغرب
ويخرج على بعض هذه المسائل على أحد من نسي ركوعا

الثانية

أو ركوعا واحدا وذكر بعد سجود ولم يذكر موضع إعادة القبلة
على قول من قال كل سهو لم يرد واحدة من الأولىين ^{بوجوب}
الاعادة ولم يعد القول الثاني ومن نسي أربع سجدة
من أربع ركعات وذكر بعد التسليم أعاد على القول
الأول وقضى على القول الثاني وسجد بغير سجدة سجدة
التهور وإن ترك ثلث أو اثنتين أو واحدة فغنى ذلك
وإن لم يشع أسيا من ترك السجدة أو تكبيرة الإمام
أو ركوع أو ركوعا واحدة من الأولىين وذكر بعد سجود
والتسبيح في واحدة منهما وذكر بعد الركوع أو نسي
الركوع أو التسبيح على ما ذكرنا من صلوة المغرب
أو الغداة ومن زاد ركوعا ومن زاد سجدة في واحدة
منها من لفتى ركعة أو ما زاد وذكر بعد أن أحد
أو تكلم أو استبد القبلة والرابع أربعة أشياء
من ترك القراءة وذكر بعد الركوع على قول من
قال أنها غير دين ومن قال لا تداركن فهو وجوب
الاعادة ومن ترك التسبيح الركوع أو السجود وذكر
بعد رفع الرأس أو تشهد الأول أو ذكر بعد الركوع

من الشك والاول من الوجه الثاني تسعة اشياء
 من شك في الركوع بعد الفراغ من السجود في واحدة من
 الاولين او في السجدين في واحدة منهما بعد الركوع
 او شك بين الكثير والقليل في صلوة الغداة او بين
 اثنتي عشرة والاربع في المغرب او شك في صلوة الغداة
 او بين الثلث والاربع في المغرب والمغرب في السفر
 او في الايام من الرباعيات او شك ولم يدرك
 لم يصح والثاني ثمانية اشياء من شك في القراءة
 قبل الركوع او في الركوع في واحدة من الايتين قائما
 فان ذكر الكفاية قد ركع او لم يركع ولم يرفع راسه
 فان ذكر بعد الركوع اعاد وفي السجدة ترفع مع
 الايتين فان ذكر فيها انه قد سجد اعاد الصلوة وفي
 احدهما من جعل حكم الاولين كذلك او في سجدة واحدة
 وهو جالس فان ذكر بعد انه كان قد سجد لم يعد
 او في التسليم الاول حال او في الثاني ولم يسلم بعد
 او في تسليم الركوع والكفاية او سجدة واحدة او التسليم
 تسعة اشياء من شك في النية او تكبيرة الايام

حال القراءة او في القراءة حالة الركوع او بعده او في
 الركوع من احدهما حالة السجود او بعده او في السجود منها
 وقد قام او في التسليم الاول قائما او في الثاني وقد سلم
 او سجدت مرات متواليات او في سهو والاربع
 اربعة مواضع من شك بين الاثنين والثلث والاربع
 او بين الثلث والاربع او بين الثلث والاربع بالاول
 والثاني من على الاكثر ويتم الصلوة فاذا سلم صلى
 ركعة من قيام او ركعتين من جلوس وان كان في بين
 انهم على الاكثر ويستم ثم يقوم يصلي ركعتين باحد هذا
 والاربع كذلك البتة فاذا سلم قام وصلى ركعتين
 من جلوس والى مس سبعة اشياء من شك في
 الصلوة ناسية ومن قام وكان من حقة الصلوة او
 فقد من حقة القيام او شك بين الاربع وخمس وذكر
 بعد الركوع انه ترك التسليم الاول وقضى بعد التسليم
 من تسليمة واحدة وذكر بعد الركوع وقضى بعد
 التسليم او سجدة من الايتين وقضاها على ذكر
 جبر جميع ذلك السجدة في السهو من سهو منها قضاها

او الاربع
 الاثنين وم

اذا ذكر وان طار الرحان وان سهر في صلوة واحدة
 بما يوجب اجران سجدة الشكر من مرة واحدة
 سجدة شكر مرة واحدة وقع سهو في صلوة الجماعة بما
 يوجب الشكر للامام والمأموم سجدة واحدة سجدة
 الشكر وان سهر احدهما وذكره الا فلو لم يجز ان
 سهر الامام دون المأموم ولم يذكره وجب سجدة
 على الامام ولزم المأموم متابعتها ايضا طاعة لاجتماع
 الشكر على اختلافها يقع في اثنين وسبعين نوعا
فصل في صلوة الجمعة المكلف
 في صلوة الجمعة اربعة اضرب اما يجب عليه وتقع منه
 او يجب عليه ولا تقع به ولا مند او لا يجب عليه
 تقع به ومند او لا يجب عليه ولا تقع به وتقع منه
 فالاول من اجتمع فيه خمس اقسام الاسلام والذكورة
 والبلوغ والحرية وكمال العقل وانتم منه ست
 المرفق والعمى والعرج والشيوخة كتب الاول معها
 والسفر الموجب للتقصير والعبد عن الموضع الذي تقام

فيه الجمعة بمقدار وسنتين فصاعدا والثاني الكافر
 والثالث اربعة المرافق والاربعون من
 كان على راس فرسخين فصاعدا والاربعون من
 المرأة والعبد والمساوي والفقير والمجنون وكذا
 من كان له قاتل اربعة شروط حضوره في طائفة العار
 او من غلبه كذا وكذا حضوره سبعة نفر حتى يجزئ
 حتى تسحب من كسب عليهم وتقع بهم او يكون بين
 بعضهم ثلثة اعيان فصاعدا او تخطب خطبتان
 تشهدان على الربوا اصفاء حمد الله تعالى في حقوه
 على النبي وآله عليه السلام ودفع الناس وتذكيره
 خفيف من القرآن ويجب ان يراعى الامام التذكير
 بخطبة اربعة اشياء ان يخطب قائما ثم راكعا
 يكون على طهر ويخطب خطبتين ويصل بينهما بركعة
 خفيفة ويجمع فيه تسعة شروط الايمان والبلوغ
 كمال العقل والعدالة وصدق القلبية والولادة من
 احلها واتقاة الفواحش في اول الوقت والنجاسة
 والنجاسة هو البرص وسحب ان يكون حاديا لاربع اقسام

الصباحة في الخطبة والبرائة من التنجس والنفث شيئا
 فأنطقوا وتردي ببرد يعني وكيفية ارتداء البكرك
 دون الدرجة العليا للدرجة والصفوة السنية
 أو قار والرفعة في الصفوة على الكثرة أو توسع
 ومركب الصفات من معنى وثمال ويجعلها شيئا
 معقول قبل الزوال والاعتدال إذا خطبت في الشمس
 وإن خطبت قبل الزوال وجعل بعد ركعتين فادأ بعد
 أو في الموضع مرة واحدة والزيادة عليها بدعة
 وسبقت في الخطبة ستة أشياء الاعتقاد والى بريد
 الوعظ على الرخصة والترغيب والترهيب الدعاء للامة
 عليهم السلام والمؤمنين وحرمة عليه وعلى من حضر الصلاة من المؤمنين
 وحملها ويجعل من حصر الصفات اليها وسبقت
 في الصفوة خمسة أشياء ان يقرأ في الدعاء في سورة
 البقرة وفي الثانية سورة المائدة وان يفتت
 قنوتين واحدة في الاول قبل الركوع والثانية في
 الثانية بعده وان يجعل بينهما وبين الصلوات واحد
 وثلاثينها فصل في بيان

سيفادع

احكام الجماعة اجماعة للشيخ التي في الصفوة المفوض
 او في مكان في كل فرقة التي في صلوة الاستسقاء خاصة
 ومن غير ذلك أما تجب الجماعة وهي في صلوة الجماعة خاصة
 أو سبقت وهي ما بعد ما من المفوضات وفي صلوة الاستسقاء
 إذا استسقت شروطها والكثرة في الصفوة الخمس
 والشرط الثاني في واحد ما عدا النوع احدى اربع الى
 الامة وان كان في الموضع والثالث اليها فما يرجع
 الى الكلام ثلثة أشياء الايمان والعدالة وكونه أو
 القوم ويعني ان يعتق عنه احد عشر خطبة الكفر
 والنصب وخلاف الحق في اصل الدين والنسب وحسب
 الولادة ونحو ذلك والدين وتليظ الرق والعلف والرفق
 والحنونة والانهوثة وجاز للعلماء المصلحة الى التوم
 بأشياء إذا كانت اهدأ لها والعبدان قوم بمولاه
 خاصة إذا كان اهدأ لذلك وشروط اامة الصلوة
 ستة على الترتيب القراءة ثم النفث ثم الشرف ثم
 البهجة ثم السن ثم الصباحة فان توافقت التواتر
 فمهم النفث فان توافقت وادعم الاشراف في المكان

مسألة في الصلاة والفقه وعلى هذا الترتيب المتقدم
 بحجة ثم الحسن ثم الأصح وجماع التوفيقية
 وما يرجع إلى المأموم شيئا من التكليف والأحكام وما يرجع
 إليها حضور عاقلين مسلمين فصاحدا وتكره المأمومة
 عشر نفث إلا بأصلهم المستقيم والمساو والمغيبين والفقير
 فمن لم يجد رعا على اصطلاح ساد ومن عجز عن أداء خوف
 أو ابدل حرقا من خوف أو ارتج عليه في أو الكلد أو لم يكن
 بأزوف على النجوة والبيان والمخوف والمغيبين
 والأبصر وصاحب المسببة أو باللائمة إذا كان لهذا
 لها والمأثم الحق إذا اجتمع فيه شرطان مما يتعلق بالجماعة
 شتمه بضرب أو جرح أو ضرب أو مخطوطة وكراهة وجباية
 فالواجب الرجوع إلى ما فيه الاقتداء والوقوف خلفه
 أو من أحوجا إليه واللائمة في الصلاة أو أسمع
 ومما يفتى في أفعال الصلوة والمستحب اثنا
 عشر شيئا الاجتماع في المكان المستوي والوقوف
 خلف الإمام إن كانوا جماعة فيهم رجال وعلماء وعبيد
 إن كانوا اثنين وعن عبيد وثلاثة فتعدوا إن كانوا

عزاة وقيل إن كان ثلثا أو تسوية الصفين أو رب بعضهم
 من بعض وسد فوجدوا أن يكون سعة ما بين الصفين
 مقدار ردفهم فزوا إن سمع الإمام المؤتم الشهادتين
 والافتقار للإمام إذا كان لا يعلم بغير الوقت أو
 الفصل وتطهر صلوة للاقتداء بالعدل وإعادة الصلوة
 مرة أخرى جماعة إذا حضره مؤتم وجلس الإمام في
 التعقيب حتى يتم الصلوة من ثم لم يدرك مع جميع
 الركعات والمخطوطة شيئا وقوف الإمام على
 سطح أو موضع مرتفع إذا كان المأموم أقل منه وقوف
 الإمام أمام أو خلف حائل بينهما وبينه وبين الصف
 الفصل بالإمام أو الفاسد أو التقدم على الإمام إلى
 الركوع أو إلى السجود أو إلى الانحناء منها ومما رآه
 الإمام لغيره من الكلام بعد قول المؤتم قد قامت
 الصلوة أو أيا مما يتعلق بها أو الفصل إذا أقيم المصنعة
 مع وجود من يجمع الاقتداء به والجماع في الصلاة إلا
 فيما ذكرناه والمكره سبعة أشياء وقوف الإمام في الجواب
 أو قبل وقوف المأموم سبعة أشياء وقوف الإمام في الجواب

منقولة الى المكان الصف فحيزه واجتماع مرتين في
صلوة ومسجد واحد والاطالة الصلوة استغناء للغير
تأخير الصلوة انتظار لمن تكبر بجماعة وان يجمع
المأموم الامام والي غير سبعة عشر شيئا لاقتداء
في فريضة باخو في الاداء بالانقضاء وفي العكس
والاقتداء في فريضة باخو في الاداء بالانقضاء وفي
العكس لاقتداء للغير من المنتقل والمنفصل بالغير من
وترك الجماعة بعد ركعة وهو ثمانية اشياء والحرر
المطهر اربع الشديدة او العذر خارجي وهو عشرة
اشياء خفف الغيرة على النفس او المال او الثوبين والمريض
والتمريض وغلبة النوم وفواق الزوجة والاكل مع شدة
الصلوة وحضور الطعام وهلاك الطعام ودنو
الامام عن موضع اعلى من موضع المأموم مع استواء
المكان ودخول الامام بين الاساطير او على
موضع طالب ارجاء المسجد مع شدة الامام او
عكس وان لم يكن بالصف في الصلوة اذا ادرك الامام
في الركوع قبل الوصول اليه وان يقف منقولة احسن كجاء

من يقف معه والاجتماع في السقف المشدود بعصا
بعض وفي المشدود ملزم كحل بينهما حائل والامامة
للمرء اذا سدد وتقدم غير الامام المسجد اذا خفف
واست الوقت او انصرف ومفارقة الامام لعذر والاطالة
الركوع للامام اذا احسن بدله وروى انه سجدت
استحالة من يتم الصلوة بالناس ان سجدت
والانقضاء على غير الاقامة اذا ادرك الامام في
الركوع وخاف الفوت والتمريض وقوف الامام
والمأموم فخر بان احدهما يقف المأموم عن جانب
الامام والآخر يقف خلفه قالوا اذا صف رجال
جماعة وقف المأموم على غير الامام او صف قوم
او منى صلتوا جميعا جلوس والامام وسطح وتقدم
الامام العودة امامهم بركبة وركع وسجد بالاباء
المأمومون يركعون ويجدون او صلت النساء
جماعة وقفت التي تؤم بين وسطى والثاني
اذا صف رجل وامرأة جماعة وقفت المرأة خلفه او
صف رجال جماعة وقفا خلف الامام او صف رجال

وبن، وحاشي وعيد وبيان وعارة وقف الرطل
اولا خلف الامام ثم العبد ثم الصبيان ثم العراة جلوس
ثم الحاشي اذا اشكل امره ثم النساء وان وقف
الرجال عمن الامام جاز قصه
في بيان احكام صلوة الشكر المستوفية اقرب
معينة وبيع وطاعة فاستاذلكان معصية لم يخرج
فيه التقير في قصر الصلوة بحال ولا انقطاع الصوم وان
كان باحاطا وطاعة لم يخرج اما بلغ حد التقير برب
ثمانية واسم اوله يبلغ فان لم يبلغ لم يخرج اما كان اربعة
فواحد فصاعدا اوله يكن فان لم يكن لم يقصر بحال
وان كان لم يخرج اما اراد الرجوع من يومه او من
عده او لم يرد الرجوع كذلك فان اراد الرجوع من
يومه قصر وان اراد الرجوع من عده كان يقصر بين
التقير والاقامة في الصلوة دون الصوم وان لم
يرد الرجوع انتم على حاله اذا لم يبلغ سفوفه في
حكم الكفر فان كان سفوفه في حكم الكفر لم يخرج كان
له دار اقامة اوله يكن فان كان له دار اقامة يكون

له فيها مقام خمسة ايام قصر بالثبوت وانتم بالقبول وان
ان لم يكن له دار اقامة انتم على حاله والذي يكون
سلوة في حكم الكفر ثمانية رهط المكاتب والمجانم والراعي
والبدوي والبربر والذير يورثي المارسة لوجباية
او كانت من سوق الى سوق وان بلغ سفوفه فاستاذ
التقير لم يخرج من ثلثة اوجه اما نوى السفر ولم يخرج
او خرج ولم ينو او نوى وخرج فالاول يكون كاحضرا
والثاني ان يكون في حكم الكفر وان قطع حصارا لم
من اقامت له دار اقامة او ان لم يبق له دار اقامة
في طلبه وانما لم يخرج من ثمانية اوجه اما وقف
في الطريق او عند عنده الى حينه او من بضيعة له او
مضى غير معرج او نوى اقامة عشرة في المقصد او لم ينو
ثم نوى اذا بلغ المقصد او نوى الاقامة راسيا
او نوى السفر الى احد الايام الثلاثة فالاول ان
نوى اقامة عشرة ايام وان لم ينو قصر وانما في ثلثة
امزب اما عدل الى الصلوة له ولا يجوز له التقير
او اطلبه منه بلزمة التقير او التجارة ولا يلزمه التقير

في الصلوة دون الصوم وان كان كان له فيها
 حكم نزل به كسنة شهر فضا عدا اتم وان لم يكن
 قصر الا اذا نوي اقامة عشرة والاربع كان فرضه التقير
 في الصلوة والصوم والاربع فرضه التقير في الصلاة
 في الاقامة في المقصد والابدية وان دس فرضه
 التقير في الصلاة فاذ اخرج المقصد ولم يبد له فرائض
 اتم كان بداله لم يخل اما اتم صلوة واحدة ولم يدر الا ان
 ادبر القبل الى الصلوة ولم يدر التقير ولم يدر صلوة
 بعبثه وبين شهر فان اقام شهر اتم بعد ذلك ولو صلوة
 واحدة والكل الى راي فلان اتم ولو يدبره اقام
 يوما واحدا بعد رؤيته وقصر وان لم ينو الا فاشته
 ما عبثه وبين شهر اذ لم يرد وان لم يستح له
 الا ان اتم فيه وان لم ينو مقام عشرة ويجوز التقير
 واذا رجع الى بلد من لم ينو السفر كان المسافة
 قدر التقير قصر والعاصم في السفر عشرة رجب الباء
 والعادي وقاطع الطريق والتخريف والافاق
 الى الجوز والتابع السلطان جابر مختار في طاعة

والسابع

والعبء الملائق والمارب من الغريم وهو ملة على قضاء
 حقه من غير اجماع به والهاد به من الزرع والى غير
 يجوز سنية في دار الكفر من طلب الصلوة الفصل
 في بيان صلوة الخوف صلوة الخوف
 ضربان صلوة الخوف وصلوة سعة الخوف فصلوة الخوف
 لا حد لعدد اقوام لمن قتل قتلا واجبا او مباحا او
 كافيا في حكم من قتل مباحا مثل الدفاع عن النفس او
 المال للماربي سوادا وفسد عدوا وانما يجوز ذلك لثلاثة
 شروط كون العدو في خلاف جهة القبلة وخوف
 القدر والى الجباب منهم عليهم وامكان افر افر وقت
 ومقاومة كثر وقت منهم العدو ولا يتصوره سوا خفا
 فاذا ارادوا ذلك افر قوا وقتين ووقت احدهما
 دار العدو والافريق مع الامام عليهم السلام والصلوة
 الامام بها ركعة وقام الى الثانية ووقف بها ثم
 قرأت وركعت ثالثة للافريق مع الامام و
 الصلوة وجبت الى مكان الا في رجاء من
 واقفت الامام وصلت الثانية معه فاذا جلس

والامام والشهيد فاجتنبوا وتبركوا في الامام
 وركعت وسجدت وقسمت فسلم بهم الامام
 ان كانت الصلوة ثلثية صلى الامام بالوقوف الاول
 ركعة ووقف في الثانية حتى اتمت ورجعت
 الى المواقف الاولى وجازت في واقعت به
 وصلى ركعتين وحط في الشهادتين قامت ثابته للامام
 وامت وسلم بها واما صلوة شدة الخوف فليح
 حسب ما يمكن قايما والكيا وما شيا وساجدة اعلى الركوع
 الترجع وموينا مستقبلا القبلة وغير سبيلها والالم يني
 الاياما اقل من ركعة سجدة واحمد لله والاله
 الا الله والله اكبر وفي يوف من السيل والسمع
 لصلى صلوة شدة الخوف فصل
 في بيان صلوة العبد شروطا وجوب صلوة
 اجتهد ويجب عليه من يجب عليه وتسقط عن تسقط عنها
 الا ان صلوة العبد او سقط وجوبها لم يسقط
 ولذا فانت لا يلزم قضاء الا اذا وصل الى الخطبة
 وجلس معها اليها واذا لم تصل في الجماعة استحب

ان تصل على الافراد ويقتضي ان يتابع مع الاختيار
 في الصلوة ان يركع فانه تسقط في المسجد الحرام ولا يجوز
 صلوة الفلاة قبلها ولا بعد ما قبل الزوال ان يركع
 فانه يستحب ان تسقط فيها ركعتان في مسجد النبي صلى الله
 عليه وآله قبل الخروج الى المصلى وقتها من عند ان يركع
 الشمس الى وقت الزوال وكسيتها ركعتان بركعتي
 عشرة بكبرية سبع في الاول وخمس في الثانية بزيادة
 تسع تكبيرات على الكبريات المعتادة في سائر الصلوة
 ويستحب ان يتوارى في ادبها بعد الحمد سورة الاحق
 وفي الاخرى سورة الشمس ويفصل بين كل تكبيرتين
 بقنوت ويرفع يده بالتكبير والقنوت يقدم
 القنوت على التكبيرات وجوباً في الركعتين وركوع
 بعدات بقنة في الاول وبعد الثانية في الثانية
 ويكبر بالتكبير المعروف بعد اربع صلوة مفروضة
 في عيد الغنم بعد المغرب والعشا والعداة و
 صلوة العبد وبعد خمس عشرة صلوة في عيد الاضحية
 اذا كان عتيق وبعد عشرة صلوة اذا لم يكن به ابتداء

من بعد صلوة الظهر يوم العيد الى ان يستوفي ركعتيه
 يوم العيد بعد الصلوة ويقوم الامام على منبر رسول
 النبي ويخطب مثل خطبة الجمعة ويعلم الناس الخطبة و
 الاضحية في يومها **فصل** في بيان صلوة
 المكسوف صلوة المكسوف يجب عند احدي
 اربع آيات كسوف الشمس وكسوف القمر والازال والرياح
 السوداء الخ فاما المكسوف الشمس او خسف القمر جميعا
 وترك الصلوة حرام اقضى بغسل وان تركها غير متعمد قضى
 قضى بغسل وان اخرجت الغسل وترك متعمدا
 قضى بغسل وان ترك سواء لم يقضى اول وقتها
 اذا ابتداء في الاضحية وآؤه اذا ابتداء في الاضحية
 واول وقت صلوة الازال والرياح السوداء
 ظهورها وليس لآؤه وقت معين وان كان وقتها
 وقت رابعة موقفة ابتداء بالموظفة وان كان
 وقتها قريباً من وقت الموظفة ودخل فيها ثم دخل
 وقت الموظفة انما تألم كيف فوات الموظفة
 خالف فواتها فمطعها وصلى الموظفة او خففها ان

المن وعجز ركعتيه بادر مع سجدة او ركعتان بعشر
 ركعات ويستحب ان يقرأ فيها السورة الطوال
 وان بقا واذ افرغ منها قبل الاضحية وكيفيات ان
 يفتح ويخروج ويقرأ الحمد وسورة طولة مثل الدنيا
 والكهف فلذا افرغ ركع وطول زمان الركوع مثل
 زمان القوادة ورفع راسه بأكبره والحمد وسورة
 وعاد الى الركوع بمكة اثنتان وقال اذا رفع راسه
 من الركوع انما سمع الله من عبده وسجد بعدة
 وقدم وقدماً مثل فعل وقت اذا اراد الركوع العا
 وان قنت خمس مرات عند كل ركوعين كان افضل
 وان قرأ بعض السورة جاز فان اراد انهما بعد
 الركوع الا قولهم قرا الحمد وان اراد قراءته اولى قرا
 الحمد **فصل** في بيان صلوة الاستسقاء
 وهي صلوة العيسضة وبينة وترتبات وفي الخروج
 الى المطر الا ان لم ينسب فيها الى قرائته سورة معينة
 ويستحب اذا اجبر بالبداء وقتت الاضحية
 ونصبت العميون والاكابر والارامل والناسك

ذلك تقدم الامام اليهم بصوم ثلثة ايام السبت والاحد
والثلاثي ثم خرج بهم يوم الاثنين الى الصلوة الاولى فقاموا
وقدموا الناس وهو على اثرهم بسكنية ووقار
وصلى بهم فاذا فرغ من الصلوة قام وهو مستقبل القبلة
والناس معه وكبر والله تعالى له بكرة وفضل
بها الاصوات ثم التفتوا عن ايمانهم وسجدوا لله
تعالى مائة تسبيح ثم التفتوا عن شاكلهم وعلو ايامه
تسليمة ثم استقبل الامام الناس وحده والله تعالى
ما له تخميدة يرفعون اصواتهم في جميع ذلك ثم خطب
الامام بحفلة الاستغاثة المروية عن امير المؤمنين عليه السلام
قال لم يعلم اقصر بالدعاء فان لم يسقوا العبادوا
ثانيا وثالثا فاذا استغاثوا صلوا استغاثوا الله تعالى
بعضه والاستغاثة الشيوخ الكبار والصبيان الصغار
والجابر بن النضر والبنات والبنات والبنات
الذمة **فصل في بيان صلاة المارء**
المرء في صلاة تامة تامة اخرج فان قد رجع الصلوة
فانما منعه من الصلاة او عكازة صلى فانما منعه

عليه ان لم يكنه القديم في بعض صلته كذلك فاعدا
الكنة الركوع فانما صلى فلهذا اوقام الركوع وان لم يكن
الامام لم يركع لم يركع وسجد على الارض ان الكنة فان
لم يكنه رفع السجدة وسجد عليها وان لم يكنه فاعدا
الكنة مضطجعا صلى كذلك وركع وسجد فان لم يكنه
او لم يركع او سجد مضطجعا فان لم يكنه استلم على فخذه
او لم يركع عينيته اذا اراد الركوع وتحرما اذا اراد رفع
الركوع منه واذا كان مضطجعا وحدث به ما ينقض
الصلوة قطع وطهر وبني وان كان به على البول
والزكرك اذا استبرأ ووجب عليه ان يغير عرقه على
ذكره للثقة تفقد في الجنيسة الى بركة وثوبه واذا
صلى فاعدا انصت بعين قعدة القيام وبين قعدة ركوع
فانكسرت وجلس مترجعا جاز له القراءة وعلى وركه
مشبه ان الكنة فان لم يكنه فعل كيف الكنة وان كان
مسوا جاز له ان يصلي الوضوء راكبا وسجد
على ما ينبغي منه ان الكنة وان تنقل وصلى بالايام
حاز **فصل في بيان صلوة العرايا**

العريان على أربعة ارجل فان وهدا يستبرأ العورة
 من الحشيش او القين الظاهر سترها به فان لم يجدوا
 الصلوة جماعة فقد دارا حكمه ان صلي منفردا بحيث يامن
 الظل او احد عليه صلي فاباوان لم يامن صلي فاعدا من
 كان معه ثوب خشن فعرفى حكم العار و ان كانت جماعة
 عراة ومع احدهم ما يستبرأ العورة استحب له اذا صلي
 فيها ان يعبروا واحدا فواحدا حتى يصلوا فيها والمعيد
 صلي طائفة كيف يمكنه **فصل في بيان**
الصلوة في السفينة من ركعتين وقدر على
 الشط فان استحب له ان يخرج للصلوة الوضوء اليه فان
 لم يخرج وصلي فيها جاز وصلي قائما مستقبل القبلة فان
 لم يتمكن من القيام صلي جالس فان دارت السفينة
 امكن ان يدور معها ليكون وجهه الى القبلة دار فاما لم
 يمكنه استقبال تكبيرة الاوام وصلي كيف دارت وسجد ان
 شاء على خشبها وان كانت مقبرة وكان له نور فطبع
 به غطاء وسجد عليه وان لم يتمكن من القيام صلي جالس
 يكون له ما يستبرأ به سجدة على القبر لا يمكن له ما يستبرأ به

يجوز له ان يصلي الى راس السفينة وان راع القبلة كان
 بالبحر والظلمة فذلك وار **فصل في بيان**
 صلوة العريان والمعتل والمساخ هؤلاء اذا دخل
 عليهم وقت الصلوة ولم يتمكنوا من وضع يديهم على صلواتهم
 ايها والسجود خفض من الركوع ولا بد من استقبال القبلة
 اذ **فصل في بيان صلوة الليل** والليل
 شهر رمضان وغيرها صلوة الليل احدى عشرة ركعة
 فاذا دار ذلك قام وتطهر وابتداء فصل ركعتين كل ركعتين
 كل ركعة منها بمكة مرة والاخرى من طين مرة وقتها
 وعقب بعد كل ركعتين بالذبح المأثور او بما يشبهه ويلي
 بعد ذلك ست ركعات كل ركعة بتسليمة وقرأ فيها النور
 الطوال مثل الانبياء والكهف والحواشم وعقب كل
 ركعتين وقتها ان نية قبل الركوع ثم صلي ركعتين صلوة
 الشفع وتوجه فيها الى الدعاء في الاصل سبع تكبيرات وقرأ
 في الاول الحمد وسورة الفلق وفي الثانية الحمد وسورة
 وقتها بالمأثور وعقب بالمعوي وسجد ثم قام الى منزلة
 النور وتوجه وقرأ فيها الحمد وسورة الفلق ثم سجد ثم

والصلاة في وقت قنوت طويلا بطول روي وروى في الصلاة
 من خيار الصحابة رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلاة ركعتين
 اللهم صل على النبي وآله وسلم واسأله باسمه وادعاه
 وسمي من قدر عليه والدير ودعا على من حاد الله ورسوله
 صلعم وتضرع واجتهد واستغفر واناب فاذا فرغ من
 الركعة ورفع راسه دعا بالحق المأثور المروي فاذا فرغ
 من الصلاة عقبها هو مروي ثم قام الى ركعتي العداة
 وصلى وعقب واضطجع ووضع كفه اليمنى على اليد اليمنى
 ودعا وقراء الايات الموقوفة بذلك من القرآن على
 ما هو مذكور واما فافطر بعد ركعتين فالف ركعة منها
 ثمان ركعة في ثلث ليال ليلة تسع عشرة واحدا
 وعشرين ليلة وعشرين وثلاثمائة وثلاثون ركعة في تسع
 عشرة ليلة كل ليلة عشرين ركعة منها ثمان ركعات
 بعد المغرب قبل العشاء والباقي بعد العشاء وثمان
 واربعون ركعة في ثمان ليال الباقية كل ليلة عشرين
 بين العشاءين ثمانيا والباقي بعده ولقوا في كل ركعة الحمد
 مرة وقل هو الله احد عشر مرات ودعا بعد كل ركعة

على

ان الحمد وصلة في كل جمعة منها عشر ركعات الركعت
 صلوة امير المؤمنين وركعتان صلوة الطاهر واربع ركعات
 صلوة جعفر عليه السلام وصلة في جمعة الاخرة عشرين
 ركعة صلوة امير المؤمنين عليه السلام وسبع ركعات الاخرة
 عشرين ركعة صلوة الطاهرة عليه السلام وصلة ليلة
 التشف زبادة على الالف مائة ركعة واما
 صلوة امير المؤمنين عليه السلام فاربع ركعات بمسند
 وسليمان تقرأ في كل ركعة منها الحمد مرة والاحد
 خمسين مرة وصلوة فاطمة عليها السلام ركعتان
 لقراء الاول مرة سورة الاخلاص بعد الفاتحة وصلوة
 جعفر عليه السلام اربع ركعات بمسندين وسليمان تقرأ
 في الاول الحمد واذا زلزلت الارض وفي الثانية
 الحمد والعاريا وفي الثالثة الحمد واذا جاء
 نصر الله وفي الرابعة الحمد وقل هو الله احد وثقت
 فيها فتوتين وسبح في جميع ثمان مائة تسبيحة في كل ركعة
 خمسة وسبعين بعد القراءة قبل الركوع في كل ركعة
 خمسة عشر وفي الركوع عشرة او في رفع الركاس منه

عشرًا وعقب بعد كل واحدة من هذه الصلوات
 والتسبيح المرويان لها وان صلى صلوة جعفر بالليل
 او بالنهار واحتسب من اقله جاز فصل
 في بيان الصلوة على الاموات الفصل
 على بيان خمسة انواع من محبة الصلوة عليه ومن
 تحظر الصلوة عليه ومن يصلي عليه سنة وتعيته
 ومن يكبر عليه خمس ومن يكبر عليه اربعًا فالاول
 كل من بلغ ست سنين فصاعدًا من اهل الايمان
 والثاني من اهل السنة اصف الكافر والمساكين والميتون
 باعيا وان لم يكن طفلا من اهل الايمان لم يبلغ
 ست سنين والاربع كل من ارتاب لولائه من المسلمين
 والى من كل من يربها من جهة عليه من اهل البيت
 وعبار فالكسبي يوضع نعله بجذاء القبلة بحيث
 لو اجمع على عينه لكان بازار القبلة وراسه
 الى يمينها فان وضع منكبوت وصلى عليه وجبت
 لغاده الصلوة عليه ما لم يدفن ولم يكل اما كان
 مفردا او معه ميت آخر فان كان مفردا وكان

رجلا وقف امامه عند وسط الجنازة وان كانت
 امرأة وقف عند صدره وان كان معه غيره
 لم يخل من تسعة اوجه اما كانا رجلين او امرأتين
 او رجلا وامرأة وصبيته او صبيته او رجلا وفتى
 او فتى او عبدا او رجلا حرًا او عبدا او امرأة وفتى
 وصبيته وصبيته فالاول قدم الاقل سنًا الى جهة
 القبلة والثاني كذلك والثالث قدمت المرأة و
 الرابع قدم البني والى من قدمت القبلة والى من
 قدمت المرأة اذا كان البني من محبة الصلوة
 والى من قدمت الفتى والثاني من قدم العبد والاربع
 قدمت الصبيته ثم الامة ثم المرأة ثم الفتى ثم البني
 ثم العبد ثم الحر وان كان البني من الاكابر عليه الصلوة
 قدمت على المرأة ومن يصلي على الميت سبع اصناف
 اما كان رجلا او رجلا وامرأة او امرأتين او رجلا
 جماعة او عرابة او امرأة او رجلا وفتى او فتى
 وصبيته وعبدا فالاول يلقى المصوم خلف الامام
 والثاني كذلك والثالث تقف المومنة خلفها

والرابع يقف امامهم خلف الامام وفي مس يقف الامام
 وعظم وارضع ايديهم على سواهم وان مس يقف
 الامام والباقيات عزيمتها ويكبرها وان كان
 فيها جالسين فوجبت من الصف وقفت بارزة من
 الصف وان يقف الامام ثم الرجال ثم
 العبيد ثم الصبيان ثم النساء وما اول
 الناس بالقلوة على الهيئت فاولهم من الميراث
 الا اذا حضر الاب والابن معا فان الاب احق
 من الابن والزوج ولو احق بالقلوة على المرأة
 فان حضرا مع عدل لوافق بالقلوة وليس له ان
 يتقدمه وان حضرا نجي وكان املا فلا معة قدم
 الاولى استجابا بالقلوة في موضع مخصوص بها افضل
 ويجوز في المساجد وافضل الصفوف الاخرى واذنوا
 للقلوة ورفع يديهم بالكبر وشهد الشهادتين بعد
 ثم كبر الثانية وصلى بعد على النبي وآله عليه السلام
 ثم كبر الثالثة ودعا للمؤمنين ثم كبر الرابعة ودعا على
 الهيئت ان كان ناصيا وختم الصلوة بها ودعا

له ان كان ناصيا وان كان متصفا دعاه بدعائه ان
 كان ممن لا يعرف عهده تسال الله تعالى ان يحيله له
 ولا يوجب فطانه كبره في سنة وقال ثلث مرات
 عفوكم ليس الظهار من شرط صحة هذه الصلوة وانما
 هي شرط فضلها ولا قرأته فيها ولا رفع اليد بالكبر
 الا في الاول وروى رفع اليد في الجميع وان سبق للمؤمن
 الامام بكبره اعاد معه وان فاتته واحدة كبر
 عليه بعد فراغ الامام وان فاتته الصلوة يصلي على
 البقرة الى القضاء يوم وليلة واذا صلى عليه لم يبرح من
 مكانه حتى ترضى الجفارة على ايدي الرجال
كتاب النكاح
 هذا الفصل يشتمل على بيان زكوة الاموال وزكوة الزواجر
 وزكوة الاموال كتابها الى مائة وستة عشر شيئا
 معرفة وجوبها ونسبها عليه ويقع منه اذا اؤا وحجب
 عليه ولا يقع منه ادلهما ومن لا يجب عليه فله في ما له
 ومن ضمن ادلهما يورث من الغني ومن سقط عنه ادلهما
 وما يجب فيه الزكوة من الاموال ما يجب وما ليس في الزكوة

من الأموال والقدر الذي يجب إخراج منه المستحق وقت
الذي يجب فيه المستحق لها ومن له صرفها المستحق
ومن إذا أخرج الزكاة وجب عليه إعادة ما قام الأول
فعلوه ضرورة من دين نبينا محمد صلى الله عليه وآله
كل مكلف مسلم وأبناؤه الكافرون والراعي البقي والحيوان
كل من يملك من أنواع المال واليصلها إلى المستحق
أول من إليه التفريق على المستحق ولم يودا ولم يملك
ولم يزل قدر الوضعية عن المال إذا وجب ذلك
من لم يملك وقد عزل حق الزكاة عن ماله ولم يفرط فيه
وإن مع الكافر إذا لم فإنه لا يقطع عن الزكاة التي
كانت واجبة عليه كافر أو ألبس من شيء
الذهب والفضة والكنز والشجر والتمر والحب
والابل والبقر والغنم والتماسيح ستة أشياء يحل
النائمة الأثاث وما في الخزانة إذا طلبت برأس
المال أو باكر فإن طلبت بأقل لم يلزم وقال قوم
من أصحابنا يجب في قيمة الزكاة ومنه قال لا يجب
قال بعضهم يكون فيه زكاة ستة وإن مر عليه سنون

ل
عنه

أقال

وقال قومون يلزم كل سنة وسبائك الذهب والفضة
ما لم يفرغ من الزكاة فإن فربه وجبت على الموم
لعبه مثل على الرجال للفت و على النساء للرجال بالم
لغيره من الزكاة وكل ما يخرج من الأرض مما يكال أو يوزن
سوى الأجر إلى التسعة إذا بلغ النصاب وكل مال
غاب عن صاحبه سني ثم يملك منه أفرز الزكاة لسنة
واحدة أو اثنتين أو ثلث أو أربعة أو خمسة أو ستة عشر سنة
من الحيوان وغيره النمة من الغنم والحمير والبغال
والموتنة بين الغنم والبطيخ على قول وغيره الأهل من
الحيوان إذا ملك وتانس وكل ما لم يدر ما ذكرناه مما يجب
فيه الزكاة أو تجب من الدور والمساكن والضياع العقار
والأثاث وكل المباح الاستقار والبطيخ والتمون من الذهب
والفضة وكل مال لم يملك منه صاحبه فرضا كان أو غير فرض
وأخضر أو أبيض وأكادى من المال الزكاة إذا بلغ مقدار
نصابه وإن كان غير قدر الوضعية وإن كانت غير
منه السنة على النصاب إن كان المال مما لا يغير
حول الحول ويخرجت أشياء الذهب والفضة والابل والبقر

والنعم من المال الذي يخرج منه الزكاة وقتها متى ما لم يخرج من الارض فما كان ويوزن فاذا
 فيه الزكاة وهو ما لا يخرج من الارض فما كان ويوزن فاذا
 مرت على المال احد عشر شهرا او اسهل الشهور ان عرفته وجبت
 الزكاة وبه الضلع في الفلك والتميز في الواجب من الزكاة ويجب
 قال وقت الوجوب في ذلك غير وقت الاطعام ووجوب
 والاداء واحد فيما سواه والراجح الذي ذكره الله تعالى
 في القرآن بنحو انه البقرة فانما البقرة فالتفاهة لا بد
 ثمانية نفوس هي عشر ثلثة نفوس الدماء اذا حفر وطلب حتى
 يقسم ثم صاحب المال اذا كان عارفا بذلك ثم من اذن
 له الدماء في ذلك من نواير والنفقة الامانة وان سكر
 ستة نفوس احدا من اذن زكاة المال ولم يذو او دفع الى
 غير المستحق لما عاين بذلك او دفع وطلق انه مستحق ثم ظلمه
 غير مستحق او دفعها معجلة ثم تغير حال المدفوع اليه بسبق قبل
 حوال الحول في غير الغنى ولم يكن الاربعين منه او دفع
 الى كليل او سكر فقلت او دفع الى غير المستحق فصل
في بيان زكاة الابل انما تجب الزكاة فيها ما راعى
 شروط الملك والخصاب وحول الحول والستون للدر والنقل

فالغائب المبلغ الذي تجب فيه الزكاة وما لا تجب فيه
 الزكاة يستحق شفا كالخنة نصاب او لم يكن وما
 منها ما يستحق فريضة وفيها ثلثة عشر نصابا خمسة منها حتى سنة
 وخمسة ثم عشرة ثم خمسة عشر ثم عشرين ثم خمسة وعشرون
 وثمانية وخمسة عشر وعشرون سنة وثلثون سنة والبلون
 احد وثلاثون سنة وبعون احد وثلثون مائة واحد وعشرون
 ثم تغير ذلك الحكم وصار النصاب اربعين او خمسين او اثنان
 كذلك لان تحت كل نصاب شفا اثنان سنة وعشرين
 وفيها اثنا عشرة فريضة خمسة متعاقبات وهي كل ما يجب
 في كل خمسة الى خمسة وعشرين وهي جميع من الضان او ثني
 من المعز من غنم ذلك البلد والردى لا يجوز في اثنان بل
 وهي بنت مخاض او ابن لبون ذكر في سنة وعشرين
 وبنت لبون في سنة وثلثين وحققت سنة واربعين
 وحققة في احد عشر وبنات لبون في سنة وبعين وحققتان
 في احد عشر وبنات لبون في مائة واحد وعشرون
 وبنات لبون وحققة في مائة وثلثين وعلى ذلك فان لم يكن يجب
 عليه وكان معه فوجب فيما دونه من النصاب او فاقه

دفع واستردت بين الاثنين والاربعين ان كان فوقه ووقع
 ما معه ما ذكرنا ان كان دونه مثل من وجب عليه بنت
 لبون ومعه بنت مماضي او ما هو من حكمها من البنات
 او حقة وان حصل معه من النصب ينقسم
 على اربعينات وخمسينات مثل ما بين فانما تنقسم
 على خمس اربعينات وخمسينات مثل ما بين فانما
 تنقسم على خمس اربعينات واربع خمسينات كما في خبر
 ان ش. دفع اربع حقاني وان ش. حقني بناسب
 لبون وكحقه افضل وان كان الابن صحابا او عمة في او كما
 ومما زيل لم يخرج الا دون ولم يلزم الا على بل يلزم الكوط
 وان تخرج بالاجود فقد حسن ولا يجمع فيها بين المتوفى
 ولا يتوفى بين الجميع **فصل في بيان**
ذكوة البقر شرط ذكوة البقر مثل
 شرط ذكوة الابل من الملك والنصاب الحول والتميم
 ان يعلق به الزكوة خضاب وما لم يعلق به نقص والماء فود
 منه فريضة فالنصاب فيها اثنان وهما ملقون واربعون
 والوقص اثنان وهما مكشها والفريضة اثنان

جميع او ببيعة مستنة فان انقسم المال على اربعين وغير
 شلثة وعشرين او كان المال صحيحا ومعيها او حقة او
 رد يا او حقة او غير ذلك كان حكمه على ذكرنا في الابل والمتوفى
 واما بوس حنفي الزكوة **فصل في**
 بيان ذكوة الغنم شروط وجوب ذكوة الغنم
 مثل شروط الابل والبق وما يتعلق به النصاب وما
 يؤخذ منه الفريضة وما لا يتعلق به يسمى عفوفا فالنصاب
 فيها اربعة والعفو كذلك والفريضة حنفي اربعة
 في كل نصاب واحد من جنس وبما خلف الغنم يسم
 بالبلد لا بغير الحكم والنصار الاربعون والثنائي
 اثنان واحد وعشرون والثالث اثنان واحد
 والرابع ثمانية وواحدة فاذا زاد على ذلك تغير هذا
 الحكم وكما في كل ما في شاة ولا يخرج من الردي ولا يلزم
 الا فضل حكم الصحيح المريف في السهم والنزول في الحقة
 والردي على ذكرنا والسماح للمالك حول نفسها و
 كذلك حكم ولد الابل والبق والضان والمفر حنفي
 واقل الاثنان التي يخرج من اربعة من الضان وما تم له

سنة من المعز اذا اكل الحول وبيع او رهن لم ينقص في الزكوة
وان ضلت به واحدة من النصاب قبل الحول او غاب
لم ينقص الزكوة وان لم تعد قطعت فصل
في بيان كوة الذهب والفضة
شروط زكوة الذهب والفضة اربعة الملك والنصاب
والحول وكونها مضروبة من نقوشين او في حكم المعز
والمفقوش وان كل واحد نصابا وعقوان
والمأخوذ منها يسمى فريضة والفريضة فيها ربع العشر
فالنصاب الاول في الذهب عشرون دينارا وفيه
نصف دينار وفي الفضة مائتا درهم وفيها خمسة دراهم
والنصاب الثاني في الذهب اربعة دنانير وفيها
عشر دنانير وفي الفضة اربعون درهما وفيها درهم وعليه
منه ابا لغا ما بلغ والعقوان الاول في الذهب قدرا
نقص عن العشرين وفي الفضة ما نقص عن المائتين
والعقوان الثاني في الذهب ما نقص عن الاربعمائة وفيه
منه الحكم وفي الفضة ما نقص عن الاربعمائة وفيه ذلك البدر
وان كان الذهب والفضة مضروبة غير خالصين اعتبر

بالخالص

بالخالص وان تم النصاب طرزا سنة دون وسجلها
او في احد طرفيها لم تجب فيه الزكوة وان كان مال غنما
عنه ولم يجز منه او دليعة ولم يعط اليه او قرضا على احد
ولم ير عليه او دينيا وقد نسي او لم يتمكن منه او غير
مضروب او مفقوش ولم يفر به من الزكوة لم تجب
الزكوة فيه وان تمكن او فر به من الزكوة لم تجب
الزكوة او لم ينفذ المال من المستقر فصل وهو روي عليه
وجب فيه الزكوة فصل في بيان
نكوة العقدة والتمار انما تجب
الزكوة في جميع شجر طهي الملكية والنصاب فيها واحد
والعقود واحد فالنصاب خمسة اوساق والوكوشون
صاعا والتمار تسعة اطلال بالواق والعقود ناقص
عن ذلك ولم يكن جميع ذلك من ثلثة اوجه اما سقي
سجيا او بعللا او عذبا او سقي بالغرب او الدوايا
او ما يزرع عليه المؤمن الكثيرة او سقي بها معا فالاول
يوزن فيه العشر والثاني نصف العشر والثالث على ثلثة
اهل ابا كان القاب يوزن معه العشر او نصف العشر او كان

المستقر

متى قال اول يلزم في العشر والثلث في نصف العشر والثلث
 يلزم في نصف العشر وفي نصف نصف العشر والثلث في ثلث
 اما اختلفت في ان ادر الكمال في السنة او حلق في كل سنة
 مرتين فلا قال بعضهم بعضا الى البعض والثلث لا يلزم ويكون
 لكل حكم نفسه والثلث في كل سنة في كل سنة ولا يلزم
 الا على الا اذا اختلفت به ولا يلزم الا اذا كان لا يقبل
 اختلف بعض الثم اعترى به في فصل في بيان
 من يتحقق الزكوة المستحق الزكوة ثمانية اصناف
 الفقراء والمساكين والعاملون على ما والمولفة فلوهم
 وفي الرقاب والغارمون وفي سبيل الله والبر السيل والفقير
 من لا شيء له والمساكين من له قدر من المال ولا يفيق والعار
 من لا شيء له جميع المال وقد سقط سهمه اليوم والمولفة فلوهم
 لست اكون من الكفا رستعانة بهم على قتال غيرهم من ائمتكم
 فيت لعلك وسقط سهمهم ايضا اليوم وفي الرقاب العبد
 المصنوع عليهم عند سوتهم قال الشروا واعقبوا عن
 اهل القدره او عن من وجب عليه رقبته ولم يجز ان
 من الزكوة وكذلك المكاتب اذا اخرج عن اداء المال

سهم

الكتابة اعني بما بال الصدقة على كل رقبته والغارم من رقبته
 الدين في صلته نفسه او غيره في غير موصية الله وسبيل الله
 الجهاد والرباط والمصالح وسبيل الله وسقط اليوم منهم
 والرباط دون المصالح وسبيل الله وسقط اليوم منهم
 غير منشي للسفر وقال بعض اصحابنا الضيف اذا كان فقيرا
 داخل فيه ومن يأخذ الصدقة مثله اقام اما يعرف
 استحقاقه بظاهر الحال او لا يعرف الا بالبيته او لا يعرف
 ثمرته بهذا وما رتبة اكر فلا قال ستة اصناف العاقل
 والمولفة وسبيل الله والبر السيل والفقير والمساكين ابتداء
 والثلث في صنفان الرقاب والغارم وتقسيمون من
 آف قسمين احدهما يأخذ مع الغني او الفقير وهم خمسة
 العاقل والمولفة والفرقة والغارم لمصلحة ذال الدين
 والبر السيل وان كان في عبدة ذال بر ولا في لا يأخذ
 الا مع الفقير وهم الفاضحة اصناف الفقير والمساكين
 والرقاب والغارم لمصلحة نفسه والبر السيل المنشي للسفر
 وتقسيمون قسمين آف من احدهما يعطى سقرا او هو رتبة
 اصناف الفقير والمساكين والعار والمولفة والا فاعطى

الكتابة

غير مستوف وهو الباقي من الغارم ان كان الفقد استدان
 في معصية الله تعالى وتب لم يعط من سهم الغارم
 شيئا واعط من سهم الفقراء ويعتبر الايمان في جميع الاقسام
 الا في المولفة والعهد الذي للمولفة والغزاة وتحرم
 الزكاة على بني اشم من غيرهم مع تملكهم من الخمس ولا يجوز
 دفع الزكاة الى الولد وان سفلوا الى الوالد بن وان علوا
 من سهم الفقراء والمساكين وجاز من سهم الرقاب الغارم
 والاعلان والغزاة وحكم الزكاة من سهم الغارم من كل ملك
 ولا يجوز بلز ان يدفع صدقة الى مملوكه ومن اجتمع فيه
 سببان اذ اكثر واشتق جميع الاسباب والمحال
 اذا استبره ودفع الزكاة الى المملوك لانه اذا حفر
 الامام وطلب المال الزكاة وجب ان يدفعه اليه فان لم
 يدفع اليه واعطى صاحبه لم يجزى وان لم يطلب حازا
 بيا شريف والاول ان يدفع اليه زكاة المال الظاهر
 وان لم يحضر الامام ولم يعلم وضعها في مواضعها دفع الى
 الفقهاء الذين ليسوا بمواضعها فان كان له دين
 على مؤمن ومات فقيرا حاز له ان يجتنب من الزكاة

ويستحق ان يدفع زكاة الذهب والفضة الى الفقهاء وزكاة
 الخشب الى التجار ولا يجوز ان يعطى من زكواتها لغير
 من اصحاب ولا يجوز ان يعطى قدر غناه واما الزوم
 فوجوب النصاب الاول والاخير بالباقي واذا
 استحقها قرابة فالاولى صرفها اليه وان كثرت جعل
 للقرابة قسطا وللأجنبي قسطا واذا وجد مستحق
 في البلد كره نقلها الى غيره ان فعل فمفسد وان لم يفعل
 بغيره **في بيان زكاة الودع وس**
 وهي زكاة الفطر وهي ضربان واجبة مستحق فالواجب
 انما يجب على من فيه اربعة اوصاف احرية والبلوغ والكمال
 العقل والبيار يكون مالكا لصاب تمام يجب فيه الزكاة
 ولابد له في ذلك من معرفة عشر اشياء من يجب عليه دفع
 منه ومن يجب عليه ولا يقع منه ومن لا يجب عليه ولا
 تستحب له ومن عليه الافراج عن غيره ومن التذرع
 ان يخرج عنه وما يجب فيه الافراج ومقدار ما يجب
 افراجه فيها والوقت الذي يجب فيه ومن استحقها
 القدر الذي لا يجوز افراجه اقل منه فاما الاول فقد

من

فقد ذكرناه وان كان الكافر وان لم يخرج من تحت عليه
 لو تحت له والاربع من وجبت عليه وكان ذا عيال
 وفي نسخة اضاف نفسه وجميع عياله من تحت عليه
 الفطة من الوالدين وان علوا والولد وكل عتقوا والزوج
 واما الذي خادمة الزوجة ومملوكة اذا عاها وكل من يق
 افطر عنده شهر رمضان وان كان احد سبعة اصناف
 التمر والزبيب والحنطة والشعير والارز والاقط واللبان
 وانما يجب عليه من ذلك الاغلب من قوته وافضلها
 ثم الزبيب واللبان بصاع قدره تسعة ارطال بالوزن
 الا اللين فانه يجب منه ستة ارطال ولذا لم يجدوا في
 وروى انه يخرج عنه درهم في الفطرا كانه درهم وثنا
 درهم في الرخص والاول احوط وانما من اذا اطلع به مال
 شواك الى ان يضييق وقت صلوة العبد ويجوز عليها
 من اول شهر رمضان فان لم يدفع قبل الصلوة لم يخل
 من وجهين اما وجد تحت اهل بيته فان وجد فانه
 الوقت والفضل ولزمه قضاء ما وروى انه يستحب
 له وان لم يجد وعزاه له وتلف لم يضمن وان لم يفر

والناس من تحت زكاة الاموال والاولى ان يحمله الى
 ان حضروا الى القنطرة ان لم يفر لضعفها مواضعها وان
 قائم بنفسه بذلك جازاذا علم مواضعها والاعترض صاع ويجوز
 ان يعطى حتى اصواتها فان كان له صاع واحد وحضر من
 المستحقين جاز له ان يفر عليهم واما من يستحب له ذلك
 فانه يفر من اهلك ايضا باقى المال ومن اسلم بغير
 استعمال شغل ومن ياتى زكاة الاموال ومن سهر
 عليه او اخذ الزكاة وبه حاجة ادار له عياله من هذا
 الى ذاك ثم افطر راسا عن اجمع ونظرة المكاتب
 المشروط عليه سنيته والمكاتب المطلق اذا اذير
 بعض المكاتب عليه بقدر ما احتجراذ كان موسرا و
 المعسر اذا تزوج امته لم تنزهه ولا مولاه فطرتا وتحت
 افطر الفطة عن المولود وبعد استعمال شواك الى وقت
 صلوة العبد وروى الى قرب الزوال **مسألة**
 في بيان احكام الارضين الارضون
 اربعة اقسام ارض اسلم اهلها عليها طوعا وارض
 اجزيرة وهي ما صوح عليها اهلها وارض اخذت عنوة

بالتيف وارض الانثى الاول لا ياربها ولم تنقر فيهما
 باث هو ان مواعيدتها فاذا تركوا عمارتها صار
 للمسلمين وامرهم الى الامام وان شئتم سميها موكون الى الامام
 على ما يراه صلاح من المصلحة وله بعد مضي عترة الصلوة
 والنقصان في ملكه وماله ولم يحلها بعد ذلك من
 الثلثة اوجه اما باعوا او اسلموا عليها او تركوا لها
 فان باعوا اشقت الحزنة الى رؤسهم وان اسلموا عليها
 سقطت الحزنة عنهم ولم تنقر فيهما بانواعه وان
 تركوا بحالها لزمهم ما كانوا عليها والثلثة يكون باعوا
 للمسلمين وحلها الى الامام تنقر فيهما ما يراه صلاحه و
 يكون اموالهم على المسلمين والراجعة للامام خاصة وهي عشرة
 اجناس كل ارض جلد عنها اهلها وكل ارض خراب ياد
 اهلها وكل ارض اسلمها الكفار بغير قتال وكل ارض
 لم يوجب عليها كيل ولا ركاب والباية التي لا اربا
 لها والآجام ورؤس الجبال وبطون الاودية وكل
 ما يصطفيه المملوك لنفسه وقطيعهم التي كانت في
 ايديهم من غير حجة غصب فجميع ذلك حكمه الى الامام

در هر یک که میگویند بخوابد عاقل و حال آنکه ملک الموت بخوابد
 و نیز بر زو طلب میکنند روح او را بیدار و بر زو را در
 یاد رسات از ساعات و بود علیه السلام بجه میگرد بعد از این
 و بجا نذر روی خود را بر خاک و میگفت **اسْتَلْكَ**
الرَّوْحَ وَالرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عَنِ حَبْلِ
الْفَاكِ سوال میکنم ترا از رخت و راحت را از رو
 مردان و بخشش و گذشتی از کد: ان من در میگویم که در
 میکنم ترا و بود علیه السلام که در رکعت نماز میکند از
 از نماز شب و میخواند در رکعت اول قل هو الله احد و در ثانی
 قل یا ایها الکافرون پس بر میخواند دستهای خود را
 بیکر کفش و اعانم خواند و نویدگاه بگذارد پس این رکعت را بگوید
 که دعا کسی بچنان دعایی که در ایت کرده است پس الحمد لله
 کتاب مالی از اولی او را بدینست که او شنیده که اهل المؤمنین علیهم
 اعانم را با و در میان شب که **اَللّٰهُمَّ مَنْ مَوِّفَةٌ حَلَمَتْ**
مِنْ مَقَالَتِهَا يَنْفَعِيكَ وَكَذَلِكَ مِنْ جَزَائِكَ تَكُونُ
عَنْ شَفْعَائِكَ يَكْمُلُ إِلَهِي أَنْ طَالَ فِي عَصَا
عُمَرِي وَعَظَمَ فِي الصُّفْدِ نَبِيٍّ قَالَا إِنَّا مُؤْمِلٌ

نیک

غَيْرَ غَفَرَاتِكَ وَلَا أَنْكَرَ بَوَاحٍ غَيْرَ رَضَوَانِكَ
 ای سخی پیش بسیار خطاب به یک خدای بزرگوار
 که زنده که مستوجب شده ام در مقابل این بخشش و عفو بسیار
 مسرور که کرامت کردی و شرف و رسوایی از آن بزرگوار خودت ای سخی
 اگر چه طاعت کشیده و زنا فرمای تو عفو فرمای بسیار بزرگوار و عفو
 کنده من بخیم من ارز و دانه غلام من ترا و منم خدای تو
 غفر من و عفو من ترا **يَا اَللّٰهُ اَنْصُرْنِيْ فِيْ غَفْوِكَ فَيُحْيِيْ**
عَلَيْكَ طَيْبٌ ثُمَّ اَذْكُرْ الْعَظِيْمُ مِنْ اَحْدَاكَ فَقَطِّعْ عَلَيَّ بَلَدِيْ
اَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّفُوفِ سَيِّدَةً اَنَا اَنَا سَيِّدَةً وَاَنْتَ مَحْضِيْمَةً
فَقَوْلُ خَدْوَةٍ يَا لَكَ مِنْ مَا خُوْذِ لَا يُعْيِدُ عَشْرَةً وَلَا
تَنْفَعُهُ قَبْلَتُهُ اَهْ مِنْ نَارٍ تَصْبُحُ الْاَكْبَادُ وَالْكُلَى اَهْ مِنْ نَارٍ
تَرَاغِيْ لِلنُّوْرِ اَهْ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ لَهَبَاتِ لَهَبٍ
 ای سخی پیش فکر که میکنم در صفت عفو تو و گذشت تو از گناه
 بنده کان پس سال میزد و برین خطا و نافرمانی پس بارگهی ارم
 بزرگی و شدت مواخذه و گرفت که بر من از جهت گناهان پس بزرگ
 میزد و بر من بلیه و مصیبت آه و در دین که بخوانم در نماهای اعمال خود
 گناهانی را که فراموش کرده بخشم و تو بحساب و شمار در آورده

عبادت ۳

صفت ۱

بشی انهار پس بگوی با لکان عذاب که بگیرد او با پس گناه
 پس آه و در ار گرفته شده که بجات نمیتواند داد او را خوانان بزرگوار
 او و نفع نمیتواند رسد او را قبیل او آه و در از از نشی که فر گرفته
 باشد جگر او را و در عمار آه و در از از نشی که بغایت صحت
 است از برای کندن اطراف و جوانب و پوست سر او و در از
 از شعله و روشن و فر گرفته که زبانه های آتش چشم بند پس کرین
 بعد از خواندن این دعا و نوحه یا نوحه است بر پس بر بزرگوار
 دن نماز شب و تحقیق که اجماع کرده اند علماء ما رضوان الله علیهم
 بر اینکه اول وقت نماز شب نصف شب است بدستی که این
 نماز شب هر چند نزدیک تر بصبح ثانی باشد افضل است پس اگر
 طلوع کرده باشد صبح تا در حال چهار رکعت نماز شب گذارده
 باشد تمام کند باقی را مخفف بجهت نماز شب است و او را بجهت مشهور است
 جایز است مقدم و دین او بر نصف شب از برای صاحب عذر و
 قصار او از تقدیم او افضل است پس هرگاه اراده کنی شروع در آن
 شب پس از او است که بگوی **اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ تَوَجَّهْتُ**
اِلَيْكَ بِسَبِيلِكَ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ عَلَيْهِ وَاَقْدَمْتُ مِنْ بَابِكَ
حَوَائِجِيْ فَاجْعَلْنِيْ مِنْ رَّحْمَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنْ الْمَقَرِّ بَيْنَ اَللّٰهِمَّ اِنْ حَبْنِيْ بِهِمْ وَلَا تَعْدِنِيْ بِهِمْ

وَاهِدِي بِهِمْ وَلَا تَضِلِّي بِهِمْ وَأَرْزُقِي بِهِمْ وَلَا
تَحْرَمِي بِهِمْ وَأَقْضِي لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
عبادت و پرستش برابرتر از هر آرد و در نهام بسوز تو بسبب تو
که بنی رحمت و بسبب اوله ای که دارند و بنی وادشته ام ایشان را
در پیش حاکمها محروم پس گردان مرا و بر سر ایشان معروف و درو
در دنیا و آخرت و گردان مرا از مغربان اگر حق عبادت و پرستش هم
کن مرا بسبب ایشان و عذاب کن مرا بایشان و هدایت و راهنمایی
مرا بعرفت ایشان و کمراه گردان مرا بایشان و رزق بده مرا بایشان
ایشان و محروم گردان مرا بشفاعت ایشان و بجای پاد از برای
جهای دنیا و آخرت مرا برابرتر که تو بر همه چیز قادری و بهتر
بنایت دانی
پس شروع کن رکعت اول را با تکبیر
بفکانه استسلاج با ادعیه ثلاثه و بهتر که بخواند در رکعت دوم
بعد از حمد و سوره مجد و در رکعت شش کافیه باقیه سوره را در رکعت
سوره الفهم و کف و بیابا و این و جویم و آنچه بایشان نازل در درازی
و جازان مرزا در حدیث زبانی شتر خواندن یکسوره از سوره
مصحف اگر چه خط داشته باشد بر خط او را اما در نماز فرضیه جای
میت که بعد از خط و غیر گفته اند که جایز است در فرض مطلقا خواه

حفظ داشته باشی خوانده و اینست از فضیلت و اثرش
 وقت توبه برای خواندن سوره های دراز کافیت را خوانده
 و توبه در هر رکعتی و قمرات اقتصار کردن جسم شما
 همچو سایر نمازهای سبکتر که اتفاق کوهنزه های رضوان الله
 علیهم بر آنکه قنوت همچو کوه در نمازهای فزنیست در هر دو رکعت
 از نوافل نیز نیست و روایت کوهات این است که السلام در کاف
 پسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مجتبی
 تر از قنوت آنکه بودی
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا
 وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 استحق عبادت در پیش
 یا مژ از برزگان مان را و رحم کن ما را و عافیت ده ما را و عفو کن
 و کف از گناهان ما در دنیا و آخرت بپذیر که تو بر همه چیز قاری
 و همچو روایت کوه این قنوت است که السلام در کاف نیز حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام پسند حسن و روایت کرده اند است
 در قنوت پسند است و در سوره خواندن قنوت هر یک که نوافل
 او باشد و در سوره طویل او قنوت حضور در نماز پسند است
 که وقت توبه را و سبب تحقیق و ثابت کوه است ریس المحدثین

و مناسب است که خوانده شود در موت نبر و حال انکه او از حمد
 دعا ای و سیر حسن است بوی سحر است و در بیت کرده
 است از حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام **اللَّهُمَّ**
إِنَّ الرَّجَاءَ لِسِعَةِ رَحْمَتِكَ أَنْظِفَنِي بِاسْتِغْلَالِكَ
عَلَى مَلِيٍّ وَالْأَمَلُ لَا قَائِلَكَ وَرَفِيقَكَ شَجَعَنِي أَمَانَتَكَ وَ
عَفْوُكَ وَلِي بَارِتْ دُثُوبَ قَدْ وَاجَهْتَهَا أَوْجَهَ
الْإِنْقَارِ وَحَطَا بِأَقْدَامِي لَاحِظَهَا أَمِنْ الْأَصْطِلَامِ
وَأَسْتَوْحِبُّ بِهَا عَلَى عَذَابِكَ أَلَمَ الْعَذَابِ
وَأَسْتَحَقُّ بِأَجْرِ الْجَهَنَّمَ الْعِقَابِ وَخِيبْ
بِعَوْنِهَا لِأَجَابَتِي وَرَدِّهَا إِنِّي عَنْ حُضْرَتِهَا
بِإِطْلَاقِهَا لِطَلَسْتِي وَقَطَعْتُهَا لِأَسْنَابِ رَغْبَتِي
أَلَمْ يَخْلُ مَا أَنْقَضَ ظَهْرِي مِنْ تَقْلِيلِهَا وَهَطَّتْ مِنْ
الْأَسْتِقْلَالِ بِحَمَلِهَا ای در خدا بانه رستی که
 اعیان و ای از برای سعت رحمت تو که کرده است مرا طلب عفو
 زلت کردن از تو و از دین مندی از برای نانی و زنی کردن تو
 بانه کان مرا در کرده و طلبیدن امان از تو و عفو تو از برای من
 هست ای صاحب کل حبیب من کنان بسیار تحقیق که مراد شده
 از

است آن که با تو از و ای انعام و از برای من سبب ای حبیب
 کل حبیب است بنات بسیار تحقیق که ملاحظ کرده است بنات
 و اینها بن بعد از آن قطع و جرم هست و سبب شد ام سبب
 نافرمانی تا بر عدل تو بنات در درک غایت استغنی شد ام
 بسبب این قسم معینها و ملک عفت و در سببده ام
 که تفریق انداخته باشد اینها اجابت دعا ای را و در کرده باشد اینها
 بجا آوردن حاجت مرا بسبب بود کردن کنان طلب مرا
 و قطع کردن دشمن مرا بسبب غبت دشمن مرا از غبت
 کنان این بچنی که بکشد دشمن دشمن من از سبب منی او را
 کرده مرا از تنهار دشمن از **لَقَدْ تَرَأَجَعْتُ رَبِّ**
إِلَى خَلِيلِكَ عَنِ الْخَاطِئِينَ وَعَفْوِكَ غَوْلًا
وَرَحْمَتِكَ لِلْعَاصِينَ فَأَقْبَلْتُ بِتَقِيَّتِي مُوَكَّلًا
عَلَيْكَ طَارِحًا نَفْسِي بَيْنَ يَدَيْكَ شَالِكًا
بَنِي إِلَيْكَ سَائِلًا مَا لَا اسْتَوْجِبُهُ مِنْ
تَفَرُّجِ الْهَمِّ وَلَا اسْتِحْقَاقُهُ مِنْ تَقْيِيسِ الْغَمِّ مُسْتَقِيدًا
إِلَيْكَ وَإِنْقَامَ وَلَا إِلَيَّ إِلَيْكَ اللَّهُمَّ قَامِنٌ عَلَى
بِالْفَرَجِ وَتَطَوَّلَ عَلَى سَهْوَةِ الْخُرْجِ وَآدِلْنِي

نیمین

يُرَاثِيكَ عَلَى سَنَةِ الْمَنَافِعِ فَارْزُقْنِي بِقَدَرِ نِعَمَتِكَ عَيْنَ
الْفَلَاحِ وَالْأَعْوَجِ وَخَلِّصْنِي مِنَ سَخِينِ الْكَرْبِ يَا فَا لَيْتَكَ
وَأَطْلِقْ أَسْرِي بِرَحْمَتِكَ وَطَلِّ عَلَى بَرِيضَاتِكَ
وَجِدْ عَلَى يَاحْسَنَاتِكَ بَسْ رَجُوعِ كَرَمِ مَنْ أَى
صاحب كل خیار بوی بر داری تو از خطا کاران و گمشدگان
تو از گناه کاران و بوی رحمت تو از جهت معصیت کنندگان
بس روا در ده ام با اعتمادی که دارم بنور رحمت تو کل کرده و ده
خود را و اگر آتش بر تو در حال اندازنده ام نفس ضعیف را پیش تو
در حالی که شکایت کننده ام می راکم بر سر بنوازم کرد و بر زبان
کردن او بوی تو در حال سوال کننده ام غمزه را که بنیم تسبیح
و از جود تو با نفس من مستحی شدم و بر دل و اعم در حال
که طلب عفو کننده ام ترا از دل عالم او در حالی که اعتماد
کننده ام ای قایم بنوازم مستحی بر پیش بر منت که دار
جز به بس توخ دادن و منت که از در غم باسان بر روی
از این راه و ولایت که بر مهر به خودت برسم و ای بار
خود و کردان مرا بقدرت خودت از راه که تا فی و خلاص
کنم از آن مشقت با دعا خودت و خلاص کن مرا از این

برجت خودت و بفضل کرم خودت خودت و تو را
بر سر رحمت خودت و اقلنی غم من و فوج
کرمی و احم غم من و لا محبت دعوی و آشفته
بالا فاله از می و فوجها ظهري و صلحها امری و
اقلها امری و ارحم منی بوم خشری و دوف شری
جواد کن هم دوف رحیم عفو کرم زلت لوش
بس در آمدن مرا و فوج و خلاصی ده از آن ده و مشقت مرا و
کنم ترا شک چشم من وضع و در کرم دعا مرا و غم کنم کن شدن
از کنه و در پشت مرا و صلح کن بسبب او کار مرا و در این
او مرا و در کرم کن مرا و در روز زنده که در این من فرزند تو
رضی من بر منی که تو بنایت بخشنده که می مهر باند و جسم در کرم
بر در کرم از کرمات من که نه باین دعا اللهم انی
و لا یسئل مثلك انت موضع مسئلة السائلین و مشکلی
الراغبین ادعوك و لم یبع مثلك و ارجب الیک و لم
یرغب الی مثلك انت محب منوع المصطرين و ارحم الی
اسئلك بافضل السائل و احبها و اعظمها یا الله یا رحیم
یا رحیم و یا سميع و یا مثلك العلیا و نعمت الی لا یحصى

بجای که او کلام طلب خود کن ذکر کن پس سجده بر او بکند و
 که خواهر خواهد پس سجده بکند و بگوید که دعای بیکی از آن دو سجده
 باین دعای که نسبت داده شده است یا ما من العابدین علی الدوام
 اَللّٰهُمَّ غَفِرْ لَنَا وَغَفِرْ لِكُلِّ مَرْءٍ مِنْ اُمَّةٍ وَجَلِّ لَكَ وَجْهًا لَكَ وَعَظَمْتَ لَوْلَا اَمْنُكَ عِنْدَ
 فَطَرْتَنِيْ اَوَّلَ الدَّهْرِ عَبْدُكَ ذَا مَخْلُوْدٍ رَّبُّوْبِيَّتِكَ
 يَكُلُّ شَعْرَةً فِيْ كُلِّ طَرَفٍ عَيْنٍ سَبْعَ مِائَةِ اَلْفٍ مَرَّةٍ بِحَمْدِ
 الْخَلْقِ وَشُكْرِهِمْ اَجْمَعِيْنَ لَكُنْتَ مُقْصِرًا فِيْ
 بَلُوْغِ اَدَاءِ شُكْرِكَ خَلْقِيْ تَقِيَّةً مِنْ غِلَاظِ عِلْمِ رُبُّوْبِيْ
 اِنِّيْ كُنْتُ مَعَادِنَ حَدِيْدٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَمَّا فِيْ وَجْهِ
 اَنْضَاهَا بِاَسْفَارِ عَيْنِيْ وَبِكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ مِثْلَ
 حُجُورِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَيْنِ دَمًا وَصَدِيْدًا لَكَ
 ذَلِكْ قَلْبِيْ فِيْ كَثْرَةِ مَا حَبِيْبٌ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ وَرَبُّوْ
 اَنْتَ اَللّٰهُمَّ عَذِّبْنِيْ بِعَذَابِكَ بِعَذَابِ الْخَلْقِ
 اَجْمَعِيْنَ وَعَظَمْتَ لِلنَّارِ خَلْقِيْ وَجَنِيْ وَمَلَأَ
 طَبَقَاتِ جَهَنَّمَ مِنْيْ حَتّٰى لَا يَكُوْنُ فِيْ النَّارِ مَعْدَنُ
 غَيْرِيْ وَلَا يَكُوْنُ لِحَبْلِهِمْ حَطَبٌ سِوَايَ لَكَ اَنْ
 ذَلِكْ يَعْذِلُكَ عَلَيَّ قَلْبِيْ فِيْ كَثْرَةِ مَا حَبِيْبٌ

مُحَقِّقَاتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَمَّا فِيْ وَجْهِ
 تو و بزرگی تو که اگر بدستی که من از ایند از زمانی که از این
 و خلق کردی مرا از اول طول و عبادت کرده بودم ترا در
 مدت حوام حیات کی صاحب کل خنداری تو بعد در موی در
 چشمم بهم زدنی باین نوع در ابدان باد حمد کرده شدم که طاعت
 و شکر کرده شدم بکرات بیان تمام در پسند بودم مقصر و کوتاهی
 کنسند در رسای اداء شکر گذاری کنیغت از نعمتای بی پایان
 تو بزرگوار که بکلمه کانهای این دنیا را بدستهای خودم اگر چه
 و زرعتم کنم زمین دنیا را بکلمه ای چشم خودم و بکلمه از زمین
 مثل دریای آسمان و زمین خون را و جوت را در پسند بودم
 اینها کم در پیش بسیاری اینجوری که در حب است از حق تو بزرگوار
 و اگر بدستی که تو ای حق پریش من عذاب کن مرا و از اینها
 بعد از خدای جمیع و بزرگ که از برای من جنم خلقت
 و جزه مرا در هر طیفات جنم را از من تا آنکه مانند من عذاب
 کرده شده غیر من و نه بوده باشد از برای من عذاب من و نه
 اینها بسبب عدالت تو بزرگوارم در پیش بسیاری که مستوجب شده
 از عفت و عذاب تو پس تو که که غافل نشد از کثرت

و دعا کن یا بن دعا
 یا الله یا الله یا الله یا الله در بار صل
 علی محمد و آله و ارحمی و ربی علی دینک و دین بنیت و لا
 ترزع قلبی بعد اذ هدایتی و هب لی من لدنک رحمة انک
 انت الوهاب رحمت بخت بر محمد و آل او و رسم کن مرا
 و ثابت قدم دار بر دین خود و بر سر غیر خودت و مایل کن
 دل مرا از حق بجز او را که راه نهم بانی را بخش از بر سر از خود
 و جزیری که تو بنیاد بخشیده و بگویند اللهم
 انت الحی القیوم العلی العظیم الخالق البارئ
 الحی المبین البذی البذیع لک الشکر و لک
 الجود و لک الممن و لک الامور و لک لا شریک
 لک با خالق بار اذن یا محی یا ممیت یا بدیع یا رفیع
 استلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترحم
 ذلک بنی بدینک و تفرج لی البک و و خشی من الناس
 و انشی بک بار اله توبی و نه بنایت بسبب او بکار خود
 بلند بر بزرگ مرتبه ندیر کنند و غرض پیاده سابق و قریب
 و روزی رسا خدایان رن کنند آب من و مانند آن میرا
 خدایان مبدع مخلوقات و خشیان کنند هر خبر و بر تو است کرم و

و از است بر و مرزا است منت نهادن و مرزا است امر بکارند
 شریک از برای تو نیست ای خالق و ای ارق ای زنده کننده
 ای میرساننده و ای کسی که نموده ای ای بلند مرتبه از دانه
 و صفات ترا بی تو سوا حق توان دانست سوال میکنم تو را که
 رحمت بر من بر محمد و آل محمد و ابیکه جسم کنی یا بن ذی کبریا
 پیشتر و نفع و زاری من بکایت تو و خشت و دوری من
 از مردمان و نفس و آرام کردن من بسوی تو و میگویند بگو
 المومنین علی السلام دعا میکرد با و بعد از رکعت ششم
 اللهم انی استلک من عاذ بک و لجا الیک و الیک
 و استظل بفضیلتک و اختصم بحبالتک و لک یقین
 الیک بالجزیل العطا یا یا مطلق الاسامین
 سئی نفسی من جوده و هابا اذ عوک راغیا
 و راهبا و خوتا و طمعا و الحافا و تقصیرا و
 تملقا و قائما و قاعدا و را کعرا و سلجدا و را کبا
 و ماشیا و ذاهبا و جابیا و فی کل محالا فی
 استلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل فی
 کذا و کذا ای سخن پیش بر من سوال میکنم

و در آن وقت کسی که پناه گرفته است نباید خواب بخشد و نباید
 بکشد و اگر کسی از این کارها بکشد یا نام برده نفس خود را از
 بیدار شدن و تاب بخواند نور از روی غیبت و بر سر او
 و طبع و الحاح و تهنیت و استاده و شش در حال رکوع و سجود
 و در حال سوره ای و سادگی و در حال رفتن و آمدن و در حال توالی
 ترا آنکه صلوات بخشد بر محمد و آل محمد و آنکه کسی از این
 و این و کسی که او که احادیث خود را که این است و سجده نکند و بگوید
 در آنها و بعد از اینها آنچه پیش از این نه گویند پس بعد از این
 شدن از پشت رکعت بر هر یک که او در دو رکعت شفع و یک
 رکعت از او افضل اوقات آنها میان هیچ کاتب و صد است بخند
 که شش در باب اول نزد اکثر صادق و کاتب مشهور در آن
 من فرین فقها است که در رکعت سیم تمام است نه مجموع سه رکعت
 اما شایع و متعارف در احادیث ائمه معصومین صلوات الله
 علیهم و علی آله است که در هر سه رکعت است که در رکعت شفع هم در آن
 و تریست همچنانکه روایت کرده اند طبرسی سوره در تهنیت
 پس صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت امام محمد
 باقر علیه السلام میفرماید در نماز و تریست و آنکه احد در سه رکعت از هم

و در اینست که در سه رکعت است که گفت که بود رسول الله صلی
 علیه و آله میفرماید در پشت رکعت یا غفر ذوال و چهار رکعت اول یعنی
 پشت رکعت بعد از آن یا غفر و چهار رکعت چهار رکعت پیش
 و چهار رکعت بعد از منوب چهار رکعت عشاء آخر وقت رکعت نماز
 پشت سه رکعت و تریست و در رکعت خبر و نماز عشاء و دو رکعت
 صبح یا آخر وقت و همچنین که روایت کرده است که در رکعت نماز صبح
 صحیح از فضی اس سالم الحاد که گفت شنیدم از عبد الله بن عبد السلام
 که میگفت یکی منیب که بعد از دو شخص در رکعت نماز را پس در دو
 رکعت نماز را و بعد از آن بود که و پس کجای او در رکعت
 و بعد از چهار رکعت از احادیث بسیار و اما اطلاق در سه رکعت سیم
 تنها پس او در احادیث بسیار است اما در عبادت متاخرین
 فقها قدس الله ارواحهم شایع است و اما متقدمین پس اکثر
 چیز که تفسیر میکنند در بفرموده و تریست و تریست که تریست
 است از کتب طایفه در صبح و سیرا و از اینها طایفه است که اگر
 کسی نماز کند نماز و تریست و تریست را از برای وقت نیستند مگر آنکه
 در سه رکعت را بجای آورد و آنچه شیخ جلیل القدر ابو علی طبرسی
 کردند الله تعالی و تریست و او در کتاب مجمع البیان از وجه تسمیه

ما بحسب المذنبی برای آنکه دو بار خواندن مجتهد و در نماز می واجب
 و سنت کلام و نسبت خالی از قصور و اما آنچه وارد آورده شده بر این
 این کلام و نماز و تراب و در سنت و در علم و جوان مجتهد و در هر دو کتب
 مجتهد و در علم و نماز و اگر چه در اول فعل و در سبب و در علم
 فعل و در سبب اینست که در این میان **الْحَمْدُ لِلَّهِ**
وَهَذَا اللَّيْلُ الْمُتَوَضُّعُونَ وَفَضْلَكَ فِيهِ الْقَاصِدُونَ
أَمَلُ فَضْلِكَ وَمَعْرِفَتِكَ الطَّالِبُونَ وَلَكَ فِي هَذَا اللَّيْلِ
نَفَاحَاتٌ وَجَوَائِزٌ وَعَطَايَا وَمَوَاهِبٌ مِنْ بِنَا إِلَى مَنْ
تَشَاءُ مِنْ عِبَادِكَ وَنَمْتَعُهَا مَنْ يَسْتَوْفِي الْعَنَائِمَ
مِنْكَ وَهَذَا إِذَا عِبَدَكَ الْفَقْرَاءُ لَكَ الْمُؤْمِنُونَ فَضْلَكَ
وَمَعْرِفَتَكَ أَنْ كُنْتَ لَا مَوْلَايَ تَقْضِيكَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ
عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَفَضْلِكَ عَلَيْهِ بَعْدَ مَنْ عَطَفَكَ فَضْلَكَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْحَبِيبِينَ الْفَاضِلِينَ وَ
عَلَى أَطْوَالِكَ وَمَعْرِفَتِكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ
عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ أَهْبَى
اللَّهُ مِنْكُمْ الرِّضَى وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا إِنَّ اللَّهَ حَمِيدٌ
مَجِيدٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَكْفُو لِسَا أَمُوتَ فَاسْتَخِرْ خَلْقَكَ

صدف

وَعَدَّتْ أَنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمُنْعَادَ اِی سَخِرَ سَخِرَ
 شده و در آورده و نور از این شب را و آنکه کان و قصد
 تر از این شب قصد کننده کان و آورده و فضل تر از خود
 تر از این شب و در تر است در این شب انعامات بجا
 و عطایا و بخششهاست میگردانی بر اینها بر کسی که میخواهی از این
 خودت و منع میکنی اینها را از کسی که سبقت گرفته و او را
 اینها می از این تو و این منم اینجا بنده تو بسیار محتاج بسوی تو
 و از زود آورده فضل تو و مودت تو پس اگر چه بخشی ای آنی
 من تفضل بیکره بشیر در این شب بر کسی از خلق خودت و ریح
 کرده بشیر و مودت خودت از هر یک خودت پس صلوات بفرست
 بر محمد و آل محمد این صفت دارند ایشان اندک اندک مانند نجات
 خبر رسانندگان و دوستانند بخش بر من تفضل خودت ای صاحب
 کل تسبیح عالمیان و درود الله تعالی بر محمد باد که ختم کند پیوست
 و بر آل او بکاشند اینجا بنده که بر سر است الله تعالی ایشان چه شکر
 در بگویند را و بگویند کرده است ایشان را بگویند کردن
 عظیم و صل بر او باد سلام و ستایشی که الله تعالی بفرستاده
 و بلند مرتبه است بار خدا یا علی که من بخوانم ترا اینجا کند کرده

استجابت کن همچنانکه وعده کرده اشاره بآیه اذ عوفی
 فاستجب لکم بدرستی که تو خلاف میکنی به وعده ای که
 بر خیر از برای مفرود و فرموده نموده بودی که بکرات هفت گاه وادع
 سرگانه و بچنان در او بعد از حمد کرده توحید بر و تو را تیس بس
 و ستمهای خود را و قوت بچنان در حالنی که میگردید بکن
 با خود را بگردانیده باشی بچیزی که روایت کرده است از ائمه
 المحدثین در تفهیم صحیح از موقوف بن خیر و از افاضه های حق
 محمده و امام جعفر صادق علیه السلام که بگوید در قوت و تر
 لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم
 سبحان الله رب السموات السبع و رب الارض
 السبع و ما فيهن و ما بينهن و رب العرش العظيم
 اللهم انت الله نور السموات و الارض و انت الله
 رب السموات و الارض و انت الله السموات و
 الارض و انت الله عباد السموات و الارض و انت الله
 قوام السموات و الارض و انت الله صانع المستغنين
 و انت الله غياث المستغيثين و انت الله المفرج
 عن المكروبين و انت الله المخرج من الغومين

جمال

و انت

و انت الله مجيب دعوة المضطرين و انت الله
 اله العالمين و انت الله الرحمن الرحيم و انت الله كاف
 الشوق و انت الله ذليل كل حاجد مبتدئ
 مودع و بگفته نغالی این صفت دارد که بر بار و بکنده است
 مستحق ترش بگفته این صفت دارد که خلق است عظیم و منزه
 بر اینست که مستحق جمیع صفات کابر که صاحب کل اعتبار
 صفت کاند و صاحب کل اعتبار از اینهاست صفت کاند است و آنچه
 آنهاست و آنچه در میان آنهاست و صاحب کل اعتبار عظم
 با خدا یا تویی الله نور دهنده اسماها و بین تو الله ربیت دهنده
 اسماها و زمین و تو بر الله نیکو کننده اسماها و زمین و تو بر الله بریا
 دارنده اسماها و زمین و تو بر الله نیکو کننده اسماها و زمین و تو بر
 الله فریاد رس فریادکنان تو بر الله بر دارنده خوار و مان و تو بر
 الله رجعت رساننده و دفع کننده غم از مغمومان و تو بر الله است
 کننده دعا و دعا در ماندگان تو بر الله مستحق ترش عالمیان
 و تو بر الله روز دهنده مخلوقان و امر زنده مومنان و تو بر
 بر طرف کننده بدیها و تو بر الله ثواب را بدینود هر چه با الله
 ليس بر غضبك الا حلك ولا ينجي من عقابك

الْأَرْحَمَ عَلَيْكَ وَلَا يَخْفَى مِنْكَ الْإِنْفُسُ إِلَىكَ فَهَبْ لِي
مِنْ ذَلِكَ يَا أَلْحِي زُحْدًا تَعْنِينِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ
بِالْقُدْرَةِ النَّبِيَّ بِهَا حَيْثُ جَمَعَ مَا فِي الْبِلَادِ وَهَا
تَنْشُرُ مِيتَ الْعِبَادِ لَا تَهْلِكُنِي عَمَلِي تَقْصِرْ لِي وَ
وَحْشِي وَتَقَرِّبْنِي إِلَى سَجَابَةِ فِي دُعَائِي وَارْزُقْنِي
الْعَافِيَةَ إِلَى مُتَهَلِّي الْجَنَّةِ وَأَقْلَبْنِي عَائِدَتِي وَلَا تَسْتَفِ
فِي عَذَابِي وَلَا تَهْكُمْنِي مِنْ رَقَبَتِي يَا اللَّهُ بِنْتَ خَبْرِي
که در کتب غیبی ترا که معلوم نیست خبری که بجات دهد از غیب تو
مکرم است تو بجات میدهم از تو که در حق نبوی و پس خشن از برای
من از ذوات بابی سخن پرستش من چینی در کفنی کنی نور از بابی
رحمت از رحمت بی غیر تو بقدرت انجانی که با بقدرت روح پاک
جمع انجیر که بطلای و بان قدرت بجزکت در پی آوری و دکان
عباد را طاعت مکن مرا در درخشم تا اندک بیاورد از این درخشم تو خشم کن
مرا و شایسته مرا که اجابت دعا و در رفقه مرا است و در امانت را بطل
من و بکدام بخش مرا و امانت و سر زش نفوس را بر سر تو و مملکت
و شکر تو در من
اللَّهُمَّ إِنَّ رَقَبَتِي فَنَنْ ذَا الَّذِي لَضَعْتَنِي
وَأَنْ وَضَعْتَنِي فَنَنْ ذَا الَّذِي رَفَعْتَنِي وَأَنْ أَهْلَكْنِي فَنَنْ

بر خشم خود نصیب کرده بنده و مهلت ده مرا و جنت ده مرا و کلام
از خوش من و مبتلا ساز را بیلای بر اثر بلای پس تحقیق که بر من
صغیفی مرا و چارگی مرا طلب بنده میکنم تو درین شب پس بنده
بدو لطف و مهربانی تو را بخش چشم پس زینهار ده ملا و مال
میکم تو در جنت را پس محرم مگردان مرا پس بخواجه از الله تعالی
یا خدایا من الله استغفر الله ربنا یا خدایا جنت وشت است انکه
اعمال از برای جهنم قرار بر او دان یا زبنا و زبانی یا اللهم اغفر له عذاب
و عذاب ما خدایا پس بگو استغفر الله ربنا و انوب الله بهما و در بند و سزاوار است
اینکه شری استغفار را بدست راست خود و در داری در دست چپ خود را زده
کرده است و پس از این در فقه پسند صحیح لا اکر ما نزلنا من استغفار و
هر استغفار پس بوی این مرتبه استغفر الله الذي لا اله
الا هو الحي القيوم جميع ظلي و جرحي و اسرافي على نفسي
و انوب اليه يسر بلوريت اسأت و ظلمت نفسي و
بليس فاضعت و هذه يدي يارب جبراء بما كسبت و هذه
رفقة خاضعة كما انت و هذا انا بين يديك قد انفسك
من نفسي الرضا حنة و رضالت نفسي لا اعود ابرص
كل اختيار بد کرده ام وستم کرده ام نفس خود را و بجا آورده ام

و اینست که شما من ای صاحب کمال خست بار از دست مرا می چربای
که کرب کرده ام من و اینست که در آن من حضور و فروتنی کنسیده
حت جبر که کرده ام من و این منم که نسیم کرده ام خود پیش تو
بگر بر از خودت از نفس من زنا سر خودت را تا آنکه ضربه تو
پسته تو سزاوار که مواخذه کن مرا سید اعمال من تا آنکه عودم
پس بگو العفو العفو سید بار پس بگو رِبْ اعْفِرْ لِي وَأَنْ
وَقَبْ عَلَيَّ ذَنْبَكَ أَنْتَ الْمُنَافِقُ الْحَكِيمُ ارجع جگر
بیامر از برادر من در جسم کن مرا و رجوع بنظر التفات بر من بدو
که تو نور تو را جسم و سنت است مرا نور اهل و لا قنوت ایضا
که نواخیز که گذشت در رکعات منت گانه اگر وقت داشته
وقت پس نهان کن با و آنچه دعا می کرده با و سید العابدین
علیه در قنوت همچو کند روایت کرده پس محمد بن در کتاب
سیدی سیدی هذِهِ بَيِّنَاتٌ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ
الْبَيْتَ بِالذُّفْرِ مَلُوءٌ وَعَيْنَايَ بِالْوَجَاءِ مَمْدُودَةٌ
حَقِّ مَلِكٍ دَعَاكَ بِالْإِثْمِ نَدْلًا أَنْ تُجِبَهُ بَا
لَكَامٍ تَفَضَّلَا سَيِّدِي أَمِنْ أَهْلِ الشِّفَاءِ
خَلَقْتَنِي فَأَطِيعْ بَكَائِي أَمِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ

فَابْشُرْ جَانِّي سَيِّدِي لِضَرْبِ الْمَنَامِجِ خَلَقْتَ
 اَعْضَائِي اَمْ لِيْضَرْبِ الْحَمِيمِ خَلَقْتَ اَمْعَائِي
 سَيِّدِي لَوْ اَنَّ عَبْدًا اسْتَطَاعَ الْمَرْبَ مِنْ
 مَوْلَاةٍ لَكُنْتُ اَوَّلَ الْهَارِبِينَ مِنْكَ لَكِنِّي
 اَعْلَمُ اَنِّي اَقُوْلُكَ اَفَاي مِنْ اَفَاي مِنْ مَنِتْ تَنْبِي
 من که کشیده ام از ابروی تو که نامرد است چندی من
 بامید می کشیده شده و حق را کسی خوانده باشد نور الهیست بانی
 از روی ما و از بی اجابت کردن او را بافت کرم و تفضل
 افاي من ايا اهل شفا و شفقت کرده مرا پس طریقه بدم که خودم
 را با اهل سعادت خلق کرده مرا پس شایسته بدم و امید واری
 خودم را افاي من از برای روشن نمودن خلق کرده اعضاي مرا از
 برای نشاندن آب و شربت من خلق کرده و افاي مرا افاي من
 اگر بدیش بنده استقامت و توانایی که چنان میباشند افاي بود
 هر تنه بودم اول که بزبان از تو لیکن میدانم بدیشی که نوت
 میثوم از دست قدرت تو سَيِّدِي لَوْ اَنَّ عَبْدًا خَلَقَ
 يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَا لَتَكُ الصَّبْرُ عَلَيَّ عَمَلُ
 اِنْ اَعْلَمُ اَنَّهُ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ طَاعَةُ الطُّغْيَانِ

وَلَا تَنْقُصُ مِنْهُ مَعْبُودُ الْعَالَمِينَ سَيِّدِي مَا اَنَا
 وَمَا خَلَقْتَنِي هَبْ لِي بِمُقْتَدَاتِكَ وَجَلِّ لِي بِسُورِكَ
 وَاعْفُ عَنِّي تَوْجِي بِكْرِي وَجْهَكَ اَلْهِي وَسَيِّدِي
 اِرْحَمْنِي مَصْرُوعًا عَلَيَّ الْفَرَّاشِ ثَقَلْتَنِي اَيْدِي اَحِبَّةٍ
 وَارْحَمْنِي مَطْرُوحًا عَلَيَّ الْمَغْتَسِلِ بَعِثْنِي لِي صَالِحٍ
 حَبِيبِي وَارْحَمْنِي مَحْمُولًا قَدْ شَاوَلَ الْاَقْرَبَاءُ
 اَطْرَافَ جَنَادِي وَارْحَمْنِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الظَّلَامِ
 وَخَشْتَنِي وَغَرَبْتَنِي وَوَحَدْتَنِي اَفَاي مِنْ اَكْبَرِي
 عذاب کردن من از انچه می بیند که زیاده باشد در ملک دشمنی
 هر آنکه لاله میگردم خبر را بر او خبر اینکه بدیشی که من میدانم اینکه
 زیاده میکند در بادشاهی و طاعت طاعت کند که و ناقص شکند از
 لغو و بی عیدان افاي من ایاستم من حال آنکه بنیت مرا قدر
 مترقی بخش از برای من لطیف و خردت و پرورش و عیب مرا به
 بوده پیش خردت و عفو کن از بر دشمنی من بکرم خود ای
 مستحق پرورش ای افاي من رحم کن مرا در حالی که افتاده ام
 در سخت خواب ها و میگردانده باشد مرا از جای یکایک سستی
 دوستان و رحم کن مرا در حالی که افتاده بستم بر فغان غایب غفل

میداده باشد مرا کسی که صلاحیت داشته باشد از همه بیکان بیکان
من و در جمیع مرا و حالش که بر دستش چشم و کوفه بکشد و درین
و نزد بیکان اطراف بخاوه و او را رسم کن مرا از آن خانه تا یکت
بر دست نبوی و شاهی من و اگر شک بشه وقت از طول این
قوت پس مرا است انصاری که بر این نوشته باشی از آن جریانی
و دست او داشته بشه وقت و از آن دست مخفی بیکانی که بیکر دست
و در دست و شک از در و غیر او نیست **اللهم ان کنز**
الدُّنْيَا نَكْتُبْ اِيْدِيْنا عَنْ اَنْفِيسِنا اِلَيْكَ يَا
سَّوَالِ وَاللَّذَاوَمِ عَلَى الْمَعَاصِي مَنَعَنَا مِنَ الْقَتْلِ
وَالْاِنْفِيقَا وَالرَّجُلَ يَحْتَسِبُ عَلَى سَوَالِكَ يَا اَلْجَلَالُ
وَلَنْ لَمْ نَعْقُفُ السَّبْدَ عَلَى عِبْدِهِ فَمَنْ يَنْتَقِي السَّوَالِ
فَلَا تَرُدُّ اَكْفَتَا الْمُتَقَرِّحَةِ لِيْلِكَ اَلْاَسْبُوْغُ اَلْاَمَالِ
وَمَلَى اللهُ عَلَى اَسْرَفِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ مُحَمَّدٌ
الرَّحْمَةُ الظَّاهِرِيْنَ بار خدا یا کسی که کثرت کنان باز
دست داشته باشی ما را از این کردن بوی بسجای و بر
مرا دست بر نماندانی منع کرده و از این بفرست و از این
بفرست و بر ما را بر این نوا می صاف بحد و در آن کسی

عطوفت و مهر با کرده باشد تا بر بنده خود پس اگر از که بخاوه عطا
پس از این گفتار ما را از این بفرست که بفرست کند است بوی
بر بنده از روی و در دست الله تعالی است و بسیار و در سبیل
که او است و بر این و باکان اندازد و کند پس مرا که فایز
شهر از قوت پس کوی کن و بیکر بوی سر بر این از کوی
هَذَا مَقَامٌ مِنْ حَسَنَاتِهِ نَعْمَةٌ مِنْكَ وَتَسَانُدٌ بَعْدَهُ
عَظِيمٌ وَشُكْرُهُ قَلِيلٌ اَلَمْ يَطْمُوْغِ الْاَمَالُ قَدْ خَابَتْ
اَلْاَلْدَبِيْكَ وَمَعَالِفُ اَلْهَمِّ قَدْ تَقَطَّعَتْ اَلْاَعْلِيْكَ
وَمَذَاهِبُ الْعُقُولِ قَدْ سَمَتْ اِلَّا اِلَيْكَ يَا اَلْبَيْتَ قُلَيْتِكَ
اَلْاِحْوَ اَلْيَيْتُ اَلْمُنْجِيْ بِالْاَكْمَرِ مَقْصُودٌ وَبِالْجُودِ
مَسْئُوْلٌ هَرَبْتَ اِلَيْكَ بِفَيْسِيْ بِاَمْلَاجِ الْهَارِيْنَ
بِاَنْقَالِ الدُّنْيَا اَحْمَلُهَا عَلَى ظَهْرِيْ وَمَا لِحَدِّ
اِلَيْكَ شَاقِعَا سَوِيْ مَعْرِفَتِيْ يَا اَنْتَ اَقْرَبُ
مَنْ رَجَا الطَّالِبُوْنَ وَلَجَا اِلَيْهِ الْمُسْتَطْرِكُ
وَأَمَلُ مَا لَدَيْهِ الرَّاْغِبُوْنَ يَا مَنْ فُتُوْ الْعُقُولِ
مَعْرِفَتِهِ وَاطْلُوْ اَلْاَلْسُنَ بِحَدِّهِ وَجَعَلَ مَا
اَمْتَنَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ كَهَاءَ اَلْاِتَادِ بِهِ حَقِّهِ

مَنْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَجْعَلْ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى عَقْلِي
سَبِيلًا وَلَا لِلْبَاطِلِ عَلَى عَمَلِي دَلِيلًا رَحِمَهُ
بِأَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ این مقام گریه محنت او
فحش از جانب خود است او بعلل خودش است و گناه او
بزرگ است و مگر گشت ای سخن بر پیش او و او می بیند
بزرگ است تحقیق بدو است مگر از جانب تو چه عفو از گناهان
انسانی که منور شده به چشم ما از انوار رحمت داد از عالم است
از روی فضل غیر آنکه منور شده به چشم از او پس او کی بر
انجامی بر او هر کس در طلب جهان از او تحقیق که منقطع و بدست
مگر در خود جهان تو و طلق عقول و ادبی تحقیق که منقطع می شود
بوی ایشان کشید از سوی تو که می کشد زبانه فتنه و کم بود
پیش بزرگی و برای تو پس بجای تو نیست هر امید و بوی
هر پناهی ای که ای برین قصد او کشنده ترس بر او کرده اند
که چشم بوی ریختن خود او سیاه و منور تر بر که چنانکه با آن
که محل کرده ام نیست خود نمی دانم از برای خود بوی نرفته گشت
هر ای محنت من اینکه تو ای زنده ای کسی که امید از زندگان کن
طلب کننده کان پناه چندی از بوی او نظر آن و از زود از اندر آن

زود است رغبت کنندگان ای کسی که شفت انداخته است
عقلها را بیوفت خود او چه ری کرده است زبانه را بحد خود کرده اند
است بجز از آنکه منور گشته است با بر بندگان خود او نفسهای خود
با آنکه تکلیف به بشارت او و شرفیت با از برای خدمت او و کر
و کرد ایند ما را اهل از برای قیام با آن تکلیف لطف بسیار
و نیست عظیم بر ما با وجود اینها و عده کرده بر اینها نوا بسیار
در آخرت سبحان الله چنانست شان او چه بزرگ است منتهان
او صلوات برت بر محمد و آل او و مکران از برای هر عقل
را این و نه از برای باطل بر عمل من را انجایی رحمت خودت با آنم
الرحمن مجده یکی محمد بن را و تشنه خود بجای پس هر که سلام
دهی تسبیح بگو تسبیح زهر انبیا السلام و این تسبیح است
الحق من جسمه بگو و تسبیح بگو تسبیح بگو تسبیح بگو تسبیح
عليه السلام انا جيت يا موجود في كل مكان لعلك تسع
تلاف في فقد عظم حزني و قل حيا في مولاي يا مولاي اي
الاهوال انك كروا بيا اني و لو لم يكن الا الموت لك
كيف و ما بعد الموت اعظم و ادهي يا مولاي يا مولاي
حق مني و الي من اول لك العقب مرة بعد اخرى

بشمار اول من و سبی من پس اگر هم نکرده باشد که در حق میبکشد و قبر
 و حش را که گویند زبان به بند افتاده و واقع که خلوت کرده
 باشم بپایان نیاورم خود سوال کرده باشم مرا از چیزی که تو دانای
 با و از من پس اگر بگویم بی سرکجا بگویم از عدل تو بر سر تو ایام غوغا
 ارا تا من پس اگر نکل کرده بود دستها بگردن اگر جسم نکرده بر آ
 کتفه دای بهرین امروزه کن و بگو اللهم صل علی
 محمد و آلله و ارحم ذی بین یدیک و تفریح الیک و وحشی
 من الناس و انسی یت باکریم یا کائنات قبل کل شیء
 یا مکنون کل شیء یا کائنات بعد کل شیء لا تقصی
 فانک فی عالمه و لا تغدینی فانک علی قادر اللان
 انی اعوذ بک من کرب الموت و من سوء المرجع فی
 القبر و من المدامه بقر ما القی استلک عینه
 هنیئه و منته سویه و منقلباً کریماً غیر محج
 ولا فاضح اللهم مغفرک اذ سع من ذلونی و
 رجعت ارجع عیدی من عملی فصل علی محمد
 الد و اعفر لی یا حی یا قیوم بار خدایا بسلامت
 بر محمد و آل او و رحم کن ذلیل را پیش خدوت و اوستی را از
 و اسر و اینو ای کرم ای برکشنده هر چیزی پیش از بودن هر

از حق کشنده در حقش ای کاش که کشنده بعد از فنا بر خیزد و او را
 که تو را احوال من را ناوعدن میکنی مرا بهیسی که تو جواب من را
 بدهد ای کاش که منی که پناه میگیرم تو را نداده و مشت و مرده از
 بدی محل رجوع در حق تو و این پناه و ذامت در روز قیامت و ال
 میگویم ترا از نیکالی که تو را او در حق بعد از آنکه مستعد و مهیا
 او شده باشم از تقدیم تو به و قضایا فات و خروج از حقوق
 مانس و ال میگویم ترا بکشت که پناه را غیر خدای و ال این
 خدایا ایا از شش تو سبقت است از کنان من و رحمت تو
 و اوست نزد من از عمل من پس از بخت رجوع و ال محمد و باز
 مرا اس زنده که هر که او هست و او نیست بعد از آنکه شکر
 تو از مغفده و تو را یکی تعلیق میکرد و با و بر خیزد که از آن ناله
 و ناییده شد است این انبند و رکعت و راستین از جهت آنکه
 بهیشت این رکعتین در نماز شب همچنانکه رکعت که راه است
 شیخ طایفه در تندی پسند صحیح از امام رضا علیه السلام برین
 که آن صورت گفت که نهان کشیده در رکعت و از نماز
 و ظاهر اینست که میکشد وقت اینها تا طالع شدن سرخی این
 مشرق همچنانکه متضمن است این را بعضی روایات همچنانکه

گفته است باین معنی از خداوند متعالی که هر چه در او کرده است افضل
 از ذات ایزد و رکعت میان دو سجده میخوانی در رکعت اول بعد از
 حمد نوره حمد و در ثانی نوحیه پس منی که سلام را در بی کبریا پس بگوئی
 اوستی بقیه بیک است و در هر سجده که در او میخوانی در هر رکعت
 را در دست است بگو ایستغفرک یعزیز الله الرحمن
 لا انفصام لها و اعظمک بحبل الله المتین و اعوذ
 بالله من شیء مضقه العربی و العجم و شیء یفقد العین
 و الاثر ربی الله ربی الله ربی الله امنت بالله و کلت علی
 الله الاحوال و لا اقله الا بالله و من یؤکل علی الله فهو
 حسنه ان الله بالغ امره فاجعل الله لکل شیء قدیرا
 حسبی الله و نعم الوکیل اللهم من اصب و لا حاجة
 الی مخلوق فان حاجتی و ربی الیک و خذ
 لا شریک لک لک الحمد الحمد لله رب العالمین الحمد
 فالیق الامتیاح الحمد لله فاسم المعاش الحمد لله جاعل
 اللیل سکناء و الشمس و القمر حسبا فادک تقدیر
 العظیم جسد زده ام نیست از هر ملک از هر انسان در هر
 که از خداوند عز و جل آفریده ام برسان فایم شرح است و میگویم

بانه تا اگر شکر فخر و عجب از هر نفس من و این صاحب کل جنب و این
 جهان آورده ام بانه تا توکل کرد و ام برانکه تعالی که بدی و نیست
 قوی و جود مکرانه تعالی و کسی که کزانه تعالی پس او پس است از هر کسی که
 الله تعالی رسانده است امروز را بحقیق که کرده است الله تعالی
 از برای من در هر نفس قدری و اندازد بستی الله تعالی خوب و کمال است
 با خدا کسی هست که صبح کرده است و در او را حاجت بوی غافل
 درستی که در جنت من و جنت من نبوی است بیکانه و شکر
 نیست مرزا از برای است که در هر شکر و سپاس خدا را اگر صاحب
 کل جنب از هر صبح که است و شکر و سپاس خدا را که ضعیف کننده
 در صبح و صفت شکر و سپاس خدا را که نیست کننده معیشت
 از دست و کرده است است است است است است است است
 جنت شمع من صاحب شب روز و ماه و سال و فصل و اوقات
 این تقدیر و اندازده فراداد ان فی ینک بخت است
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعل فی قلبی نوراً و فی
 بصیرتی نوراً و علی لسانی نوراً و من بین یدی نوراً
 و من خلفی نوراً و عن یمینی نوراً و عن شمالی نوراً
 و من فوقی نوراً و من تحتی نوراً و عظیم لی النور

وَلَجَّ عَلَى نُورِ الْمُنِيِّ فِي النَّاسِ وَلَا تُحْمِي نُورَكَ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ ^{از برادر که در نور تو صلوات فرست بر محمد و آل}
 محمد و بگردان در دل من نور که بعضی تعیین بیایم را حق و اوست که نور
 خالی از نشاء بید شک و ریب و دسا و کس شیطان و نفسانی بود
 و بگردان در چشم من نور که بر بینم وجه انکم حق را از باطل و بگردان
 در زبان من نور که آنچه حقیقت گویم و از باطل تمسب کنم و بگردان
 از پیش من نور که با ارجاءه تقیم حق میرون نکند شبهه بجا مهابطین
 ز اقامت و بگردان از عفت نور من که مطلع بشم از دشمن و در دانا
 که منتظر و در کین منمند و بگردان از رست من نور که قدر و حقیقت
 احباب بکین را بدام و بگردان از جیب من نور که بطلان طریقه حق
 شمال را نشانم و بگردان از فوق من نور که فکر در فائق سموات غایم
 و بگردان در حرکت من نور که اربابان گذر شده و بجان مذک یکسان
 گشته عجزت بر دادم و بزرگ گردان برادر من و یک از این انوار را
 و بگردان نور بر من نور که میرفته بشم بر بوشی او در میان مردمان
 و خودم بگردان مرا نور خودت را در نور قیامت پس بخوان
 ایه الکسره و مودتین و پنج ایه از افسوره العوان که آن فی خلق
 السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لا یات

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِي مَا مَادَ
 قَعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَا
 وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ
 فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلُ النَّارَ
 فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ رَبَّنَا إِنَّكَ
 سَمِيعٌ مُنَادٍ يَا نَادِي لِلْإِيمَانِ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ بِكَ
 قَامَتَارَبَّنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا
 وَ تَوَقَّنَا مَعَ الْآبِرَارِ رَبَّنَا وَ إِنَّا مَادَّعَيْنَا عَلَى
 رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ
 الْمِيعَادَ ^{برستی که آنچه در از بدن آسمان و زمین و آنچه}
 در دست و ایدل نشب و در در تو طلعت با نقصان و زیاده
 بر نسبت زن است بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت
 او و صعبان هر دو را که عقل ایشان از تو ابی صی و وحی صواب
 او را که در حق است و حقایق آثار و اقی باشد اما که از راه حق
 با و میورند پروردگار عالم را در حالت پشیمان و در حالت شش
 زمان نیکو کردن بر پهلوی تو یعنی دایم از ذکر حقند و بر تبه در
 مجلس غم من احب شش که ذکر کرده و شد و میست در روی

استدلال در آتش آسمانها و زمینها تا آن آید که ایشان را راه یابد
 بصانع قدیم ای صاحب کل خستیا را بنام خداوندی این مخلوقات را
 که اسان و زمین است آفریدن باطل خلق کردی اینها را بجهشت
 و نمرل یکی تراست از آنکه چیزی باطل آفرینی پس نگاهدار ما را
 بکایت لطف خود از عذاب آتش جهنم ای صاحب کل خستیا را
 چه هستی که نماز روزی عدل هر که را آفری در روز قیامت برسی که اگر
 خادگر آید بی دروغی و محبت و محبت مستکاران را از کاران که
 عذاب ایشان منصف سازند ای صاحب کل خستیا را
 که ما شنبیدیم خدای نه گنسنده را که میخواهد خلق را بوی یابان
 و این منادی محمد صلی الله علیه و آله است یا ذان روشن که
 بگوید بصاحب کل خستیا خود پس اجابت کردیم مناد بر او ای
 آوردیم ای صاحب کل خستیا را چهارم از برای ما کنان ما
 مراد یکی است یا مطلق کنان که شنبه و در که ذان و پیش
 از ما بدیهایی ما را امر او صوره است یا کنان آئیده و بران
 یا نیکان و نیکو کاران ای صاحب کل خستیا را بده آنچه
 ما را داده کرده بر صدیق فرستادگان خود که نفی ما در نیست
 و خاد و رسا اهل ما را در روز استیج بر سستی که خلف یعنی عده

ایلی

پیشین و نسخ فایده از حدیث قدیم بود صد مرتبه که سبحان
 لکی العظیم و بحمد استغفر الله و بی و انوب
 البند و بعد بر تبرک لیسیم الله الرحمن الرحیم و لا
 حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم پس در سجده
 بگردن و بگوید و اینها آنچه که در سجده در قبل ازین و در
 از برای برادران من پس بگو اللهم رب الفجر
 و اللیل العشر و الشفع و الوق و اللیل اذ الیسر
 و رب کل شیء و خالق کل شیء صل علی محمد
 و آله و یفکون و فدا من ما انت اهلک و لا
 تفعل فیما ساعن اهلک فانک اهل التقوی و اهل
 المخففه بار خدا یا تویی پروردگار صاحب که وقت ضلالت
 صافه است یا صرح و ارام دل صندان است و تویی پروردگار شایسته
 و هر چه که غفور و رحیم یا در ماه رمضان یا در هر صیام کعبه
 و تویی پروردگار جنت و طاق که نماز نام و صحبت یا شفع و تر
 و جان ابرهیم و در نفس خود آورده که مراد شفع امام حسن و
 امام حسین است و مراد بوتر امیر المؤمنین علی علیه السلام و تویی
 پروردگار ان شایسته که بگذرد یعنی شب قدر و تویی صاحب

کل جنبه در جبهه حق ترشش در جبهه خالق در جبهه ربوبی مالت
 هر چه صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و بر ائمه و بر اهل بیت و بر اهل
 کبر سرادار و بر شرف و شرفست آنچه ماسرا و ارا اتم برستی تو اهل حق
 و اهل امرش و سرزاده است که بگو ابرار فرخ شرف از خانه
 شب بخیر بفرست و رکعت بفرست بخوانده با کسب العابدین علی السلام
 و او را در میوه محمد است اللهم یا ذا الملک القوی العلی
 و السلطان المتعین فی جنة و لا اخوان و العز الشاهین
 الذی هو و حواله الامام و مواضع الارمان و الايام
 عن سلطانک عز الاحکام با و لایة و لا متعین بالعبودية
 و استعلا ملک علو اسقطت الاشیاء ذوق بلوغ
 امده و لا یبلغ اذنی ما استازرت به من خلت اقصی
 نعت النافین صلت فیک الصفات و صفت ذوق
 المعوت و حارکت کبریا ملک لطائف الاوهام
 استعلا من عرفان بخت است و حارکت کبریا ملک لطائف الاوهام
 به موصوف استعلا از باب شغالت در این بخت
 بخت افرا و بین مودع و غیر است فی بریه و باطل است
 در دنیا ای صاحب با شرف و اتم و جنت و سلطنت

مشغ غالی بر کون کشتن سلطان جهان به شکر و مدد کارهای
 صاحب قدرت و توانا که باقی و پاینده است هر روز کار
 و کشتن سالها و درین زمانها و در کمال غایت تسلط و پادشاهی
 تو جهان غلبه که اندازد نیست او را با ولت و نهایت نیست
 با حیرت نیست غلبه و سلطنت تو نه اول دارد و نه آخر و عالیت
 پادشاهی تو چنان عظمی که هیچ موجود است بازمانده و در قطبند
 به آنکه برسد نهایت و نهایت آن و غیر رسد به پامین ترین
 آنچه مقدر و یگانه نه شده از علو جلال نهایت وصف و صفات
 کرم است و بعد از جلال و صفات و از هم باشد و کشته شده بود
 و بهای و بهای و در هر یک تو از شرف با ربک و حق کلام
 أنت الله الأول فی اولینک و عاقلک انت دایم لا یزول
 و انا العبد الضعیف غلا الجسم املاج جنت من
 اسباب الرضوت الاوصله رحمتک و تقطعت عن
 عظم الاموال الا انما انا مقیم به من عقولک و اعیندی
 ما اعتدک به من طاعتک و کثر علی ما ابرو به من معینک
 و لكن یضی علیک حق من عینک و ان اساء فاعف عني
 اللهم و قد اشرف علی حایا الاعمال طالع و انکشف کل سر
 و کون خبرک و لا تطوی عنک دقایق الامور و لا تغرب

عَنْكَ خِيَابُ السَّعَادِ وَصَلَاتُ السَّعَادِ مَطْرَجٌ وَصَلَاتُ
 وادست وادوست که برسد بوسیده او مطلوب و مراد
 است که حق فوت شده است و اسباب آنجا که برسد
 بادوستی سعادت از روی که سبب آنجا که دست است برسد
 که او فوت می شود و از کجای او یا موصوفه و از آنکه او را دارم
 و جوع می کنم و همچنین تو می بینی که اولی در اول است برسد
 به اول بر توبه است نه از روی این حال همیشه استی و زوال برسد
 و تغییر در تورا نمی آید و منم بنده ضعیف از روی که در او عظیم و بزرگ
 از روی امید بسیار بر من و در دست از دست من بسیار وصل
 حضرت تو که انبیا که وصل کرده است و دست تو دست
 شده است از من هر چه دست و در آن توان زد و بیداری هر که دست
 او را بچنانی که در آن در آنجا که تو گفت و تو گفت از آنجا که او را
 از طاعت و فرمان بر وادی تو بسیار است بر من آنچه او را دارم
 با آن از نصیحت و نافرمانی تو هرگز نکند و بر تو مقرر کردن از خطایا
 و گناه بنده تو و اگر چه بد کرده باشد پس عفو کن از من بار خدا یا و حقیق
 که شرف کشته است و طاعت شده است بر پوشیده بای اعمال علم عظم
 تو و مکتوف و ظاهر است هر پوشیده نزد اطلاع تو و تو و تو و تو و تو
 از تو انور و قیقه و غایت نیت از علم تو سر از پنهان و قد

اسمعی علی حدیثک الذی استنظرت لغوایی فانتظرت
 و استنظرت الی یوم الذین لا ضلال لی فامهلته فانتظرت
 و قد هربت الیک من صغار ذنوب مریضه و کبار اهل
 مردی به حق ادا فارقت معصیتک و استوجب بسوء
 سخطه سخطتک قال عفی عدا رخلد و لطفانی بکلمه
 کبر و توتی البراءه منی و اذیر مولی کافه فاصحی فی
 لعینک فرید و اخرجنی الی قنائه نعمتک طریقا
 لا شفیع یشفع لی الیک و لا حقیر یومئنی علیک
 و لا حصن یجیبنی عنک و لا ملائک الجا الیک
 منک قتل بقاء و ناء مشنه یعنی که بد خدا را که بر من مصلو
 دال معی آنچه واقع می شود در روی سبب انجام و رسن و در اینجا
 استعاره است و مراد است که شیطانی بهار حصول مراد از
 انداختن من در معصیت بگوید و مکر و انداز من عنان مکر
 و از من بگشایی که تسل شده است از من مراد او استخوانی بسیار
 مهمل نمی بودن برده است مرا بسوی صواب مراد است که کرده بنده
 است مرا بر آن و سرگردان در پناه تو که راهی خیر یعنی مانع نماند

پس آمده است بقول الله تعالى فانظر في الى يوم يعنون
 الله تعالى در قرآن مستند او فرموده فانك من المنظرين الى
 يوم الوقت المعلوم قال فبغيتك لا عن ظنهم
 اجمعين الا عبادك منهم المخلصين پس از جهت
 سلطان مراد معصیت تو حال آنکه من بودم که تحقیق میکردم
 از تو بوی تو و خدا میکردم ارکان آن صغیره بکاکت سازنده و کما
 کبره مملکت آنکه چون از کتاب بزم معصیت تو استخرج
 بیدی می خود خشم تو را بر کرده بینه شیطان از من جدا کرد
 خود را از دخی که حاصل شد از من مراد او بقیه که در من بیکو کفر
 خود و انکار کرده پراگشت از من و پشت کرده اغراض سنده از
 من اشاره است بقول الله تعالى اذ قال للانسان الكفر
 فلما كفرا قال اني نرى منك بس برادر مراد بر عیض
 شهادت آورده و سپردن کردم بعضی برای خشم و عقوبت تو را نه
 شدم و بپایه شفیع که شفاعت کنایه نماید و نه بپایه دهنده که
 مراد خطاب بزمین است زنده و نه خصامی و نه که خطاب به خود کرد

مکس را از جهت است که گردیده است بسبب انفس با یکدیگر همچو
 میانیست و وصف پس مناسب بود توسط او میان ایشان و ذکر این
 اسمی شریف و اسم الله که ابتدا گفته ایم است برای حکم کردن
 بنای خود و کرم و نفوذ و اودن معاصم عفو و رحمت و از آن است باینکه
 رحمت الهی سابق است بر غضبش و تنه است به اینکه مراد از است که
 استغاثت خواسته شود بهر اذ و وسیع کار ما الله تعالی مع صفات
 و کلمات و راستنده هر رحمت نهایت او را است صفت
 تمام خواسته لغت دیگری و خواه آفریدی بسپارد و خواه کم او
 الحمد لله رب العالمین الحمد لله رب العالمین بر جمل خصماری
 اما همه سجده بر بعضی صفات او پس در جهت بوی حمد بر آن است
 بر نفس است مقدس بنا بر آن چیزی که آن صفت که صفات الهی
 عین است و آن نام جنبه جاری الطبیعت الف لام او با یکدیگر
 با یکدیگر آید است بعد از است بعضی حقیقت حمد با جمیع افراد حمد
 فرد کامل لایق با ثبات است از برای او ثبوت مخصوص مقصود
 همچنانکه آمده میگردد لام اختصاص اگرچه بتفانی مقام بلند و
 و کت یا مقصد است بعد از است یعنی رسانیدن هر چه
 را بکمالش از روی تدریج و وصف الله تعالی با در از روی بخت

بگو و صف عمل با صفت مشبه است مشتق از ربه بره بعد از آنکه
 نقل شده باشد بصیغه لادم همچنانکه گذشت در محسن اصناف
 است العالمین اصناف حقیقت مثل کرم البه در آنکه عمل
 در اینجا نیست پس باز است صفت الله که معرفت است واقع
 با آنکه مراد استخوان است نه بخرد و عالم اسم بر نیست که یاد هم بخرد
 حاصل شود غایب باشد پس همان او در هر نفس از آن جهان جسی که
 در دست میوه با و صانع همچنانکه گفته می شود عالم افلاک عالم غیر عالم
 حوران و عالم نبات الرحمن و کرم بر زمین این دو اسم بر
 در ابتدا کلام مجید انشاء است بر اینکه اتمام معرفت اعلی بر حقیقت
 و اتمام جانی صفت و از برای اینست که پس کند با او
 و در این بابیکه باورن هم روز جزا رحیم است با یوسر و اما امید باشد
 کنه کاران از که شن او از که نامان است در روز اولاد
 فی صمت من اللات یومر الدین مالک و ابابکر و از جمیع فرشتگان
 است و هم کسی یعنی صمد و روز جزا و یافی قرآن ملکوت
 از بعضی باورن روز جزا امر بر او است مرافت قول الله
 لا تملک نفس لنفس شجبا و الامر یومر ملک
 و مرج فرات دوم پنجست اینکه تعظیم در این ستر است

اینکه مناسب تر است باضافه روز جزا چنانچه میگویند
 پادشاه عصر اینکه موافق تر است بقول الله تعالی ملک
 اليوم لله الواحد القهار اطمینان است بهر در این باب
 در آخر آن نیست در سوره قل اعوذ برب الناس از وصف او شای
 بعد از وصف بر روی پس مناسب می شود افتخار حسنام را
 آنکه غرض است از توجه وصف معرفت که لفظ الله است بخیر کمال
 او شکر است بیان آنکه اضافه ملک بوم الدین حقیقت پس معرفت
 و وصف الله با وجایر شدنی تو جه و تعظیم نیز که از قبیل کرم
 البه است بخلاف مالک که کسب تعریف کرده پس و صف خود
 شایسته مکرر میوه و تعظیم چنانکه کرم اسم بمعنی عالمی است
 مازل شده است از برای تحقیق و فوج بعد از خبری که واقع شده باشد
 یا مراد استخوان بر بریت و بر اضاف اسم فاعل سویی طرف جنب
 تجویبه آنکه نام مقام مفعول به است از صحت و صحت مراد نیست
 مالک امر است کل امر در آن روز و الدین یعنی خبر است
 میگویند که تادیب ندان بعضی بنابر خبر امید می خورای
 نیست و وجه تحقیق مالکیت پادشاه الله تعالی روز جزا
 با آنکه الله تعالی مالک همه خیر است در جمیع اوقات از برای اتمام

روزی قامت با آنکه مالکیت و پادشاهی هر دو درین نشانه عرصه
 هست در آن روز با کلیه رایل و باطل میگردند و مخصوص بنزد و با آنکه
 و در ذکر این صفات بعد از ذکر آنکه که دلالت میکند بر جامعیت جمع
 صفات کمال اشارت است باینکه هر چند کمال و تعظیم ایشان بی پروا
 عالم را برای بیکرند چنانچه خبر است بالذکر بر این بود که آنکه تکامل در ذات
 و صفات با از برای حق و او کمال و سوی ایشان و انعام و احسان
 کنند و بر ایشان با برای آنکه امید دارند بر رسیدن ایشان با از
 او فرستاده از هر وجه و کمال قدرت و سلطنت او پس گویند که با الله
 و کمال میگردانند و مانا آورده باشند و تعظیم میکردند و کمال را
 و صفات بی سستی که منعم الله و آورده باشد از برای احسان و عفو و رحمت
 پس منعم رب العالمین و آورده باشد از برای امید داری و طبع نبی که
 انعام پس منعم حق الرحیم و آورده باشد از برای شرف و قدر و عظمی
 منعم ملک يوم الدين آیاتك لعبید و آیاتك تستعین عبادت اعجاز
 خضوع و خواریست و ازین جهت است که این عبادت نیست مگر که
 و اله و چنانچه اهل و اعظم مراتب نعمت باشد از جمله ابعاد و معدوم
 و زنده گردانیدن و بیکر از لوازم و توابع آنها باشد و استغاثت طلب
 یا در دست بر فضا و در او انجا طلب یا در دست در جمع تمام طلب

یا در اعانت و ترستن در یکا آوردن عبادت و عیانم بخدمت بطلب
 و تروط او از جمله اخلاص تام و حضور قلب در این کرم و عیادت
 که ناپا است از این کردن نکته چهارم هر یک از ایشان
 تقدیم عبادت است بر استغاثت تقدیم معمول که با آنکه
 بر عمل که تقدیم و تسعین است مگر بودن لفظ یا با
 استغاثت و تسعین مع الفیرو صحت الفات و توجه آری
 بطلب پس بگویم که تقدیم عبادت بر استغاثت میتوان که
 او صفت جز باشد رعایت مواظقت با صدهای کل است
 در حرف با قبل او مثل همین که با قبل او را با سن کن با قبل
 مگر است و این نکته است بیا بد بر آن و بی که اصح است
 از بودن بسجده استی از چند عبادت مطلوب میباشد که است از
 او مناسب بود تقدیم مطلوب الله تعالی بر مطلوب بندگان
 اینکه عبادت بسیار مناسب تر است بر آن چیزی را
 که مشغول است بجز او ثواب و استغاثت اوقی است از رسیدن
 بطلب هدایت پس مناسب این بود که بپوشد هر چیز را که
 مناسب تر است اینکه باری و مدد یافتن بر وجه اکل ثمره
 عبادت چنانچه ظاهر میشود از حدیث غیر که نزدیک غیرت و زنده

بمن بگردد که در ستر بند از انچه فرض گرداننده ام بر او بدستی که بنده
 در ستر بند یکی بوی ستمها تا آنکه دوست دارم او را پس اگرگاه که
 دوشتم من او را می بستم که شتر او انجان که شتر که بنده بود و در
 بستم چشم او انجان چشمی می بیند با وی بستم دست او انجان دست
 که اشد بکنه کردن تحت تا آخر حدیث بدستی که تحفیض عباد
 الله تکلیف است که حاصل میشود با و ملک و اما تحفیض به عنایت حاصل
 میشود بعد از دفع تمامی در وین پس او را از ستر بند تا بفر
 آنکه عبادت و سیله بوی حصول حاجت انجان خبر که او مدد
 و اعانت است و تقدیم و سیله بر طلب حاجت خوانان تر است
 بوی اجابت آنکه چون منکلت است عبادت بخود
 بود و درین نوع خوشحال و بخت و نوع اعتماد بخیر که صادر میشود از
 در اجابت که با که اندک عجب و بکر حاصل شد با و پس در عقب
 اقرار کرد که گفتن مستعین یعنی بدستی که عبادت و بندگی کام
 نمیشود و منقطع نمیکرد و دیگر بار و توفیق و اذن تو تقدیم
 مفعول عبادت و به عنایت بر ایشان پس بدینا که در او نمیکند
 بنده آنکه عبادت و به عنایت مخصوص است با الله تعالی بقصر
 حقیق یا قصر افتادگی برابر تقدیم خبر که مقدم است

در و در اشاره است باینکه چه بکننده و یا می بکننده
 که نزد او است که بگوشت مطهر و مرجع مطهر او را و بالذات
 حق سبحانه و تعالی بر و بره ما را آنت شیدا الا آنت
 الله قبله یعنی هیچ چیز ندیدم مگر آنکه خدا می نماید را ملاحظه
 کردم شش از و بعد از آن نفسهای ایشان را از حیثیت است
 ایشان ملک ازین حیث که آنت ملاحظه خدا می عو بل الله
 و منو بست بوی او پس اعمال ایشان از عبادت و باشند او
 نه ازین حیثیتی که صادر شده است از ایشان بیک از حیثی که آن
 اعمال نسبت تریف و وصفت لطیفست مبارزه ایشان و الله
 تعالی مکرر بودن ضمیر نصب که ایام است چهار نکته در آن متوجه
 گفت تفریح کردن باینکه مخصوص به عنایت الله تعالی است
 و اما اضلال دارد تقدیر مفعولش مفعول پس فوت میشود تفریح
 دفع بخیر که تو هم میشود که تحفیض خراس نیست که هیچ وقت
 استعانت است نه بیک از ایشان در یافت از ستر بند
 خطاب بمطوب غول دادن کلام بحسب چنانکه در
 کلام موسی علی نبینا علیه السلام می عسای اگوگا علیه السلام
 یها علی نعمی الآیه و فرق در میان دو نکته آنکه آنست که جوی

ضمیمه است در شأن می توان کرد بهیچ جای دیگر آیه می توان گفت
اول و اما خسیا و صیغه منکلم مع الغیر منکلم وجه و شاید که بحث
چهارم باشد راه غایت بود ملاحظه کردن تا در این
و نه سازد باین جادوت و شکاذا که با و می باشد ملاحظه
اوین یا حاجتی را که در آن نماز جماعت حاضرند جمع حوسس و ای
ظاهر و باطن خود را جمع باینکه شامل است و نشان
است عبادت و جود چنانکه گفته است حق جانه و عاوان
من شیء الا فتح بجان اعلام سنده است باینکه حقیر است
نفس او از آنکه کند عبادت خود را بر تنهایی و مطلق است
کند و آئینه از خیر او ای که منقسم و در آن شود در جود جادوت و شریک است
او را در عرض کردن عبادت بر درگاه عظمت و کبرای او بلکه باید
مستقیم کند خود را بعبادت جمع و یک چنانکه دست در عرض تحفه
و ایا بدگاه پادشاهان و دروغ حجاج بنویسند آنکه در خطابه
کردن مانند گان مرخدا می خورد جل را باینکه عبادت مایه خضوع
و خضوع تمام است عبادت مایه طلب ناری در مقام خضوع است
در درگاه عظیم مقام با خضوع و خشوع کردن از برای ارباب و پادشاهان
و در راه با عیان پیشان برایت عظیم و حیات و کذب ظاهر است

بر اسط این عدول که از منکلم و جادوت منکلم مع الغیر از باب تغیب
نقصد اینک این خطاب از زبان انبیاء و اصفیاء و اولیاء و ملائکه است
که استعانت و نهایت خضوع برای عیب و نمیکند خالصا از برای
او نمیکند و پس از آنکه کرده است باین از این ظاهر و بی شک نیست
آنکه در اینها مشق فقیه نیست آن نیست که اگر خضوع و خضوع
باشد مطلع چند مختلف را بر سر و اول پس ظاهر شود که بعضی از
عیب او برده شده بر اینست که صحبت با نگاه او را و عیب با
پس او یکدیگر قبول نمیکند چنانچه را را و نمیکند جمیع را بر کوب
عاید او را و عید کرده او سید حبه از برای قبول عبادت و سید
و عطف با فتن بجایست که همان کرده عبادت ناقص معین خود را
در عبادت عیسای خود از انبیا و اولیا و مغربین و مکررین که خدای
صیت است این کرده است جمیع را یکبار در صورت صاحب خود
و افضال پس الله تعالی عظیم است که بر همه از اینست که او که عیب
و قبول کند جمیع را یکبار چنین باشد و حال آنکه نمیدان خود را
این نمی کرده و لایق نیست بکرم او پس شیعیانی میماند که قبول
کردن پس اصل می شود در او مطلب الثبات از غریب است
خطاب پس را کرده ام از برای او نفسری که نمیده شده است

بعوده الوتفی چهارده نکته و افشاء کرده ام در سبب پیش بکنه از او
 تنه است بر اینکه فراتر نرود و است که جمع باشد
 از حضور اول و نه بکامل به حیثیتی که هرگاه جاری باشد باشد
 قاری کسی از این اسما و صفات عظمی را بر زبان خود
 و نقش بسته باشد معنی آنرا در هیچ زبان خود بجا آید از برای
 حصول مطلوب زیارتی گفت و آنکه و نیز تر شده سبب تراید
 و تب بکاه و همچنین زیاده می شود چیزی پس چیزی تا آنکه نمی بیند
 از ترنید دلیل و بران بسوی در حضور و عیان پس سببها
 این مقام از برای تمام عوالم از انسانی و حیوانی و نباتی و بی نبات
 مستطاب اول در سبب کسی که بدست او به جبر نمی باشد و اراده داشته باشد
 از برای کشنده عظیم و جل و در انداختن را و سبب و کائنات اروض که بود
 محفوفه حق و العوالم و طلب حقیقت که از دست بود است این زودتر بقول
 شدن بدید و ظرفیاتی بسوی حاجت اروض از برای عیب بدین حضور و سبب بدین
 که در هر روزی نفس به به و بند و سبب عظمی و عظمی او و اما در او در عا
 نیست با این تر است و نیست با کلام حق است که جاری شود از اول و بطریق
 خطاب از جهت آنکه الله تعالی حاضر است عیب نیست بگو او زودتر است از ک
 کردن و لیکن این کار شده است بطریق عیب بعد از مقام از حضور

در حالت شده است از برای قانون ادب آنجا که او ذات ساکنان در عاقل است
 نمی تواند گفته شده است که راههای عاقلان کفایت او نیست چون عاقل اولیایم باقی
 و است بود و بگویم که حضور نبی اکرم کرد و بعضی مقام حالت خانه عیب بود
 اما جلیبی می در کوزه تنه است بر بعضی رتبه و آن محله خصوصاً آنکه که بعضی
 مراد الله عز و جل در او است و است باینکه ندهد جاری ساختن این قدر از کلام عیب
 بر زبان و بعضی سبب معنی او و عیب خانی منکر و اهل از برای عیب خطاب
 و مرید بعد از آن حصول حضور و اقربا پس چگونه خواهد بود اگر جاری شود
 باشد عیب اسم الهی بر زبان و مدعا و نیست مسکونه باشد بر طراوت و آن
 مسکونه باشد بعد از آن در زبان و او ام سبب نیست در آنکه بر سحر و جاد و ارباب
 و بر سبب عاقل حضور از عیب آن تحقیق که در او است شده است و او ام عیب
 علیه السلام بدرستی که آنحضرت گفت که اگر این تحقیق نمی میکند الله تعالی از ک
 ندانستی در کمالش یعنی آنکه نیست او را و در روایت وارد شده است
 بدرستی که آنحضرت علیه السلام بود و از میکند است در بعضی امام پس افتاد
 در حالتی که پیش روی و او بود راه در آسانی تا زبانی سوال کرده شد
 بعد از این حالت از سبب بودی پس عیب نیست محض بودم در این است تا که کشیدم
 این است را از کوبیداش گفته است بعضی از عارفان بدرستی که بانی عیب
 صادق علیه السلام بود در بنوقت محو در خست طور موسی عاقلینا و

السلام نزد کفن انا الله چه نیکو و مناسب نماید در این
مقام قول شبنری رو باشد انا الله از حقیر چرا شود
رو از نیک بخت بدستی که عبادت چون بود در او از حقیر
و شفق و از داب عاشق است اینکه محلی شفق بیشتر بود
معنوق از آنچه محلی بیشتر از اعتبار از او غیبت او بلکه
حاصل نمیشود در او را بسبب غرض غایت بیعت و نهایت
ستود و فغان ساختن بجان و تقاد عبادت را بد که جزیر کفر
باشد بخیر او و نظر التفات بجان نبوی عابد جوی از درگاه
انکه حاصل شود بسبب این تدارک اخیر که در دست از کلفت
و غیر به بکیر که لازم او افتاده است شفق و اید عابد طبع
در غیبت بان شفق در حالت عاریت از کلال و خالیت
لاستی و ملا و فغان شده تمام نشاط و نهایت ابد
بدستی که هم بچنان که گفته اند محقق اظهار نیکو نمود است
نزد غیر او پس و ادام که سالک از غرق و غرق و غرق و غرق
غیر او جو خوشتر پس او اظهار کالات نموده میکند بایشان و
ذکر نیکو او میکند نزد ایشان اما هرگاه رجوع شود در او و در
واقع شود در حال اولیست مداومت از کار و ملاحظه آثار با ملاحظه

است و مضمحل گشتن جمیع اخبار باقی نماند غیر مبرور و محال
شناخته جنت قول الله تعالی را در سرده بقره ایتنا لوقا
انتم وجه الله پس بفرموده میگردود و بی خطاب مکرر می
و هکلی جنت اگر چیزی مکرر در نزد او پس میگردود و هکلی جنت
و جنت او و میگردوم در کلام او مظهر خطاب او بالانرا از این
مقام است لیکن و نه نیکند بقره او کلام و نه در جنت خور از زبان
اندام بلکه زیاده و سالت را چیزی در کف است و نه و نه و نه
را چنان که مضمحل و اعتدال و این قیضا خیط من است و شفق
و غیر بن جرقان مغالیه قاصدا بر اینست و نه شده
از بافته انجانی که است و نه خوف و نه از بان عود و نه او فاعر است
با فدا و با کشف کن از چشمهای فاما بیکه های جسمانی او و بران از نا
نمی نام مطالب مولای را و آنکه نه اندازیم بسوی غیر از نظر و حسن
نکیت از غیر و چشم و نه از سر برستی که تویی بخشنده کرم و دهان
و هم اهدانا القراط المستقیم به است مطلق ارشاد و
و است بشفقت خواه بمطلب است از راه مطلب باید خواه متقید
شود به و مفضل در آن و است حرف جری و به حرف جری و به کفشی
انکه به است مطلق بمعنی رسانیدن بمطلب است و نه میکند و نه

انوار قول الله تعالى كه فمرره وهدينا اليه التجدد يعني راه نورا
 وراه شيراز را كه منتهى كوشش منبت در رسانيدن براه
 و دفع بشود منسوب اول بقول الله تعالى واما موقود فهدينا
 هم فاستجبوا للعي على الهدى ربرا كه منتهى منبت
 مطلوب و در كوشش عى واه قول جل شاناه كه انك لا تجدنى
 من احبب ولكن الله يهدي من يشاء و من است
 از مطلوب ايشان و نفعى كمال ايشان ندارد در مان بديستى كه
 در ايت جل شاناه الزان ميريت كه يشاء و در نبي ايد كه مقدار او
 نيت انحصار او كرا نك بر چهار نوع باشد واه عنوان كرمي متفهم
 و دفع منزه سبب عطا كردن و اسرارى كه با حرمه و سامعه و شامه
 و ذوق و لامعه است و قواى باطنى كه حسن مشرك دوم و فطرت
 و فكر و قوه عاقله و خياله و ميغرايه اعطى كل شئ خلقه فهدى
 هدى نصب لايلى عطفى كه فون كند است ميان سوس و باطل
 و صلاح و فساد و انك ميغرايه و هدى بناه التجدد
 بپوشان و پنهان و كنه بود نكده ها ميغرايه و اما موقود
 فهدينا هم فاستجبوا للعي على الهدى در ايت بطريق
 رفتن بسوى مضامير قدس و داخل شدن بمقامات ايشان

بر

سبب تعلقات به سبب و سبب سرسختن ملبوسات حسانه عفى
 شدن در ملاحظه سراسر كمال و مطالعه انوار جمال و ايشان نوع از طرا
 مخصوص است با وليا و كافي كه از باب طابق الفعل بالنقل
 بعث و سرور ايشان كرده اند پس و نگاه تلاوت كنند ايشان ايد
 كى نيكو در مرتبه سيم بجهت نيكو كنند بايد نهد ايت مرتبه
 چهارم را و اگر مرتبه چهارم رسیده باشد نيكو كنند و خير كراي
 بر ايشان از برك انجمن نكده و سبب نفع از امير المؤمنين عليه السلام
 انفس را و نافعنا يعني ناهت دارا را بر ايشان ايد كه كرا
 و قصد كنند زيارتى را يا بمعنى كه ايت و از ياده كرا و ايت و ايت
 نزار اول مجاز است و همچنين است بنا بر دوم اگر اعتنا با
 مفهوم زيارتى را و اطل در معنى مشتمل عليه و الا پس حقيقت است
 و در ايت انجا جاده و راه و جهت كى نيكو بر او و ارشاده ايشان
 بر ايشان عطا شده و از راه مير نيكو كرايد و كرايد و در ايت
 خود كه از برون نيكو ايشان و نيكو كرايد جاده را و ايشان
 بسى خوانند و غير حرمه از قرآنها و حرمه با شمام اصوات زاه
 منقوده خوانند و مراد بعد از المستقيم بطلن راه حقيقت ايشان
 اسلام صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب

عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ اول این آیه تا آخر این سوره
یک آیه است نزد کسانیکه میدانند پسندیده آیه از سوره فاطمه
درست است علماء ما رضوان الله علیهم اند و کسانیکه معرفت کرده
اند این آیه را از بقیه فرق مخالفین که شمرده اند بسبب دلایل و
فحواش و تفسیر و احوال الدین انعمت علیهم بآیه ششم و بعد از او
این هفتم بیان این آیه است موافق بر اینکه مرده فخر
بسی کسی که مذکور شد و فخران یک آیه که مرده فخر بوی
از مرده فخر و بر دلایل آن خواندن بسبب مراد الدین انعمت علیهم
همچنانکه بوی از مرده فخر و دلایل آن خواندن بسبب و این آیه
هم تفسیر است از مراد الدین المستقیم و مراد دلایل آن از مراد
و مراد الدین انعمت علیهم جماعتی اند که مذکور شد و اول آیه
که اولی مع الدین انعم الله علیهم من البیتین
والتدنیقین والشهداء والصالحین و بعضی
گفته اند که مراد ایشان مسلمانند و بعضی گفته اند مسلمان
که در جمیع نعمت است بدان بدینی که اصناف نعمتهای حق
سیما نه اولی خبر متناهیست و طایفه فخر و مراد و مراد
ممكن نیست همچنانکه گفته است و ان تعد و نعمت الله

مرکبت و از فقرات الطور خوانند و بیت چهارم ندانند و آورده
از طرف دست و پا از طرف چپ و بویست بر سر شکر بخیز بدان
در که پوشیده او را به پرد و مراد بر تو بر تو از پره شکم و پرد و نیمه او
برده تنگست که طفل در اوست و پرد و جسم و این پرد و در حالت
سختی بهم مراد در حالت وضع حمل فراخ بیکه و دیگر و بوی
مراد که طایفه از نارس نیند بر صفت و بوی شکر و بوی
نسبت و ثابت و استوار که در مراد و اندامها و اعضا و جفت
که در کتاب عزیز خود مراد در اول خلقت نظیر مراد از ان نول
سرخ بستند و مراد از ان نفع شده مانند باره که شکر بر سر استخوان کبیر
بسیار بوی کبیر بوی پس بد و او روی مراد فی بد و بعد از روح حیوانی و بوی
تو بوی نا افعال و حیوانی و بوی تو و بوی مراد و مراد از فصل و احسان تو و مراد
رسیده و فصل است از بوی از بوی من قوی از بوی مراد و مراد از فصل و احسان تو و مراد
ساخته بوی از بوی از بوی که مراد از بوی مراد و مراد از فصل و احسان تو و مراد
نهاده بوی مراد از بوی از بوی که مراد از بوی مراد و مراد از فصل و احسان تو و مراد
بایجان کبیر مراد از بوی از بوی که مراد از بوی مراد و مراد از فصل و احسان تو و مراد
وادی مراد از بوی از بوی که مراد از بوی مراد و مراد از فصل و احسان تو و مراد
این احسانها بایمان از بوی از بوی که مراد از بوی مراد و مراد از فصل و احسان تو و مراد

که بنام خبر در حال تو را بدیدم رسد بر من شکو کار تو و بالحاظت از تو
روزی یافته ام و بر درده سخت تو بگویم با این همه مراست که فدا شود
و توفیق و اعانت و توفیق بر تو ثابت و مستوار و دیگر در توفیق و اعانت و توفیق
فایده کردیم بر اطاعت و عبادت که ان ملائکه تو با نصیب تو و دیگر
منه تر جگر دارند **قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عَنَّا فِي سُبُوغِ**
الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقِينِ فَاذْأَنَّكَ اسْتَوْجِبْنَا وَتَهْدِيكَ
طَاعَةَ نَفْسِي لِي وَأَسْقِمْكَ مِنْ مَلَائِكَةِ وَأَنْضَحَ إِلَيْكَ
وَأَنْ شَقَّ إِلَى مِرْنَى سَبِيلَا فَكَالْجَمْدِ عَلَى أَنْتَدَاكَ
بِالْتَّعَمِ الْحَسَامِ وَالْمَلَامَاتِ الشُّكْرِ عَلَى الْإِحْسَانِ وَ
الْإِعْلَامِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسُقِلْ عَلَى رِزْقِي وَأَنْ
تَقْتَعِي بِنَقْدِ بَرَكَةٍ لِي وَأَنْ تَرْضِيَنِي بِحَقَّتِي فَرَأَيْتُ
لِي وَأَنْ تَحْمَلَ مَا دَهَبَ مِنْ جَنَّتِي وَتَهْمِي فِي سَبِيلِ
طَاعَتِكَ الْخَيْرِ الْوَارِقِينَ من مملکت بر من بفرست
ما که شدن او را و دستگیر کردن و از برای من تحقیق
که ما که شدن است و اگر من است شیطان عنان مرا بسبب
کافی رستی یقین پس من نکاست میگویم از بدی نصایب
او و از اطاعت نفس من او را و شک بر من در نور ما که

نزد

شدن شیطان مرا و مغلوب کردن و تفرغ و از برای میگویم
چرا که تو در سبب که راهی است بکنش پس بوسی و از برای من پس
مرا است سپاس بسیارش بر افاد کردن تو بختهای بزرگ
بی سبب استغاثی و در دل انداختن و در او شک کردن کجایی
و انعام تو را پس استحت کن بر جود دل او و پس کردن آن
روزی مرا و آنکه قانع گردانی مرا آنچه بقدر کرده از برای
و اینکه راضی سازی مرا و آنچه نصیب من در آنچه قسمت کرده
از برای من و چنان کنی آنچه بود و از من و سهم من را
طاعت و فرمان برداری تو باشد در طلب معشیت
روزی زیرا که تو بهترین و دومی دهنده کانی
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلَقُ بِهَا عَلَى
مَنْ عَصَاكَ وَتَقَعْدُ بِهَا مَنْ صَدَقَ مِنْ رِضَا
وَمِنْ نَارٍ تَوْرَهَا ظِلَّةٌ وَهِيَئُهَا الْيَمُّ وَبَعْدُهَا
قَرْنَبٌ وَمِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضٌ وَ
يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَمِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ
وَيَمَّا وَتَسْقِي أَهْلِهَا حَمِيمًا وَمِنْ نَارٍ لَا يُنْفَعُ
عَلَى مَنْ تَضَعُ إِلَيْهَا وَلَا تَرْحَمُ مَنْ اسْتَعْظَمَهَا

وَلَا تَقْدِرُ عَلَى التَّحْقِيقِ عَمَّنْ تَخْشَعُ لَهَا وَاسْتَشَلَّ
 إِلَيْهَا تَلَفِي سَكَاثُهَا بِأَحْرَمٍ أَلَيْهَا مِنَ السَّجْدِ
 النِّكَالِ وَشَدِيدِ الْوَبَالِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ
 عَقَارِهَا الصَّاعِجَةِ أَثْوَاهُهَا وَحَمِيَّتِهَا الصَّا
 يَأْتِيهَا وَشَرِّهَا الَّذِي يَقْطَعُ أَمْعَاءَ وَأَفْئِدَةً
 سَكَاثُهَا وَيَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ وَأَسْتَهْدُكَ لِيَا
 بَاعِدْ مِنْهَا وَآخِرُ عَمَلِهَا صَدَقَ بَصَاوِدُهَا
 وَفَاعِلِي بَرُونِ رَفَتْ وَأَعْرَاضُ كَرْدِ النِّكَالِ كَدُنَتْ
 تَقْصِيرُ فَاغْرَهُ بَعَا وَعَيْنُ مَجْهُورٍ أَرَاكَ كَرْدَهُ مَلْفُوقَ بَصَادِ مَهْمَلٍ
 وَآخِرُ أَوْقَاتِ هَجْرٍ خَرَبٌ اسْتِ وَالْفُطْرُ وَمَعْنَاهُ
 بَارِخْدَا بَانِيَاهُ مَجْرَمُ بِنُوَادِشْتِي كَرْدَنِيهِ بَخْتِ مَعْضِي إِذَا
 بَرَكْسِي كَرْتَرِ مَعْصِيَتِ مَعْوَدِ وَجِدِ مَعْوَدِي بَانِ بَرَكْسِي كَرْتَرِ مَعْوَدِي
 وَازِشْتِي كَرْدَنِشْتِ بِلِ اَوْفَلْتِ اسْتِ وَاسَانِ آنِ بَعِيْتِ
 اَوْزَاكَ وَوَرْدِ اَوْزَاكَ اسْتِ وَازِشْتِي كَرْمِجُورِ مَعْصِيَتِ
 بَعْضِي وَجِدِ مَكْنِدِ بَعْضِ آنِ بَعْضِي وَازِشْتِي كَرْدَنِشْتِ كَرْدَنِشْتِ
 رَاخَاكَ وَبَرَكْسِي كَرْدَنِشْتِ وَآبِ اِهْدَا بِلِ خَوَارِ آتِي وَزَهْنِ
 كَرْمِي كَرْمِي كَرْمِي كَرْمِي كَرْمِي كَرْمِي كَرْمِي كَرْمِي كَرْمِي كَرْمِي

صاحب حسدی که نصف بشیر واحد تا نزدیک شود و بعد از آن
 حرف پروان اید و این در صورتی که الف لام المعصومین
 عهد خارج بشیر یا بکر دانیدن موصولت که مقصود با جانت
 بشیر نه با عدنان جانت پس جابر می شود موصول جابر معروف
 بلام حسنی در حق که اراده کرده شده بشیر فرو غیر معین و لفظ
 لا در ولا الضالین افاده تا که نفی میکند که واقع شده
 پیش از و با آنکه صریح است با اینکه شامل است و هر یک از متنا
 طفین را و از ابر او که لا در این مقصود است و غیر معابر است و نفی
 را با هم با همی که معصوب و ضل غیر نعم علیهم اند و از این است
 جایز است امثال انا زید غیر ضارب رعایت جانب نفی میکند
 اضافه نموده که عدم پس جایز است نفی معول مضاف الیه بر مضاف
 اینجا نک جایز است مانند انا زید الاضارب از جهت منع است
 و افعندن محمول جای که منع است واقع شدن عاشر فرایک
 این را که ناصت و در عدول کردن است بجهت از نسبت و اول
 غضب بر نفس خود جل شان به این معنی که بجای المعصومین
 غضب علیهم نکتة یا آنکه صریح کرده به نسبت و ادان عدیل
 غضب که تحت سبوی خود غرض سلطانه محکم کردن غیبت برائی

اعلام عفو و رحمت و بناء قاعدت از برای اظهار کردن خود و کم
 گو یا که بجز صادر میشود از غیر سجانه و تقاضا از و همین انعام است
 غیر و غضب صادر میشود از غیر سجانه تقاضا از الایس مناسب بعد از
 قول عز و علا صراط الذین انعمت علیهم کفین غیر الذین غضبت
 علیهم بود و برای و تیره از تفریح و در جانب رحمت و تفریق
 جانب عقاب جاری شده است قول عز و جل لمن نکرتم
 لا ندیکم و لان کفرتم ان عدلی شد بد زبر اگر کفر لا غنیکم
 با اینکه این فقره و مناسب میباشد بود همچنین است ایامه تفریح
 است مژد که عفو و انتقام در پس بدی کرمی یا بلایان آیات را
 در رجاء جانب عفو و چنانکه در قول الله تعالی یعفون
 لیشاء و کان الله عفورا رحیما یا انکه ظاهر مفاک و کان الله
 عفورا یعفوا بعبودیس عدول الله سبیانه از این بسوی تکرار
 رحمت بزرگ جانب رحمت است بجا خود در قول الله عز سلطان است
 خاف الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول
 صفت رحمت ذکر کرده شده است و یک صفت انتقام و حال
 انکه گردانیده اند و ایجاد کننده صفات عفو و یک صفت و تفریق
 گشته در صفات رحمت و تفریق از تفریق قطع میکنم کلام را بر حفظ

در عفو و رحمت در کتاب که سوال گشته ایم از اجل شانه که مژد که
 رحمت و تفریق خود و تفریق کند بر بعضی و خود و رحمت خود و انیکه
 توفیق دهد ما را و سایر برادران را از برای موافقت و عفو است
 بر عملکردن بخیر که در بر گرفته است او را این کتاب و انیکه بداند
 او را از بیکترین ذخیره از برای روز حساب و توسل بشویم بوی
 الله سبحانه و سید المرسلین و اشرف اولین و آخرین و بعثت
 او آتیه الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و انیکه بداند
 نکند ما را از روز خود خاشاین و خسرین و عفو اضافه نکند ما را بوی
 اعمال ما بوم الدین بدستی که اوست ارحم الراحمین و اکرم
 کریم پس خارج شدیم از ذکر این رساله و شرف خستیم
 پدید رفت تحت الکتاب بمول الملک

الوهاب سیاح در رمضان المبارک

در سنه ۱۰۹۲ هجری و المعبد

الاسم صلی الله علیه و آله

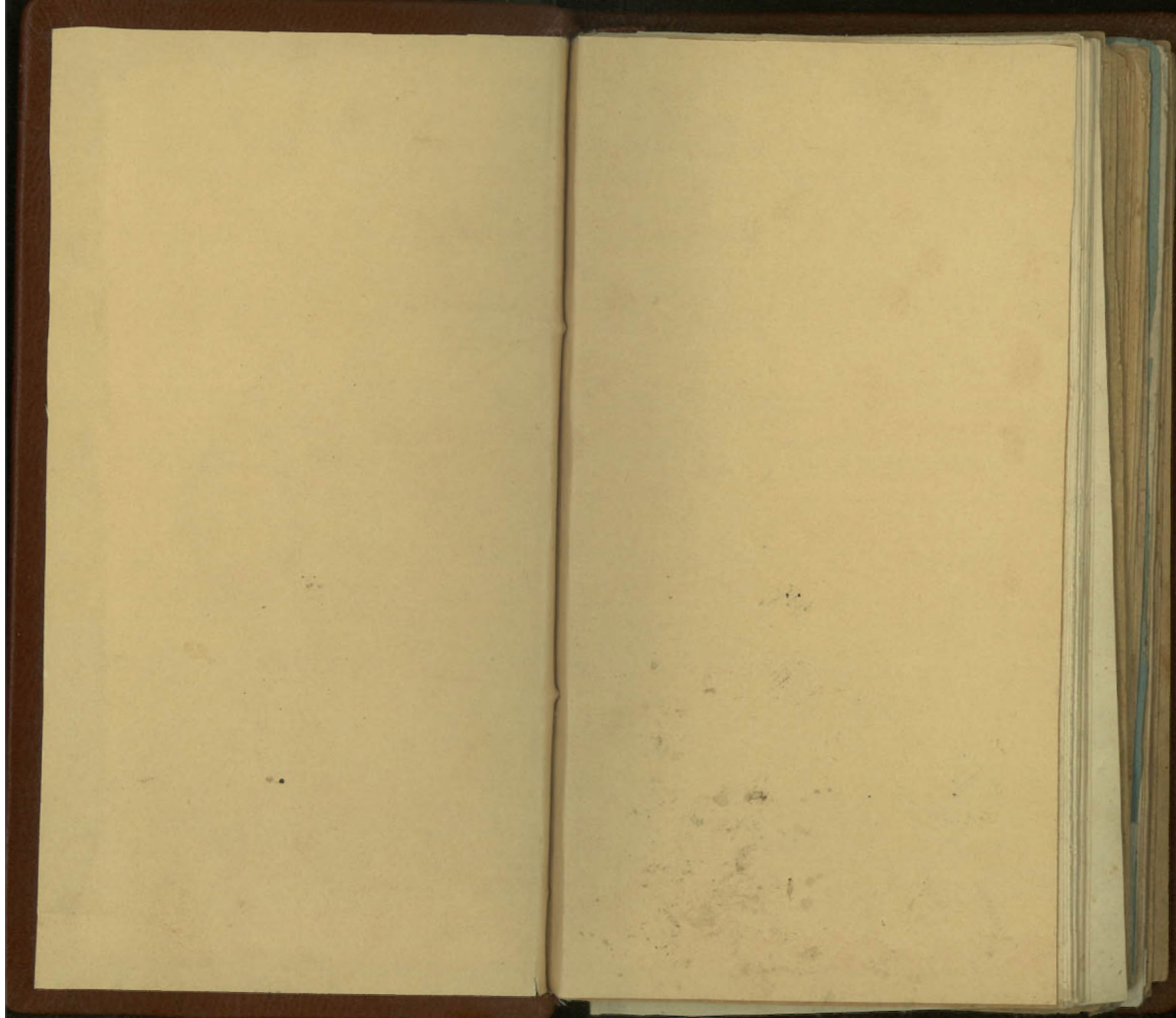
عمر ۲۲
 ۲۲
 ۲۲
 ۲۲

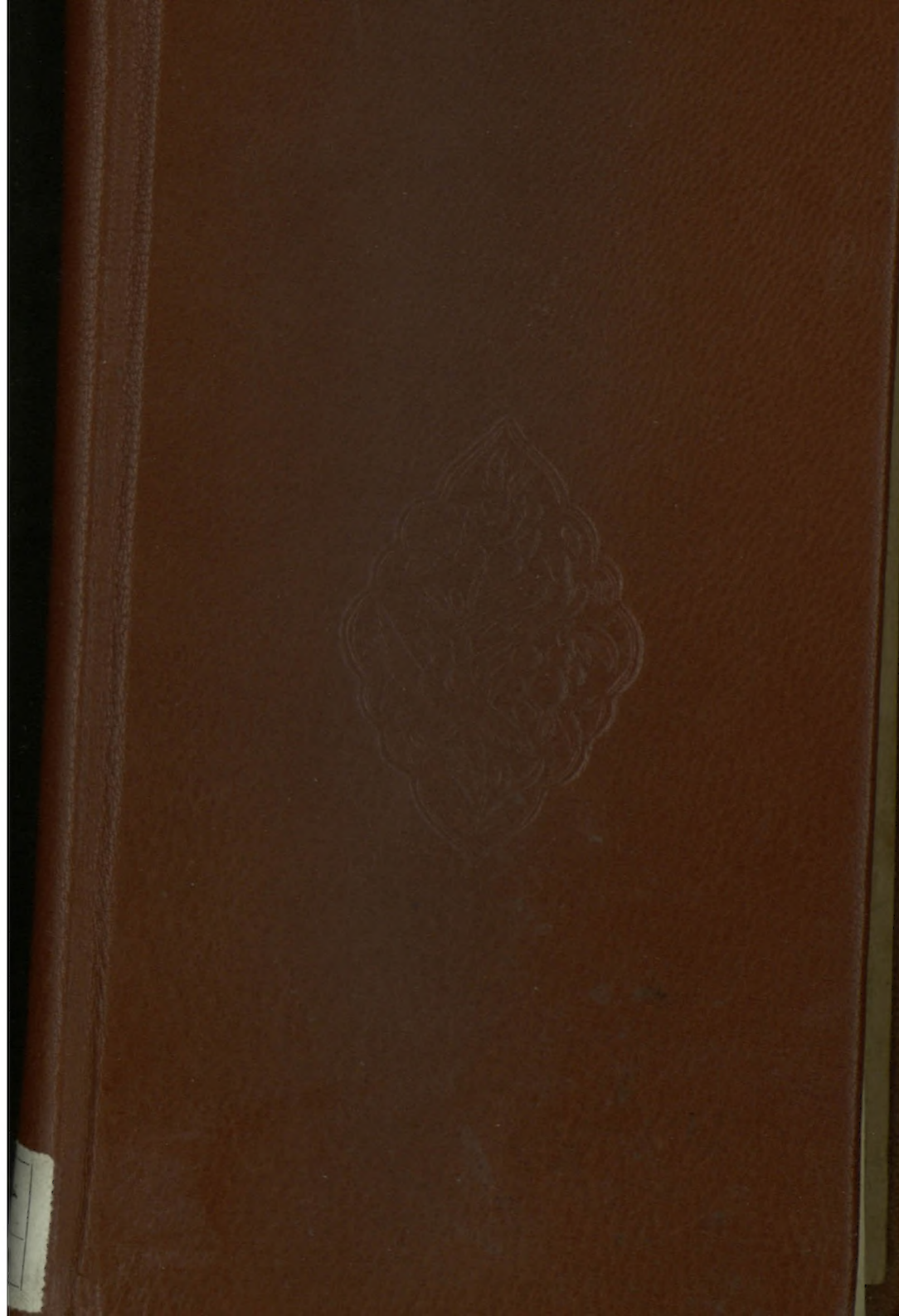


Handwritten text in Arabic script, consisting of approximately 12 lines. The ink is faded and the script is cursive.









کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی